

الْأُصُولُ الْأَرْبَعَةُ

فِي
تَرْذِيْدِ الْوَهَابِيَّةِ

تأليف

اعلم حضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن
جان صاحب سرهندي مجددی

تاریخ تألیف

۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸ م

زیرنگرانی

ابوالریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

قد اعنی بطبعة طبعة جديدة بالأوفست

مکبة الحقیقة



HAKİKAT KİTÂBEVİ

Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083

Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93

<http://www.hakikatkitabevi.com>

e-mail: info@hakikatkitabevi.com

Fâtih-İSTANBUL

MAYIS-2010

الاصول الاربعه

في ترديد الوهابية

تأليف

اعالي حضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

* المتوفى سنة ١٣٤٩ هـ . ١٩٣١ م .

زیرنگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول-تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمري

٢٠١٠

١٣٨٨

١٤٣١

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا
الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد این چند فقره ایست که از
 سمات قدس و رشحات انس بخاطر فائز این قلیل ابصاعه رنجته اند خواستم که
 از جهت یادگار بقید تحریر آید تا برادران ملت و مذهب از آن منتفع شوند مخفی مباد
 که دین زمان فرقه از اهل بهادر اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث
 می نامند و در مقابل اهل السنه و الجماعة خصوص مقلدین مذهب حنفیه کار و راهها
 مخالفانه به پیچان اعلیٰ بعل می آرند و دلپس اطفا نور ملت و مذهب بجان گشتان
 اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد
 اول این طائفه در هندوستان مولوی امجیل دهلوی است که تقریباً در سنه
 ۱۲۵۰ دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب
 نجدی را بر زبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویة الایمان در هند شائع نمود و بعد
 از آن صراط مستقیم و غیره رسائل را برائے فریقین مسلمانان و راهزنئے اسلام
 تألیف نمود و شاگردان او چون عبد الله غزنوی و نذیر حسین دهلوی و صدیق حسن
 خان جھوپالی و رشید احمد گنگوہی و بعض افراد مدرسه دیوبندیه و تلامیذ آنها
 بر آن افراد و دو کتب و رسائل و دفاتر کثیره تألیف نمودند و بسیارے از خلق
 الله را در دام ترویج خود آوردند متأسفین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند
 یک فرقه ظاهر ظهور خود را با حدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر ائمت
 مرحومه را از طبقه علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقه دیگر

علامه محمد عبد الرحمن السلطی مولوی نذیر حسین را رقیه تألیف کرده است فارسی نام وی
 (سیف الابرار) است.

(۱) محمد بن عبد الوهاب النجدی مات سنه ۱۲۰۶ هـ. [۱۷۹۲ م.]

(۲) رشید احمد توفی سنه ۱۳۲۳ هـ. [۱۹۰۵ م.]

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، و یهودیان در نشر
 سخنهای فاسده حاکمهای خود اقدام میکنند و کتابخانه حقیقت در شهر
 استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید و ماسوفا إحاء کردن همه دینها جهد
 میکنند. هر که عقل و علم و انصاف دارد فهم میکند حقیقت یکی از اینها ویاری
 میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت دارین همه خلائق وسیله بی شود.
 سودترین خدمت و عزیزترین کمره برای بشریت اینست.

بطریق نفاق خود را در پرده حقیقت مستور داشته و ملاحضی میباشند اما اعتقاداً
 با فرقه اولی همفرض و هم نفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اضلال عوام
 مسلمانان اخفاء است که در صورت اظهار و ابریت نفرت خلق را در نظر
 داشته این حیلۀ اظهار خفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند و الحق باین
 حیلۀ و مکر مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله و برهم
 زنی عقاید اسلامیه زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر خاطبه در این
 رساله با همین فرقه است اگر نظر بظاهرش کنی گوئی که نجهت مسلمان است
 و اگر زجاست باطنش خبر دار شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاهرش
 بصلاح آراسته با جامه پاک سفید باریش دراز مشرّع با اظهار تقوا
 با کفاز نرم شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پراز جاست طعن و
 لعن بر کاف امت مروج و انکار از طرق مشایخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید
 مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح
 طیبیه و انکار از ایصال ثواب ب ارواح اموات بتبعین دهم و چهلم و سالیان
 و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم الا ان یا ذن الله له و احرام
 دانستن سفر زیارت اوصی الله علیه و سلم و احرام دانستن نداء غائب
 بلفظ یا رسول الله و نحو ذلک و احرام دانستن توسل ب ارواح انبیاء و صلحاء
 الی غیر ذلک من سوء عقاید دهم چونکه ذکر عقاید دهمیه در میان آمد باید که چند
 از عقاید اینها منسوب بکتب مصنفه آنها برائے اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه
 نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن میل زد که ذکرش از سوء ادب
 خالی نیست و لوحائیه مکر ضرورت اعلام مقتضی آنست که ذکر آن کرده شود
 بدان که مایه این طائفه مسئله توحید است و توحید را مخصوص جماعه خود میدانند

و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است:
 (مسئله امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذاً
 بالله و حق تعالی را از جهت و مکان منزه دانستن بدعت و گمراهی است
 مخصوصاً ایضاح الحق اسماعیل ص^{۱۲۱} و صبیانه الایمان ص^{۱۲۲} مؤلفه شهناختی شاگرد
 نذیر حسین^{۱۲۳} و بر این قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوہی ص^{۱۲۴} حق تعالی بر سرش نشسته
 است بر کرسی هر دو پای خود داشته است کرسی ازان چهره میکند و جید از پا
 در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الکبری صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او
 تعالی هم حادث است. اقامه البرهان عبدالاحد غازی پوری و از اتمه الغیب ص^{۱۲۵}
 او تعالی پیش از خلق آسمان زمین در بهوای ماندن قادی محمدیه ص^{۱۲۶} سطر ۲۳-
 اینست عقاید آنها در باب توحید الآن درباره رسالت باید بشنود آنحضرت
 خاتم النبیین نیست که الف لام برائے عبد خارجی است جمیع الشواهد بحواله
 نصر المومنین ص^{۱۲۷} مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم
 نیستند جمیع الشواهد بحواله کتاب رد تقلید ص^{۱۲۸} مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه
 صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان
 کردن باید تقویت الایمان بلفظ ص^{۱۲۹} سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسماعیل دهلوی
 هر مخلوق خور و باشد یا کلان در پیش شان او تعالی از چهارم ذیل است
 تقویت الایمان ص^{۱۳۰} سطر ۱۵- آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبریات ندارد بلکه
 مرد و خاک شد تقویت الایمان سفر بقبر محمد و مشاهد او و مساجد او و سفر بقبر نبی
 یاولی و دیگر بختان و غیر مشرک اکبرست تقویت الایمان ص^{۱۳۱} و کتاب التوحید
 محمد بن عبدالوہاب ص^{۱۳۲} علم غیب آنحضرت را آنچه او را خدا باری عطا کرده است
 سه چهار در اصطلاح هند طائفه ارذال است که کار ختن پستهائے جانوران کنند.

(۲) اسماعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله الدهلوی در سال ۱۲۴۶ هـ. مرده است.

(۳) نذیر حسین مات سنة ۱۳۲۰ هـ. [۱۹۰۲ م.] تلمیذ اسحاق بن محمد افضل بن عبد

العزيز الدهلوی و محمد اسحاق النجدي مات سنة ۱۲۶۲ هـ. [۱۸۴۵ م.]

اعتقاد کردن بدست تقویت الایمان ص ۲۶ خیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دنیا
 بدتر از خیال کا و خراست صراط مستقیم ص ۹۳ مؤلف مولوی اسماعیل عصائی
 من از محمد بهتر است در قتل مار و غیره اوضح البراهین ص ۱۰ بحواله سید احمد حلا
 اولیا و انبیایک را ند تقویت الایمان ص ۲۹ انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند
 نمی شنوند ص ۲۹ و ۳۰ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است
 تقویت الایمان ص ۳۰ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در علم غیب چه خصوصیت است
 یحنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر کودک و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم
 حاصل است و بنص ثابت نیست حفظ الایمان مؤلف اشرف علی تهاوی
 ص ۱ آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است هر عقیده آن کند که علم او
 علیه السلام از ملک الموت و شیطان زیاده است و بنص ثابت است این شرک است
 بر این قاطعه ص ۵ اجماع امت که سخنان با معلوم نباشد محبت شرعی نیست
 معیار الحی ص ۱۲ از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر می شود باید که آن کتب
 سوختانیده شوند بوٹے غلیس از مولوی عبدالخلیل سامروی در وقت ضرورت
 پیغمبران شهیدان فرشتگان را ند اگر دن شرک است تقویت الایمان ص ۵۸ انبیاء
 و اولیاء را شیخ خود و استن شرک است تقویت الایمان ص ۵۹ آیین زمانه را تمام
 مردم کافران تقویت الایمان بلفظ ص ۱۰ را بچند کوشن جی لچین این جمله انبیاء
 بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است بدیه المهدی ص ۵ از وحید الزمان
 نبی و ولی را مزارات مثل بت است از ان مدو خواستن شرک است هدایت الایمان
 از صدیق حسن خان ص ۲۲ تقلید شخصی میلاد مبارک قیام و وظیفه یا رسول الله
 و عبد القادر جیلانی شیائند و سوم و چهارم و یازدهم پیر پیران اسقاط میست انجلیه
 کفر و شرک و بدعت است لوا مع الفوار ص ۱ مؤلف غلام حسن هوواله و بر این

ویدو
 عبد القادر

قاطعه

(۱) وحید الزمان حیدر آبادی مات سنة ۱۳۳۸ هـ. [م. ۱۹۲۰]

(۲) محمد صدیق بن حسن خان مات سنة ۱۳۰۷ هـ. [م. ۱۸۹۰]

(۳) محمد اشرف علی التهانوی ۱۳۶۲ هـ. [م. ۱۹۴۳]

قائلہ ص ۴۰ و ستہ ضروریہ مع فتویٰ عبد الجبار امرتسری۔ آنحضرت علیہ السلام
 نزد او تعالیٰ از ذرۃ با پیتر ہم کمتر است۔ تقویۃ الایمان ص ۵۵۔ در پیش رو ص ۵۵
 آنحضرت بطریق تعظیم استادن شرک است تقویۃ الایمان ص ۵۵۔ ہر کہ از مزار
 ولی اللہ ادا خواہد کا فرو بے ایمان و شیطان است۔ تذکیر الاخوان ص ۱۵
 ص ۱۵ مع تقویۃ الایمان۔ خاندان قادری نقشبندی حشتی وغیرہ گمراہ اند تعویذ و
 رشتہ و مراقبات کردن شرک است (تذکیر الاخوان ص ۱۵) اینست اعتقاد و با بیہ در
 باب رسالت مختصر۔ قدرے از عملیات انہا نیز بشنو
 ہر کہ جماع کرد و انزال نشد نماز او بغیر غسل جائز است، ہدایتہ القلوب ص ۴
 و بلغ المبین۔ نکاح خالہ غیر حقیقی کہ پدر یک باشد و مادران جدا باشند بر خواہم
 زادہ درست است۔ جامع الشواہد بحوالہ فتاویٰ عبد القادر غفر مقلد شاگرد عزیز
 نکاح جدہ با پسر زادہ جائز است کہ صرت او منصوص نیست۔ پرچہ الحدیث نمبر ۴
 و ۴۶ شناء اللہ امرتسری ص ۲۷ مضان ۱۳۲۵ھ۔ اگر از ظرفی سگ آب بخورد پس
 خورده او پاک است۔ طریقہ احمدیہ نصر الباری پارہ اول ص ۲۰ بر حاشیہ نوشتہ کہ پس
 خورده سگ و خنزیر ہر دو پاک است بمعنی مرد و زن ہر طرح پاک است عرف
 الجادی ص ۲ و کنز الحقائق و حید الزمان ص ۲ و روحنہ ندیہ ص ۱۰۲ بحوالہ کلمۃ الفصیح
 گوشت مردار و گدول غیر آدمی جملہ پاک است۔ روحنہ ندیہ ص ۲۰ قرآن مجید را در
 قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقدمہ داشتن یا دور
 زیر پا داشتن کہ بمکان بلند طعام وغیرہ را دست برد درست است۔ کتاب تخریق
 اوراق ص ۵۲ تصنیف غلام علی کلمۃ الفصیح ص ۳۲ از ہر ظرفی کہ خنزیر آب خود بخوار
 شستن او کافی است۔ طریقہ احمدیہ کلیان ص ۳۲ پوست خنزیر و پلے آن بر نبات
 پاک میشود کنز الحقائق ص ۱۰ دہ عورت را و نکاح یکجا آوردن درست است

(۱) در کتاب (تقویم البیان) کہ ترجمۂ فارسی (تقویۃ الایمان) است مزخرفات وی بعینہا

موجود است (حلمی)

(۲) عبد القادر بن شاہ ولی اللہ مات سنۃ ۱۲۳۰ ھ۔ [۱۸۱۵ م]

عرف الجادی ص ۱۱۱۔ اصحاب صریح حدیث انکار میگردند و برست خود عمل
 میکردند۔ فتاویٰ عبد الجبار غفرلہ ص ۱۱۱۔ آب پاک است اور هیچ چیز نجس
 نمیکند تا کہ او صاف نشوے و تبدیل نشود۔ لعاب سنگ خنثی و پس خورده آنها
 پاک است۔ نزل الابرار من فقہ النبی المختار مصنفہ وحید الزمان ص ۲۹۹۔ بطوب
 فرج و شراب پیشاب حیوان حرام باشد یا حلال پاک است ص ۲۹۹ جلد اول
 و ص ۲۹۹ جلد دوم از نزل الابرار این جملہ عقائد و حوالہ ہا کہ ذکر شد منقول از
 کتاب الباطل و البیہ تصنیف مولوی احمد علی موی و کتاب سیف الابرار از
 نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشته شد و اصل تفصیل نوشته شد
 کہ عقائد باطلہ آنها را نمبر از ۲۵۰ ہم زیادہ است اگر کہے را تحقیق این کردنی باشد
 اصل را مطالعہ نمایند پس اے برداران اسلام خدا را انصاف از دست نہ بید
 و بفرمایید کہ آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بودہ آیا
 این عقائد و عمل اتباع اصحاب را بودہ یا تبع اتباع را بودہ آیا این عقاید و عمل
 سلف صالح امت را بودہ آیا دین عقائد توحید آنها جسم و مکان عجز و تعالی
 را ثابت نمیشود آیا دین عقائد ایشان در باب رسالت توہین و تحقیر و تبدیل
 رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تصریحاً و تلویحاً ثابت نیست۔ آیا دین عقائد
 توہین و تحقیر شریعت محمدی علیہ علی آلاء الصلوٰۃ والسلام ثابت نیست بل
 و اللہ کہ از روئے انصاف جملہ ثابت است پس با وجود چنین جہالت
 باطنی آیا دعویٰ الہدیت بودن اینان را میسر د آیا دعویٰ مسلمانی اینان را
 میرسد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاہر و درازی بچہ زری گفتند و
 طلاق لسان کہ برائے فریفتن خلق اللہ بعلل سے آرند اینان را روز قیامت
 از روئے شرع شریف نجات خواهد داد؟ ہرگز نہ بلکہ علامات منافقین

زمانه نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام مومنین و مومنینه بودند و اگر کسی آن
 کدام علامات است گوئیم بشنود حق تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم
 احوال منافقین چنین میفرماید - اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ومن الناس من
 یقول امن باللہ و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین اینها هم میگویند ایمان را
 بخدا و بروز جزا ادا حق تعالی تکذیب این دعوی میکند میفرماید و قائله یؤمنین
 یعنی نیستند و منان بخدا و الله و الذین امنوا یعنی فریب میدهند خدا
 را بزعم خود بدعوی ایمان و همچنین فریب دهند مسلمانان را و بدین خدای حق
 تعالی میفرماید و ما یخدعون الا انفسهم و ما یستعربون یعنی فریب نمیدهند
 در حقیقت مگر نفسی را خود را و نمیدانند قباحت فعل خود را این طالع نیز
 برائے فریب است اندکها بر تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را
 داشتن تمام و مرام خود را عادت دارند فی قلوبهم مرض فزادهم
 الله مرضا یعنی در دلها ایسان بیماری نفاق است پس نه یاده کرد آنها
 را حق تعالی آن بیماری و لهم عذاب الیم جا کافوا یکذبون و اذا قیل لهم
 لا تقصدوا فی الارض قالوا انما غنمنا من مصلحون یعنی هرگاه گفته شود منافقین را
 فساد نمیدر ملک گویند بد رستیکه مصلحانیم و همین است عادت و کما به که
 خود را حایان دین شریعت میدانند حق تعالی در ردید آنها میفرماید لا
 انهم هم المفسدون و لکن لا یستعربون یعنی بد رستیکه اینان مفسدند
 مگر نمیدانند فساد و عقاید خود را و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا
 ان من کما امن السفهاء یعنی هرگاه گفته شود آنها را که ایمان آرید بصدق
 چنانچه دیگر مردم ایمان بصدق آورده اند در جواب میگویند آیا ما ایمان آریم چنانچه
 ایمان آورده است نادانان بی عقلان و همین احوال است ایمان زنان را اکثر

کسی آنها را گوید عقاید باطله خود را بگذارد و چون عموم امت مرحومه عقاید علیها
خود را صحیح و ثابت نمایند میگویند که شما این نادان و بیقتل مبتدی قول الله
قول الرسول را گذاشته بقول زید و عمر و عل میکنید ما هرگز بمثل ایمان شما ایمان
نمی آیم حق تعالی در تردید این قول شان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولكن
لا يعلمون یعنی خبردار شوید اینها خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را که قول
مجتهد مذہب موبو موافق قول الله و قول الرسول است مگر و بیان نمیدانند
ماخذ قیاس مجتهد را و اذا قالوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا اخلوا الى شيئا
قالوا انا معكم و اغن مستهزون یعنی هرگاه ملاقی میشوند منافقان با مومنان
خاص میگویند ایمان آوردیم با خلاص هرگاه خلاصه میشوند بر رفیقان سرگرا
خود میگویند ما با شما هستیم در عفت اند ما مومنان در انظار ایمان مسخره کنان ایم
و همین است احوال و بیان خفی نما که جماعت اخاف را گویند ما خفی هستیم
و هرگاه بار رؤسائے و همین جمع میشوند میگویند ما با شما ایم ما فقط برائے رفیقین
آنها اظهار خفیت میکنیم **فان الله** حق تعالی رؤسائے منافقین را شیاطین
فرموده آنها در ظاهر بنی آدم بودند برائے اینکه بدانی که اعتبار عل و عقائد را
هست نه جد و صورت را گویند و شیطان باشد اما چون که کار شیاطین میکند او
شیطان است چنانچه در سوره والناس میفرماید یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس حق تعالی در تردید این قول آنها میفرماید الله يستهزئهم
و یتدهون فی طغیانهم یعصون الله یعنی حق تعالی جزائے تمسخر آنها میدهد و
مهلک میدهد در سرکشی آنها در حالتیکه سرگردانند در حیرت و نامیانیانند از چشم
بصیرت و لئلك الذين اشتروا الضلالة بالهدی یعنی میمانند که خریدند گمراهی
بهدایت همین است احوال غیر متقدمان مذہب که گمراهی پسند کردند از راه راست امت

مرومہ حق تعالیٰ نتیجہ این خریداری آہنہا چنان میفرماید فصار بحت تجارتهم
 و ما كانوا معتمدين ثم یعنی فائدہ نکرد تجارت منافقان و نہ یافتند راہ راست
 را بچنین است حال و بیان کہ درین عقائد فاسدہ خود راہ راست نیافتند
 و گمراہ گشتند در اینجا اگر کسی گوید کہ ہمیں آیات متلوہ را اگر غیر مقلدین از طرف
 خود بر شما حجت آرد نمیتوانند کہ مقلدین مذہب را تشبیہ بمنافقان داده
 علامات نفاق را در شما بیان ثابت نمایند در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجه
 وجه اول آنکہ حق تعالیٰ در اول آیات لفظ و من الناس فرمودہ است
 و لفظ من تبعضی است یعنی بعض الناس کہ جماعۃ منافقان مدینہ
 طیبہ بودند و آہنہا بہ نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند بچنین غیر
 مقلدین بہ نسبت مقلدان مذہب اربعہ اقل قلیل اند پس این تشبیہ
 با منافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نہ بر مقلدین - دیگر آنکہ درین آیات
 منافقان احق تعالیٰ میفرماید و اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلوا
 الى شياطينهم قالوا انا معكم الاية این علامت در مقلدین گاہی
 پیدائی شود کہ نزد و ما بیان بگویند کہ ما مذہب شما ایم و ہر گاہ بہ رؤسای
 مقلدین برسند گویند کہ ما بطریق تسخر خود را دہائی نمودیم تا دیگر و ما بیان را
 بفریب مقلد نامیم و ہمین علامت بعینہ در غیر مقلدین حقی تمام موجود است
 من اولہ الی آخرہ ہمین در تمام مقلدین کہ ہست کہ خود را بنفاق
 و دہائی ظاہر سازد و ہزار و ما بیان ہست کہ خود را بنفاق حقی میگویند
 خاضف و تسمیۃ الحاصل اصول ما بہ النزاع در میان مقلدین و
 غیر مقلدین چہا رچیز است التعظیم لغیر اللہ - التوسل بارواح
 الصالحاء و الاستمداد منہا - الداع للغائب و سماع الموصی

الاتباع والتقليد لاس باب المذاهب الاربعہ۔ اس ہر چہا چیز را وہا
 شرک و کفر و بدعت میداند چنانچہ در عقائد آنها بحوالہ کتب آنها ذکر یافت
 داہل السنۃ والجماعۃ مقلدین مذہب اربعہ این ہر چہا چیز را مباح و منہون
 و واجب میداند بحال بر مقلدان لازم است کہ دلائل اباحت و
 تسنن و وجوب امور معلومہ از روئے کتاب اللہ و حدیث رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور علمای امت مرحومہ
 ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعۃ غیر مقلدین را عموماً و جماعۃ و ہایہ
 حنفی نما را خصوصاً بحال ادب معروض کہ برائے خدا پرستہ تعصب و آتش
 قہر و غیظ بے محل کہ با مقلدان مذہب دارند بکجو انداختہ بطریق انصاف
 کہ احسن الاوصاف است بکمال فراخ دلی فکر غائر نہ صفائے برضا بین سالہ
 بعل آورده نتیجہ کہ مقتضای انصاف باشد بر آنہ کہ حق طلبی این است
 و خواہ مخواہ مجبور و سماع دلیل مخالف طبع بر دوقح آن نکوشند کہ این طریقہ
 نفس پروری است واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم۔

اصل اول التعظیم لغیر اللہ ثابت است بکتاب اللہ و احادیث
 صحیحہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور
 علمای امت اکتاب اللہ تعالیٰ فقد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز
 ومن یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب یعنی ہر کہ تعظیم کند
 نشانہ ہائے حق تعالیٰ را پس این تعظیم از تقوی و پرہیزگاری است اول
 معنای شعائر باید ہمہ محقق دہلوی شیخ عبدالحق رحمہ ربہ میفرماید شعائر
 جمع شعیرہ است و شعیرہ علامت را گویند پس ہر چیز کہ از دیدن آن خلایق

یا و آید آن از شاعران است. انتهی پس شاعران مخصوص بصفا و مروه
 نیست بلکه آنها بعضی از شاعرانند مستند قال الله تعالی ان الصفا والمروة
 من شعائر الله و نه مخصوص بعرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه
 ولی الله رحمه الله علیه در حجة الله البالغة صفحه ۶۹ میفرماید و معظم شاعرانند
 اربعة القرآن و الکعبة و النبی و الصلوة و همین بزرگ در الطاف القدس
 ص ۳ میفرماید و محبت شاعران عبارت از محبت قرآن و پیغمبر و کعبه است
 بلکه محبت هر چه منتسب باشد بخدا حتی اولیاء الله نیز انتهی پس اذین
 عبارت مفهومی شده که اولیاء الله نیز داخل شاعرانند اند خود سرگروه و ایمان
 مولوی اسماعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اول میگوید و از فروغ
 حب نعم است تعظیم شاعران و یعنی اموریکه بآن مناسبت خاصه میباشد
 بچیزیه که ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از آن امور بآن منعم
 انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب
 او و مسکن او و نحو انتهی ازین عبارت معلوم شد که تعظیم شاعر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور
 علیه الصلوة و السلام و کلام او و لباس او و سلاح او و مرکب او و مسکن او و مولد
 و مرقد او و مشاهد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیه الصلوة و السلام
 که در حقیقت تعظیم ربانیت است و در پس آن تعظیم ائمه بیت او و تعظیم صحابه
 او و چیزیکه بآن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله
 علیه و سلم که در حقیقت تعظیم ربانیت است زیرا که سبب تعظیم آنست که او فرستاده
 و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحاله محبوب می باشد
 مولوی اسماعیل پس از عبارت فوق این رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد

(۱) شاه احمد ولی الله الدهلوی توفی سنة ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۲ م.]

(۲) مولوی اسماعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله توفی سنة ۱۲۴۶ هـ. [۱۸۳۰ م.]

(۳) مؤلف گنبد نسبت این رباعی بمولوی اسماعیل غیر صحیح می نماید خلاف مشرب و مذهب اوست

نازم بحشیم خود که جمال تو دیده است: اقامت بیائی خود که بجویت رسیده است
 هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را به کوه دامنست گرفته بسویم کشیده است
 این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگروه و مقتدای قوم چنین
 میگوید و در باب منتبهاات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست که این
 بدیشان به پیروی کدام شخص در عرض تعظیم تحقیر و توہین و ہدم و محو آثار آنحضرت
 صلی الله علیہ وسلم میکنند کہ خود سرگروه اینها این آثار تبرکہ را از جمله شعارین
 مینویسد و حق تعالی امر بہ تعظیم آنها میکند این است اتباع این قوم مکرر ملامت
 را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیت را بطریق قیاس منطقی بهم جمع کنی
 ان الصفا والمرءۃ من شعار الله ومن يعظم شعار الله فانها من تقوى
 القلوب بعد سقوط حد واسط نتیجہ چنین می برآید و من يعظم الصفا والمرءۃ
 فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مرءہ کہ دو کوبک خود متصل حرم کی
 اند بسبب رفت و آمد سیدتنا ماجرہ والدہ حضرت اسمعیل نبی الله
 علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام از شعار الله منصوص قرآن ثابت شد کہ
 یادگار آن موصوفہ محترمه است امکانہ مقدسہ کہ یادگار فخر الاولین و الاخرین
 سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم هستند چون
 مولد او مسکن او و معبود او و مجراد و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل او
 و صلی الله علیہ وسلم تعظیم بجائے خود در مذہب و لایقہ قابل ابقاء و بجا
 خود ہم نمایند بلکه واجب التحریم گشتند. اما فتد انا الیہ راجعون. اگر نظر
 انصاف درق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیہ الصلوٰۃ
 والسلام یا بی سورۃ حجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایہا الذین امنوا
 لا تقلوا این یدی الله ورسوله واتقوا الله ان الله سمیع علیم

یا ایها الذین امنوا لاترذعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له
 بالقول جهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون . ان الذین
 یفطنون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتعوا الله قلوبهم
 لئلتقوا لهم مغفرة واجرها عظیم . ان الذین ینادونک من وراء الحجر
 اکثرهم لا یعقلون . ولوا نزلهم صبرا و احق تخرج الیهم لکان خیرا لهم
 والله غفور رحیم . در این پنج آیت اگر کسی بغیر و انصاف فکر کند
 معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر
 رسول مقبول خود را صلی الله علیه و سلم بلند ساخته و بکدام مرتبه امر و نهی
 مراعات آداب او علیه الصلوة والسلام بر امت او فرض نموده تا کدما
 حد تهید و تقریر بے ادبانه بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر او
 او علیه الصلوة والسلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را بصیغه جمع
 فرموده برائے اشعار بآنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام
 هم علی است از علل هائے نیک سبب سوء ادب رفع صوت مجبور و نا بد
 میگردند و در شان نزول آن الذین ینادونک من وراء الحجر ان مفسرین
 می نویسند که عیین بن حصن فراری و اقرع بن حابس با هفتاد نفر از
 قوم خود بنی تمیم وقت نیم روز در مدینه منوره رسیدند و حضور اقدس رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم در استراحت قیلوله بودند پس این قوم
 بیرون حجره هائے ازواج طاهرات بطریق بے ادبانه نعره ها بر پا کردند و
 گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بے ادبانه
 آن قوم را و امر بتعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود . عجب اینکه این قوم
 بنی تمیم که بخدیایان این زمان هم خود را منسوب به بنی تمیم میکنند از اول زمان

همچنین بے ادب و بارش جاہلانہ بودند از ان وجه در حدیث وارد است
 الفاظ و الجفاء فی المشرق و خاص در حق نبی فرمود منه یطلع قرن الشیطان
 صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم والله قد خرج منه قرن
 الشیطان و منه وقعت الفتن و الزلازل فی المسلمین و ای الفتن
 و الزلازل تُنبئ الاموال و قُتِلَت الرجال و سبیت الحُریم و لا اطفال
 و استمر الوبال علی اهل الحرمین الی هذا الحال فمسأل الله الکریم المتعالی
 ان ین بقضله و یکشف السوء و النکال و یحسن الحال و المال اگر نزول
 قرآن بہ انتقال حضور اقدس صلی الله علیه و سلم منقطع نمی گشت در حق
 این بے ادبان نجدیان چه آیات و عید شدید نازل میگشتند اما افسوس
 که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و ہندیان در
 تحمیل آن تخریب خشنود اند فامده در اول آیات سورہ حجرات شروع ارشاد
 آداب بلفظ یا ایہا الذین امنوا لاتقتدوا بالآیۃ فرمود و در شروع آیت ثانیہ
 باز لفظ یا ایہا الذین امنوا را مکرر فرمود اگر چه ایجاز و جزالت قرآن کریم
 مقتضی داد عاطفہ است یعنی اگر و لا ترفعوا اصواتکم الی اخر الآیۃ می فرمود
 کافی بود اشعار باینکہ ارشاد عدم رفع صوت بحضور او علیہ الصلوٰۃ
 و السلام و ارشاد عدم مخاطبہ او علیہ الصلوٰۃ و السلام بمثل مخاطبہ ہنہا
 بایکدیگر و در صورت عدم امتثال و عید تجبط اعمال مخصوص باہل زمان
 آن سرور صلی الله علیه و سلم نیست بلکہ ہر کسی کہ متصف بایمان باشد
 الی یوم القیامہ این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام من غیر
 دوست اگر مخصوص باہل زمان بودی یا اصحاب النبی و نحوہ میفرمود و
 آن احکامیکہ مخصوص باہل زمان است چون یا نساء الذین او یا اہل بیت

او یا ایها الذین هادوا بالفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه و حج و زکوة و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایها الذین امنوا ذکر کرده است که تا روز قیامت جمله مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم بهمان طرح بلفظ کمر یا ایها الذین امنوا ارشاد فرمود پس بدفع گشت دیگر این فائده آنچه در بیان میگویند که تعظیم آن سرور علیه الصلوة والسلام محدود بایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاء بعد از مردن قابل تعظیم هستند نیستند زیرا که مراعات آداب حضور نور تا روز قیامت بر جمیع مومنان واجب است همین آیات فرض گشت فتدبر و انصف - این همه تأکیدات مراعات آداب تعظیم غیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است لهذا آیه کریمه یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا للکفرین عذاب الیم چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور نور راعینا میگویند و اصحاب کرام را راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگویند و هر دو لفظ بصورت مشابهت باهم داشت حق تعالی مومنان را از استعمال لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و سپس آن فرمود و للکفرین عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات آداب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مؤمنان را بر آن تعظیم حضور نور است یا چیز دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین امنوا فرمود اشعار باینکه هر که مؤمن باشد الی یوم القیامة بر او مراعات آداب حضور نور فرض است - کریمه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاولات فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یعنی اگر آنها هرگاه که ظلم کنند بر خود بجفرا یا بفسق بیانید نزد توپس طلب

مغفرت کنند از او تعالیٰ و طلب مغفرت کند برای آنها رسول هر آنکه خواهد
 یافت او تعالیٰ را توبه قبول کند و بسیار مردمان این آیه شریفه بحال
 ایضاح تردید مذہب غیر متقلدین میکند زیرا کہ لفظ جاؤ عام است از
 دور بیابند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان میگویند کہ سفر و وضع
 مبارکہ حضرت خیر البریہ حرام و شرک است صحیح مخالف و مصادق قول
 او تعالیٰ است زیرا کہ محبت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفر اللہ
 ندای میکند کہ دعائے مغفرت و قضائے حاجات در اماکن تبرکہ مقدسہ
 مقبول است و رند استغفار الہی در ہر مکان ممکن بود و تحقیقی زیادہ تر
 توضیح آن میکند یعنی استغفاری کہ پس از محبت واقع شود آن مقبول
 است تردید است قول محرومان را کہ او تعالیٰ ہر جاداء و بیائست اماکن مقدرا
 تأثیری و دخلی در آن نیست۔ و استغفر لہم الرسول باب شفاعت کشاد
 گوید کہ استغفار رسول شرط مغفرت است کہ استغفار الہی آن وقت مفید
 می افتد کہ مقرون شود با استغفار رسول و آنچه این محرومان انکار شفاعت
 میکنند و میگویند کہ شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقولہ تعالیٰ
 من ذ الذی یشفع عندہ الا باذنہ گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند
 شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شدہ است کہ مقام محمود و موعود بہین
 مقام شفاعت کبریٰ است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعۃ
 بصیغہ ماضی۔ و اگر محرومان اعترض آرند و گویند کہ این آیت مخصوص صلات
 حیوۃ او بود علیہ الصلوۃ والسلام گوئیم لفظ اذ تردید میکند اعترض شمارا کہ
 از مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمہ سہ اثبات شد
 سفر و وضع مطہرہ او علیہ الصلوۃ والسلام واجب بت دعا در اماکن مقدسہ

و شفاعت آن سرور صلی الله علیه و سلم مرعایان را فتنه کرمیه آن
 الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیہم یعنی آن کسانیکہ
 بیعت میکنند با تو بدرستی کہ بیعت با خدا می کنند سبحان الله چه مقدراً
 مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق ہم رسول برحق است ید الله فوق
 ایدیہم اسرارے دارد کہ بیرون از حیطہ تحریر است قلم اینجا رسید و
 سرشکست کرمیه و ما کان الله لیعذبہم و انت فیہم یعنی حق تعالی عذاب
 نمی فرستد بر کفار و حال آنکہ وجود مسعود تو در میان آنهاست اسے عزیزی
 قوم ہر بنی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و اتمہ آنحضرت از نزول
 عذاب الہی در دنیای مامون اند سبب بودن وجود مبارک او علیہ الصلوۃ
 و السلام در میان امت خود الی یوم القيمة اگر وجود مسعود او علیہ الصلوۃ و
 السلام در میان ما نبودی ہر آسبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب
 می گشتیم تو دیداست مر قول محرومان را کہ او از میان ما رفت و خاک شد
 خاک باشد در دہان آن قوم کرمیه یا ایہا الذین انا ارسلناک شاہداً
 مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنہ و سراً جہانگیرا یعنی اسے بنی مکرم
 ما فرستادیم ترا در حالیکہ شاہد ہستی براحوال امت و بشارت و ہندہ ہستی
 مومنان را بہ دخول جنت و ترسانندہ ہستی مرکفار را بہ دخول دوزخ
 و خوانندہ ہستی مرد و مریبوسوی بندگی او تعالی باذن او و چراغ روشن ہستی
 اینجملہ تشریفات و تعظیفات کہ از جانب او تعالی مرجیب اورا صلی الله
 علیہ و سلم عطا شدہ است قابل غور ہستند در آخر آیتہ فرمود و چراغ روشن
 ہستی و این چراغ از نور ذات الہی روشن شدہ است و بیان در پے
 اطفا این چراغ ہستند یہد و ان ینطفوا نور الله با فواہہم و الله

یعنی از آنکہ وجود مسعود تو در میان آنهاست ہر از شان عذاب نخواہد کرد

متم نوره و لکوه الکافرون و حال آنکه چراغی را که ایند بر سرور زده
 اگر کس بفزند ریشش بسوزد. ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن
 امر مشکل مؤلف رساله عفی عنه رموز این کرمیه و دیگر متعلق این باب در
 رساله تهلیلیه خود بمفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیجمع لهما
 کرمیه و علمک ما لم تکن قلعه و کان فضل الله علیک عظیما یعنی آموخت
 ترا آنچه نمیدانستی آنرا و فضل خدا بر تو است بنی مکرم عظیم است لفظ ما
 تقاضای عموم میکند که علوم اولین و آخرین داخل این عموم میتواند شد
 و درین باب اما حدیث صحیح نیز بمرتبه توان تر رسیده اند و چه عجب کسیکه
 فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است م
 قول محرومان را که میگویند از علم او علیه الصلوٰة والسلام علم ملک الموت
 و علم شیطان زیاده است که بنص ثابت است اول سوال این است
 که آن کدام نص است که دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است
 چرا آن نص را طاهر نمیکند و ازین نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است
 سعدی خوش گفت چشم بد اندیش که برکنده باد و عیب نماید هنرش
 در نظر مؤلف ازین بحر بے پایان چه مقدار نوشته میتواند کیسه متابعت
 او مرتبه محبوبیت در درگاه الهی حاصل می شود خودش بکدام مرتبه محبوب و
 مقرب خواهد بود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله کیسه اطاعت
 او عین اطاعت خدا باشد و صف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد
 من یطیع الرسول فقد اطاع الله کیسه اشتال امر و نبی او راحی تعالی
 سفارش میکند عظمت قدر او را هم او میداند ما انما نکتو الرسول فخذوه
 و ما نهیکو عنه فانتھوا این بحث را باین بیت ختم کنم

لا یکن الشناء کما کان حقہ بعد ان خدا بزرگ تویی قصه مختصر: صلی الله
 علی سیدنا محمد و آله و اصحابه و بارک و سلم اللهم اسرنا قنا شفاعة
 و امتناعه سنتهم رجوع باصل مطلب کنیم که تعظیم لغیر الله چه حکم دارد حق
 تعالی میفرماید و اذ قلنا للمشکة اسجدوا لادم فجدوا الا ابليس ابی و استکبر و
 کان من الکفرین این امر ملکه کرام را به سجود آدم علیه السلام بجهت تعظیم آدم بود
 یا بجهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چه ابادرت نکند که او اول آنان است که
 از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آنان است که تحقیر انبیاء علیهم الصلوٰة و السلام
 ملاحظه می دارند و اگر بجهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر الله مأمور بگشت یا نه کریمه
 و خیر و الله سبحانه این سجده اخوان و الین یوسف علیه السلام برائے او بجهت
 تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل وصف
 ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله حرام است که سجده
 تعظیم مشابیه سجده تعبد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سجده لغیر الله
 منع فرموده است بحديث ابی هريره رضى الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه
 و سلم لو کنت امرأه لان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها
 ترجمه می: اما از حرمت سجده حرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمید
 قائده اول آنانکه انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس است او اول بخدایان
 و نجدی پرستان ابلیس است ازان وجه ابلیس را با نجدیان تعلق درشته
 داری محکم است هرگاه که در حضور انور صلی الله علیه و سلم در صورت بنی آدم
 ظاهر شده است بجلیه نجدیان ظاهر شده است قصه دار الله و که کفار شرک
 در قتل حضور انور صلی الله علیه و سلم مشورت میکردند و شیطان بصورت شیخ
 نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند

القول ما قال الشيخ الفجدي اما تقي تعالى حبیب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است از ان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بمیں کتب لغت فیات و غیره شیخ ابن عربی^(۱) رحمه الله علیه در کتاب مسامرات خود آورده است که سالی که قریش بنائی کعبه عظمه میکردند در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قوم می گفت که من سختی این خدمت آخر بصلاح کی از آنها قرار بر آن گرفت که هر کد فردا اول از دروازه فلان کعبه برآمد و او را سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه و سلم که در عمره ۲ سالگی بود اول از ان دروازه درآمد جمله با اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آنحضرت به بجهت مراعات خاطر همه رؤسایان آن فرمود که حجر مبارک را بر بگیلی داشتند و هر کس را امر فرمود که یک گوشه کلیم را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود بدست مبارک برداشته بحمل مقرر او ثبت نمود در ان حالت شیطان بصوت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد ببول مقبول را علیه الصلوة والسلام بگفت یعنی این سنگ را در پس حجر استوار کن مقصودش آن بود که هرگاه سنگ دیگر در ان طاق داشته شود بر آئینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل او را علیه الصلوة والسلام مشنوم خواهند داشت اما حضور انور علیه الصلوة والسلام بنور نبوت مقصود او را دریافته فرمود اعدوا عوداً بآتش من شیطان الرجیم پس خائب و خاسر نا پید گشت مسامرات باب بناء الکعبه از ان وجه حضور انور صلی الله علیه و سلم نجدیان را قرن شیطان فرمود که ما فی البخاری هناك الزلازل و العفن و بها یطلع قرن الشیطان و عن ابن عمر انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم و هو مستقبل المشرق یقول الا ان لفنته لهمنا من حیث یطلع قرن الشیطان بخاری هرگاه که نجدیان را با

شیطان علاقه قیمی ورشته داری استادی و شاگردی است و تا ایوم
 آن رشته داری را بخدیان و بخدی پرستان بکمال ادب مرغی میدارند و
 بهم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسه و آثار معطره را که یادگار حضور انور صلی الله
 علیه و سلم و اصحاب و اولاد او بودند بهمت اینکه مردم در آن شرک میکنند
 دیگر کدام باعث بود عیاذ بالله من الشرک نقل خواندن و دعا کردن و حاجات
 خود را از خدا تعالی در امان مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات
 مقدسه قابل نقل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس
 یا حجج برائے کدام مطلب است و امر و اتخذ و امن مقام ابراهیم مصلی برائی
 چه و بسیدین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حجر اسود را در طواف
 چه نمود و استادان خلق بر عرفات و رجوع بزلفه و منی درمی جرات و سعی
 بین الصفا و المروه و دعا خواستن در هر مقام برائے کدام مقصد مقرر شد است
 آیا یادگار حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام است یا چیز دیگر و بنا
 لا شرع قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه قدرے از
 احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نیز در باب تعظیم بغیر الله بشنو
 وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ برائے تحسین بنی قریظہ آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم جماعه انصار را فرمود قوموا السید که او خیر که (بخاری) این امر
 بقیام برائے پایان کردن سعد بود از دایه او که او بیمار بود - مردود است
 بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الا نام که قوموا بلفظ جمع فرمود برائے امداد
 نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را
 برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا السعد کافی بود
 و چونکه قوموا السید که او خیر که فرمود صحیح است در تعظیم از اینجا فائده دیگر

اینکه مردم در آن شرک میکنند دیگر کدام باعث بود عیاذ بالله من الشرک نقل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس یا حجج برائے کدام مطلب است و امر و اتخذ و امن مقام ابراهیم مصلی برائی چه و بسیدین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حجر اسود را در طواف چه نمود و استادان خلق بر عرفات و رجوع بزلفه و منی درمی جرات و سعی بین الصفا و المروه و دعا خواستن در هر مقام برائے کدام مقصد مقرر شد است آیا یادگار حضرت خلیل علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام است یا چیز دیگر و بنا لا شرع قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه قدرے از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نیز در باب تعظیم بغیر الله بشنو وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ برائے تحسین بنی قریظہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم جماعه انصار را فرمود قوموا السید که او خیر که (بخاری) این امر بقیام برائے پایان کردن سعد بود از دایه او که او بیمار بود - مردود است بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الا نام که قوموا بلفظ جمع فرمود برائے امداد نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا السعد کافی بود و چونکه قوموا السید که او خیر که فرمود صحیح است در تعظیم از اینجا فائده دیگر

النبی صلی اللہ علیہ وسلم و عصا و سیف و قد حده و حاتمہ و ما استعمل
 الخلفاء بعدہ من ذلک مما لم تذکر قسمتہ و من شعرہ و نعلہ و اذنیۃ و مہما
 یتبعک فیہ اصحابہ و غیرہم بعد وفاتہ صلی اللہ علیہ وسلم نزد حضرت عائشہ
 لبادۃ آنحضرت بود کہ زیارت میکنانید مرد و مرأ و میفرمودند کہ حضرت اوشا
 درہیں لبادہ رحلت فرمودہ است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشہ
 کساء مطبوعہ ۴۳ نزد حضرت انس رضی اللہ عنہ مبارک بودند کہ زیارت میکنانید
 مرد و م را لفظ بخاری اخرج لنا انس بن مالک بن اذین ص ۴۳ نزد حضرت
 عبد اللہ بن سلام پیالہ حضور اقدس بود کہ دران آب انداختہ مردم را می نوشتا
 لفظ بخاری قال ابو بردہ قال لی عبد اللہ بن سلام الا اسقیک فی قدح
 شرب النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جلد ۳ ص ۸۳ پس ہمیں پیالہ را عمر
 بن عبد العزیز برائے تبرک نگاہ داشت نزد حضرت ام سلمہ ام المؤمنین
 مویہائے مبارک بودند ہر کہ بجایے شد آنرا شستہ آبش بہ نیت شفا
 می خورانید بخاری جلد ۲ ص ۴۵ ہر گاہ آمار او صلی اللہ علیہ وسلم متبرک
 واجب التعلیم شدند قبر مبارک او چہر متبرک نباشد از ان سبب ابو ایوب
 بران رو نہاد کہ گویا روی بر قدم او صلی اللہ علیہ وسلم نہادہ است قصہ
 قبر امام بخاری در کتب شراح بخاری موجود است کہ از قبر ابو یوسف مشک پیدا
 می شد و مردم خاک آنرا بہ تبرک می بردند رحلت امام بوصوف در ۲۵۶
 در سلطنت عباسیہ در عین حکمت ترقی شریعت و محکمہ ہائے قضا و حتما
 واقع شدہ است مگر کسی بر این فعل احتساب نکرد و ہمین بود عادت سیف
 صاحبین۔ وائے بر حال پیشوایان نجدیت کہ نزد آنها فقط بر قبر دست
 شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانہ محدثین ربانی و این است زمانہ

محدثین زبانی بین تفاوتِ راه از کجا است تا بجا این بحث را اینجا ختم میکنیم
و درین کفایت است مرابِل انصاف را۔

اصل ثانى مابه النزاع التوسل بالروح الصالح و الاستمداد منها
چونکه تحقیق این مسئله موقوف بر حیوة ارواح است بعد مفارقة الابدان باید که
اول حل این مسئله نموده بعد ازال توسل و استمداد را بران متفرع نماییم
قال الله تعالى و يستلونك من الروح قل الروح من امر ربي و ما
اوتيتهم من العلم الا قليلا۔ مسئله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیمیده
است اما بقدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیوة و ممات او میکنیم نه در
کیفیت و ماہیت او که روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امرا
و عالم خلق از عالم امر القدر بیان می تواند که شایع علیه الصلوٰة و السلام
از کیفیت و ماہیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و
قواعد شریع شریف با اتفاق ثابت است بلکه شعور و ادراک او بعد از آزادی
نفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعه جسم است ارواح سعدا
در نشأة اخری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیه چنانچه دین عالم مصفا
فیوض و برکات بودند بچنان دران عالم بقوت تامه زیاده از حال حیوة
این عالم مصفا فیوض و برکات می باشند بر این مسئله حکماء اسلام و
محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی^(۱) امام رازی
علامه تفتازانی^(۲) علامه سید شریف قاضی برصاوی^(۳) شاه ولی الله دہلوی
و قاضی ثناء الله^(۴) در کتب و رسائل خود این مسئله را به پراہین و دلائل
عقلیہ و نقلیہ ثابت کرده اند حتی کہ رؤسائے غیر مقلدین چون ابن قیم و غیرکم

چنان فرموده است و شایع علیه الصلوٰة و السلام

(۱) الامام محمد الغزالي مات سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۲ م.] في طوس.

(۲) البيضاوي عبد الله مات سنة ۶۸۵ هـ. [۱۲۸۶ م.] في تبريز.

(۳) قاضي ثناء الله الباني پتي مات سنة ۱۲۲۵ هـ. [۱۸۱۰ م.]

ہم استفادہ می شود کہ لفظ سید مرئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است۔
 وقت قدم زیدن حارثہ رضی اللہ عنہ حضور انور خود بغیر آنکہ جامہ را بر خود را
 کند برخاستہ و با او معاقلہ کردہ و بوسہ دادہ است لفظ حدیث این است
 عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قدم زید بن حارثہ المدینۃ و مرسل اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فی بیۃ فأتاہ ففتح الباب فقام الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم عریا یا یحیر فبہ فاعتنقہ و قبلہ ترمذی اگر گویند کہ این قیام و
 معاقلہ و بوسہ برائے محبت بود نہ برائے تعظیم گوئیم بوسہ رسول مقبول علیہ
 الصلوٰۃ والسلام حجر اسود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با
 سنگ معنی ندارد و اگر بر این ہم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یہودیای دست و پائے
 حضرت با غرت را علیہ الصلوٰۃ والسلام تصریح است بہ تعظیم کہ عرفا بوسہ
 محبت بر روی می شود و بوسہ تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائی
 کسے بجهت تعظیم جائز بودی حضرت آنہارا اجازت آن ندادی لفظ حدیث
 این است عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبہ اذهب بنا
 الی ہذا الذی فقال صاحبہ لا تقل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربعۃ اعین
 فاتیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسالہ عن تسع آیات بینات
 فقال لہم لا تشہروا باللہ شیئاً ولا تسرقوا ولا تزنا ولا تقتلوا النفس
 الّتی حرّمہا اللہ الا بالحق ولا تشوبیر بی الی ذی سلطان لیقتلہ ولا
 تشہروا ولا تأکلوا المرء یا ولا تقذروا محصنة ولا تلوثوا الفرائیم الزحف علیکم
 خاصۃ الیہود ان لا تقتلوا فی السبت قال فقبلوا یدیه ورجلیہ وقالوا
 نشہد انک نبی الی آخر الحدیث ترمذی۔ بابی و تعظیم المؤمن گذشتہ
 از ابن عمر روایت میکند میگوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت الی الکعبۃ فقال

ما اعظمك وما اعظم حرمتهك والمؤمن اعظم حهته عند الله منك الى آخر
الحديث قدری رجوع بعل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله
علیه وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیرت ثابت است که
صحابه کرام در حضور انوار صلی الله علیه وسلم چنان بأوب و فروتنی و خضوع
می نشستند که مانند علی را و سهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه
وسلم و توقیر مجلس او سر بر زمین خود را فرو انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها
مرغ وحشی نشسته است که بآدن می تحرک پریده می رود و از کمال تعظیم بطرف
او علیه الصلوٰۃ والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه
احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال و اعمال علما و ائمه را نیز
بنظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد شمس الدین در حیوة القلوب
فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمة الله صاحب
مناسک و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است
زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برابر است که دانسته شود و عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند باین استجواب
علی الاطلاق جماعتی از خفیه و طائفه از شافیه و مالکیه و حنابلہ الی قوله تعظیم
هر چیزے که مساس کرده باشد بدست او یا پہلوے او یا قدم او یا عضوے از
اعضائے او برابرست که صحیح گشته باشد نقل و ثبوت او یا اینکه معروف
باشد در مردم بروجه اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتہی مختصراً
حالاً انصاف بایده در باب آثار متبرکہ شہرت کافی است یا حد ثنا و
عن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دارالرقم بن ارقم مکان خدیجہ
الکبریٰ مولدہ فاطمہ و مساجد آثار کسی نگفته است که این جعلی اند بلکه جملہ بر حوت

نیز اعتراف حیوة و شعور و ادراک تام روح کرده اند و تفسیر بضایای جلد اول
مطبوع هند ص ۵۵ می نویسد در تحت آیه حیوة شهدا و فیها دلالة علی ان الاموات
جواهر قائمه بانفسها مغاشرة لما یختر من البدن تبقى بعد الموت در آله
و علیه جمهور الصحابة و التابعین و به نطق الایات و السنن اگر غیر مقلدین
که از مضامین کتب در سیمیم بخیر اند گویند در کدام آیات و سنن ادراک و شعور
آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوائف اسلام است
و سوال و جواب بکیر و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحیح
قریب بترتیب تواتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیوة و ادراک و شعور روح
است اگر روح را شعور نبودی سوال و جواب ملکین با کیست و اگر گویند که در آن
لحظه سوال و ادراک شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که الی یوم
القیمة در احادیث صحیح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او
تا روز تشخیص علاوه بر آن بقول صادق مصدق علیه الصلوٰة و السلام یا
ماوریم به تحکم کردن با اموات آنجا که ارشاد میفرمایند که هر که بمقبره مسلمانان
برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم دایر قوم مؤمنین
و انا انشاء الله بکم لللاحقون انتم لنا شرط و نحن لکم تبع استئذ الله
لنا و لکم العاقبة مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابو داود و بالفاظ متقاربة حصن^{۱۵۴}
اگر آنها را شعور نبودی در رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را بخطاب
جمادات ما مورخی فرمود حاشا و کلاً بلکه خود حضور نور علیه السلام باین الفاظ
زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح ص ۵۵
می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را جماع است بر این که
مردگان زائیرین را می شناسند و از آذ آنها خوش می شوند امام سیوطی

(۱) مسلم الشافعی مات سنة ۲۶۱ هـ. [۸۷۵ م.]

(۲) ابن القيم محمد الجوزیه الحنبلی مات سنة ۷۵۱ هـ. [۱۳۵۰ م.]

در شرح صدور صحت^۱ می نویسد الاحادیث والاثرات تدل علی ان الزمان متقی
جاء علم به المنزور وسمع كلامه والنسب به ورسلا مع علیه۔ از حضرت عائشہ
صدیقہ والوہریرۃ وابن عباس رضی اللہ عنہم متعدد روایات ابن ابی النضیر
در کتاب القبور و امام بیہقی^۲ در کتاب شعب الایمان روایت کرده است کہ
ہر گاہ کسی نزد قبر مردہ خود میرود آن مردہ اور ای شناسد و آواز خود
می شود و جواب سلام او میدہد۔ عن عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه و یجلس عنده
الا استأذن بہ ورسد علیہ حتی یقوم۔ کتاب روح ص ۵ و شرح الصدوق^۳
از این جہت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد کہ بعد از دفن
من سالتے جملہ شمایان بر قبر من توقف کنیہ تا کہ من استیناس باشم انکم
بایں الفاظ در صحیح مسلم آمدہ ثم اقیمو حول قبری مقدار ما تنجزون فیہم
الحماحتی استأذن بکم ابن قیم ازین عبارت اخذ کردہ در کتاب روح ص ۵
می نویسد کہ میت از حاضران انس و انبساط حاصل نمیکند۔ و آنچه گفتہ بودیم
از قول علما کہ درک روح بعد از موت زیادہ می شود باین وجہ کہ در حالت
حیوۃ اگر کسی اورا در مکانی محبوس می کرد کہ هیچ منفذ نمی داشت آواز
ہیچکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ما قبل می شود تا کہ در صحیح مسلم
آمدہ ان المیت یسمع خفق نعالہم و اگر کسی درتہ خانہ باشد بر فتن کسی بر بالائے
خانہ اورا ایذا نمیرسد و میت را از پائے مالی قبرش ایذا میرسد کہ حضور انور
صلی اللہ علیہ وسلم کسی را کہ تکیہ بر قبر کردہ بود فرمود نہلا توذا صاحب هذا القبر
سواء الزمان احمد فی مسندہ تا کہ بپائے پوش در قبرستان رفتن منع فرمود
است الیہ و در جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل ص ۵ طبع ہند۔

(۱) ابن ابی الدنیا عبد اللہ مات سنۃ ۲۸۱ ھ۔ [۸۹۴ م۔]

(۲) البیہقی أحمد مات سنۃ ۴۵۸ ھ۔ [۱۰۶۶ م۔]

شرح احادیث می نویسد که مفهوم احادیث این است که با قبور اهل بیت
و استخفاف نکردن باید زیرا که مرگگان را اذان ایدار می رسد بلکه قبور را بطاعت
مراتب اهل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۴ ص ۲۲ طبع
مصر نوشته است که از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت نوشته است که من در
حججه خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه و سلم و حضرت ابوبکر صدیق
رضی الله عنه بے تکلفانه می رفتم و می گفتم که حضور انور و پیر است بعد از دفن
حضرت عمر رضی الله عنه بغیر نقاب داخل نمی توانم شد حیاء امن عمر حاکم در
مسند رک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شده
است در لمعات می نویسد که درین حدیث دلیل واضح است بر این که از
احترام و ادب قربان مرتبه کنند که در حال حیوة او میگرد و با مخصوص قبور صالحین
را مشکوٰۃ طبع نظامی ص ۱۴ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المومنین عائشه
صدیقه در باب شعور اموات حبیت و انکار ادا از سماع بکدام معنی بود اگر ادا
شان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند با برادر مرده خود حضرت
عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه خطاب و گفتگو نمی فرمودند - مروی است
که حضرت عبد الرحمن بقرب که معظه رحلت فرمود و لعش او را بکله معظه آورده
مدفن کردند چونکه حضرت صدیقه پیرائے زیارت برادر خود تشریف آورد و فرمود
اے برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم ترا در بهان جادفن میکردم
و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود - ترمذی کتاب الخبایر
جلد اول ص ۱۳۱ احصا صل که معالیه روح عجب حیرت افزا معالیه است و قوت
و قوت و عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با طهارت اعلی
شامل شده بصفت آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف

آنها را در عالم هیچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قول
 تعالی فالمرات امرای نولید کالملائکة و امر واح الصلحاء اگرچه ممکن
 آنها اعلیٰ علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور
 انور صلی الله علیه و سلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در
 مسجد اقصیٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور
 انور صلی الله علیه و سلم مکالمه و بیخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در
 مقدار زمان چشم زدن بوده حافظ ابن حجر در فتاویٰ خودی فرایدار و ارجح
 المؤمنین فی علیین دار و اح الکفار فی سحین و لکل ما ورج عجبدها
 اتصال معنوی الی قول و معذک فمی مآذون لها فی التصراف شرح
 صد و رص ۱۶۴ از ان جهت سر در عالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است
 که اگر در صحرای شمایان را مشکلی پیش آید و یار و دو کار نظر نیاید سه مرتبه
 بگوئید یا عباد الله اعیوننی و درین ارشاد لفظ عباد الله عام است
 که شامل است رجال الغیب و ملئکة و ارواح طیبه صلحاء را اصحاب شاه
 و علمائے ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصص ص ۱۰
 شاه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هرگاه روح از علایق جسمانیت
 آزادی شود در جمیع بزاج اصلی خود گریه بملئکة محقق شده شریک کارهای
 آنها می گردد و اکثر کارشان اعلام کلمة الله و نصر عزب الله می باشد حجة الله
 البالغه ص ۳۱ چونکه مسئله حیوة و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدس
 ثابت شد حالا مسئله توسل و استمداد باید فهمید بسیار و او بسیار چنانچه در
 زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و مظهر عین الهی اند که بتوسل و
 تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب شود و چنان عالم

(۱) الحافظ أحمد ابن حجر العسقلانی مات سنة ۸۵۲ هـ. [۱۴۴۸ م.]

(۲) شاه ولی الله أحمد الدهلوی مات سنة ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۳ م.]

برزخ مظاہر عن الہی اندک فیوض و برکات روحانی آنہا وقت توکل و
 تشفع باعث حل مشکلات و قضای حاجات خلق می شوند خلل مشکلات و
 قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لا شریک است مگر ارواح
 مقدسہ وسیلہ محض و واسطہ صرف می باشند چنانچہ در حال حیوۃ بودند
 در حال ممات نیز ہمان اند اما مغمو الی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوۃ
 استمداد میخواند کہ بعد از وفات نیز از او استمداد میخواند کہ طالبان حق و سالک
 طریقت از پیران و معتقدان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات
 ہمیں استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان ہند
 روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ اقوی
 ازان است کہ در حال حیوۃ بود باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس
 آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بحد افراط می رسند و از بعضی کلمات
 و حرکات لمحدانہ و مشرکانہ سرزد می شوند بر علماء و اصیلاح و ہدایت آنہا لازم است
 نہ اینکہ مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را ازان قطعاً منع نمایند
 مثلاً کسے نابینا در مسجدے درآمد و رو بغير چہتہ قبلہ کردہ نماز شروع کرد و برینا بای
 لازم آنکہ اورا ہدایت کنند کہ رو بقبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او
 منع کنند عقیدہ صحیحہ مسلمانان اہل سنت و الجماعت این است کہ این بے زندہ
 را بالا استقلال حاجت روائی دانند نہ مژدہ را اگر کسے کدام دوا را نافع
 و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم اشافی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خود را رزاق مستقل
 داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند یا شخص چنان لمحد و مشرک است
 امر واحد لا شریک داند مگر او را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرائع صحت
 داند و امراء و سلاطین را ذرائع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

و بعد
 چنانچہ کسے کہ اہمیت را قاضی حاجات بالذات داند و اگر کسے فاعل حقیقی بر

وبعد وفات محض وسیله و واسطه حل مشکلات و قضائے حاجات دانستین
 شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کرمیه وابتغوا الیه الوسیلة
 عمل کرده است چنانچه علامه جزیری در حصن خود زیر آداب الدعای نوید
 وان یتوسل الی الله تعالی بانبیاءه (خ هرس) و الصالحین من عبادہ
 (خ) و عمده ترین دلایل در باب توسل و استمداد حدیث اعلیٰ است که در این
 توسل و استغاثه و تشفع و استمداد جمله علی در غم انوف الوابیة موجود است و این حدیث
 ایست که یک نابینای بمحضور انور صلی الله علیه و سلم حاضر شد و عرض کرد که برائے من
 فرمود اللهم انی استلک و التوجه الیل بنیتک محمد نبی الرحمة یا
 محمد الی التوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللهم شفعا
 فی - رواه الترمذی و صححه النسائی و ابن ماجه و الحاکم فی المستدرک و صححه علی شرط
 الشيخین و رواه البيهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح و زاد فقام قداب
 از جوهر منظم ابن حجر و حصن کھسین ص ۱۲۵ و شفاء السقام للسیکي ص ۱۲۳ و آن شخص
 حسب ارشاد نبوی دعا خواند و پیش حکم او تعالی روشن شد اصحاب کرام برآ
 حاجتمند ان یمن دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانه ان
 حضرت صلی الله علیه و سلم می بود چنانچه بعض محرومین باین عذر می سرایند
 اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بوقت حضرت عثمان بن حنیف را و آن
 این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه کسی را
 حاجتی بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او می شد شکایت خود نزد عثمان بن
 حنیف فرمود او یمن دعاے اعلیٰ باو نشان داد بجز دو خاندن او خلیفه متوجه
 حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعه را طبرانی بسند معتبر بچند طریقه
 ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جز پنجاهم و امام

چنین دعا بخواند و سرور عالم صلی الله علیه و سلم در آخر این دعا ارشاد فرمود

بهیچ نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للسبکی مطبوعه حیدرآباد ص ۱۲۵ و
 درعجم صغیر نیز در ص ۱۲۳ مطبوعه مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت
 این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من كان له حاجة الى الله تعالى
 او الى احد من خلقه صاحب حصن الحصين چنین میفرماید و من كان له ضرره
 فليتبوءه فبحسن وضوء ثم يصلي ركعتين ثم يدعو الله تعالى اسئلك الخ
 ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرره ای حاجته فليتبوءه الى الله
 او الى احد من خلقه. و حصن الحصين ص ۲۴ می نویسد قلت وان لم
 يجب الدعاء عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم ففي آي موضع يستجاب
 و در عده حصن الحصين طبع مصر ص ۲۷ در زیر این نوشته است و عند قبور
 الانبياء عليهم السلام و جرت استجابة الدعاء عند قبور الصالحين
 بشرط معرفة علامه ابن عبد البر در استيعاب جلد ۲ ص ۲۴ می نویسد که در
 خلافت فاروقی سالی قوط در مدینه منوره افتاد شخصی نزد قبر مطهر او علیه الصلوة
 و السلام آمد به استغاثه کرد که ای رسول خدا احوالی آمت را بهین پس جان
 شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد و حاقط ابن حجر عسقلانی در
 اصابع جلد ۴ ص ۱۲۲ طبع مصر تخریج همی قصه را از ابن ابی خثیمه حواله داده است
 شیخ بنهانی در درو دعوة الحق طبع مصر ص ۱۴ میفرماید رواه البيهقي وابن ابی شيبة
 باسناد صحيح الحاصل که در قرون ثلاثه المشهور لها بالخير توسل و استمداد
 بجمهر ثبوت موجود است و توسل شان مخصوص به حضور انور صلی الله علیه و سلم
 نبوی بلکه از قبور صحابه رض و اهل بیت رض و صالحان آمت نیز توسل و استغاثه
 و استغاثه معمول قرون سابقه بود علامه ابن عبد البر که امام محدثین صدی
 چهارم بود در ذکر حضرت ابوالیوب انصاری رضی الله عنه می نویسد و قبر ابی الی

قرب سورها معلوم الی الیوم معظم یتستقون به فیسقون استیعاب
جلد اول ص ۱۵ و علامه ابن الاثیر در اسد الغابہ می نویسد و قبره بهما یتستقون
به جلد ۲ ص ۹ طبع مصر کاتب الحروف مؤلف رساله میگوید معلوم است که
قطبطنین در سنه چهارصد در قبضه نصاری بود و آنها با وجود کفر و عداوت اسلام
قبر حضرت ابوالیوب را معظم داشته استقا بان میگردند و حق تعالی بفضل خود
حاجت روائی آنها میگرد چنانچه در استیعاب می نویسد. و اے بر حال معین
اسلام طائفه بخدیبه که قبور اکابر صحابه و اهل بیت النبوة و اقبات المؤمنین ضیون
الله علیهم اجمعین و صلحاء امت را حمله ویران و یا مال گردند و هیچ ملاحظه بپهل
اسلام نکوند. از امام شافعی رحمه الله علیه مروی است که می فرمودند قبر موسی
الکاظم تریاق مجرب لاجابة الدعاء اشعة اللمعات و غیره این روایت
امام شافعی بطبع غیر متقلدان بسیار گران می افتد که او شان با جلالت در
چطور چنین میفرماید مگر آنها معلوم ندارند که امام شافعی رحمه الله علیه همیشه
توسل و تسبیح بقبور صلحا با مخصوص قبر حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه میکرد
چنانچه علامه عزالدین بن جماعة محدث در کتاب خود اش الحاضره و مجتنبین
امام موفق بن احمد کی [۴] دو مناقب امام ابوحنیفه ص ۱۹۹ ذکر کرده است -
ذکر السفیری شراح بعض مجالس من احادیث البخاری و نقل عن الدین
بن جماعة فی کتابه اش الحاضره عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی
یقول فی تبرک بابی حنیفة و اجئی الی قبره یعنی نه او را فدا عرضت لی
حاجه صلیت رکعتین و جئت الی قبره و سألت الله تعالی الحاجه
عنده فما تبعد عنی حتی تقضی - صلح الاخوان للسیّد و اود الخالدی
طبع بمبئی ص ۳۳ علامه ابن حجر مکی رحمه الله علیه در خیرات الحسان طبع مصر ص ۶۹

(۱) ابن الاثیر علی الجزری مات سنه ۶۳۰ هـ. [۱۲۳۳ م.]

(۲) موسی الکاظم بن جعفر الصادق مات سنه ۱۸۶ هـ. [۸۰۲ م.] فی بغداد.

(۳) محمد عز الدین ابن جماعة مات سنه ۷۳۳ هـ. [۱۳۳۲ م.]

(۴) موفق بن احمد المکی الحنفی مات سنه ۵۶۸ هـ. [۱۱۴۳ م.]

میفرماید - اعلو انه لوزیل العلماء و ذود الحاجات یزورون قبره (ای
 قبر ابی حنیفه) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم و یرون نحر ذلک - منهم
 الامام الشافعی رح لما کان ببغداد فانه جاء عنده انه قال انی لا تبرک بآبی
 حنیفه رح و اجئی الی قبره الخ علامه ابن الجوزی در کتاب صفوة الصفوة
 از امام ابراهیم صریحی که از ارشد تلمذ امام احمد بن حنبل است روایت میکند
 که می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق الحزب و سبله جلیله ۱۳۹ و نزد
 تمام اکابر بغداد این خبر معروف معروف و مشهور است حضرت امام
 ابوالقاسم قشیری که از اکابر محدثین و صوفیه سه صدی و چهار صدی بود
 در رساله قشیری طبع مصر ص ۱۱ در تذکره حضرت معروف کرخی رضی الله عنه
 می فرماید کان من المشائخ الکبار حجاب الدعوات یتستقی بقبره یقول
 البغدادیون قبر معروف تریاق محرب علامه ابن خلکان نیز چنین منویسید
 در وفيات الاعیان جلد ۲ ص ۱۳ - امام ابو بکر بن خرمیه که در ترفیض او امام
 بسکی می نویسد امام الاثمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری
 جلد ۲ ص ۱۳ و امام ذهبی که لقب شیخ الاسلام است در تذکره الحفاظ جلد ۴ می نویسد
 که این اکابر هرگاه زیارت قبر حضرت امام فراسان سیدنا امام علی رضا بن
 موسی رضی الله عنه می رسیدند چه مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجای آوردند
 حافظ ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب جلد ۴ ص ۳۸ می نویسد
 قال (ای الحاكم) و سمعت ابا بکر محمد بن المؤمن بن الحسن بن عیسی یقول
 خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمة و عدایله ابی علی الثقفی مع
 جماعة من مشائخنا و هم اذ ذاك متوافرون الی زیارة قبر علی رضا بن
 موسی رح بطوس قال فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمة لتلك البقعة

و تواضع لها و تصنعها عند ما غایبنا - محدث مشهور ابو جاتم ابن جبان ^ج صنا
 بصیح و کتاب الثقات لابن جبان در ترجمه امام علی رضا بن موسی رحمة الله علیه
 چنین می نویسد ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس و زارت قبر علی رضا
 بن موسی صلوات الله علی جده و علیه و دعوت الله تعالی انزل الهما
 عنی الاستجیب لی و نزلت عنی تلك الشدة و هذا اشئ جریبته موارا
 منقول از نسخ قدیمه ازین قبیل روایات مقبره و کتب اسلامیة از زمانه
 خیر القرون الی زماننا بذل طریق توأتر منقول است که همیشه علماء و صلحا و اکابر
 دین از قبور او بیا و صلحا و اهل بیت النبوة استمداد میکردند و تقییم آنها بجا
 می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتابی علیحدہ باید نوشت صاحب
 انصاف را بهین قدر زیاده از کفایت است و بے انصاف را دفا تر
 کثیر و درایت و روایت زیاده باعث ضلالت است و این وقت باید که
 رجوع باصل مقصد کنیم و گوئیم که استدلال منکرین سماع موتی آیه انک لا تسمع
 الموتی و کرمیه و ما انت بسمیع من فی القبور است و قول حضرت عائشه
 صدیقہ رض در باب اخبار سماع اموات قلب بدر و اینکه فقهاء خفیه در باب
 حلف می نویسند که اگر کسی دیگرے را گفت که من با تو سخن نمکنم اگر بعد از مرگ
 او سخن گوید حاشا نمی شود زیرا که میت نمی شنود بهین سه وجه را استدلال
 می کنند مؤلف رساله میگوید که این جمله صحیح است نه آیات قرآنی غلط نه
 استدلال حضرت صدیقہ رض غلط نه قول فقهاء که ام غلط اما خدا را قدری
 دلائل مثبتین را هم بغور تأمل بفرمایند آنها میگویند که از آیات شریفه
 نفی سماع موتی هرگز مستنبط نمی شود زیرا که ان الاموات لا یسمعون و اردو
 نشده است که بطور استدلال پیش شود و ازین اموات که در آیات مذکور

(۱) محمد ابن جبان مات سنة ۳۵۴ هـ. [۹۶۵ م.] فی سمرقند.

(۲) الامام علي رضا مات سنة ۲۰۳ هـ. [۸۱۹ م.] فی طوس.

مردگان مراد نیند بلکه بطریق استعاره کفار مراد اند که کفار را تشبیه باموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زائل نشده بود لا والله می شنیدند اما اجابت نمی کردند بپسین در کرمیه هم بکم نمی کسی از اهل علم میگوید که کفایت گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عفی عنک که در اصطلاح لغت عرب لفظ سمع بمعنائی اجابت بسیار واقع می شود بپسین لفظ سمع لله لمن حمد معنائش مطلق سمع نیست زیرا که او تعالی از هر کس می شنود و حمد گوید یا نکوید بلکه معنائش اجابت است یعنی قبول میکند او تعالی احمد صادر از بطن در هر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار ترا گفتم اما شنیدی شاعر میگوید دوش آن ناهربان احوال با پرسید و رفت صد سخن گفتیم و از مایک سخن شنید و رفت معنائش این نیست که مشتوق کراست آتی دیگر وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بمسمع هر دو از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوایند این از کجا معلوم شد که اموات فی نفس نمی شنوند و او تعالی هم آنها را نمی تواند شنوایند بپسین کرمیه انک لا تهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاء هم ازین قبیل است باقی ماند استدلال حضرت صدیق لقیه جواب آن باین وجه میگویند که قول یک صحابی در مقابل رض قرآن و مقابل احوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم با آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور باشند لال حضرت صدیق رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود

از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضا برادر خود پس از گذشت چنانچہ گذشت
صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضا از قول خود - علاوہ بر آن در احادیث
صحاح سماع موثر ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضا را فرمود کہ
شما بیان از مردگان زیادہ نمی شنوید - و در صحیح مسلم وارد است کہ مردہ آواز
نعل زائران نمی شنود و در روایت دیگر کہ مردہ سلام زائر می شنود و
جواب آن میدہد - وہ پیشوایان دہلیہ چون ابن تیمیہ^(۱) و ابن قیم و ابن عبد البر
و فاضل شوکانی^(۲) و غیر ہم جملہ تصحیح این احادیث کردہ اند و سماع موثر را قائل
گشتہ اند بہین صراحت منکر را در کتاب الروح ابن قیم را صراحت عجیب حالت
غیر متقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیرہ القاب می دہند و اقوال
آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقہ آنها کہ خلاف مشرب این
میشد اقوال آنها را بجوی نمی شمردند و بعض روایات ضعیفہ کتب خفیمہ را
با استدلال پیش میکنند و چنین مواضع از کواقلی بخبر التزمولی را بجا وقت
نمی دہند و احادیث صحیح را تا دلیل لایعنی دور از انصاف میکنند کہ این از
خصائص بود و غیرہ خصوصیت آن وقت منقول بود کہ اگر است را مخطوط
اصوات نمی فرمود چونکہ السلام علیکم اہل الدیار برائے تمامی امت امر است
پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب
پھلوا زوی رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خالی از لطف نیست خلا
تقریر شان اینکه از توجہ ہوائی آوازے کہ از راہ ثقبہ مجوفہ گوش بہ دماغ
می رسد و در قوت سامعہ سی از آن پیدای شود آنرا اسماع گفتہ می شود این
سماع حقیقتہ از مردگان منفی است کہ سبب موت چونکہ حیات فانی می شود
تو تہائے سمع دبصر و لمس و شمع و ذوق ہم مطلق می شوند بیشک مردگان بسمع

(۱) أحمد ابن تیمیہ مات سنة ۷۲۸ هـ. [۱۳۲۸ م.] في الشام.

(۲) محمد الشوکانی الشیعی مات سنة ۱۲۵۰ هـ. [۱۸۳۴ م.] في صنعاء.

کریم کہ در شان کفار و آلہ باطلہ آنها وارد شدہ اند بر مسلمان چسبان کردہ
 حکم شرک میکنند حال آنکہ کفار آلہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند
 و عبادت آنها میکردند و باین عبادت تقرب الی اللہ می جستند و هیچ
 مسلمانی اگر چہ عامی باشد بیچ بزرگ را الہ نمیداند و نہ او را متصرف بالاستقلال
 میداند بلکہ فقط ارواح بزرگان را حیاً و میتاً وسیلہ در گاہ او تعالیٰ میکند
 حال آنکہ مجاز و حقیقت را تو صبح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل حقیقتہ
 منسوب باو تعالیٰ میکند باز همان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہر کس
 میداند کہ حاکم او تعالیٰ است کریمہ ان الحکمہ الا للہ اثبات بعد نفی تخصیص
 حکم باو تعالیٰ میکند باز میفرماید فلا وربک لا یؤمنون حتی يحکموا فیما
 شجر بینہم و ہر کس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالیٰ است حقیقتہ کریمہ
 ہو یحیی و یمیت واللہ یتوفی الانفس حین موتہا۔ باز مجازاً ہم فعل منسوب
 بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم شفاۃ
 بیمار بحکم او تعالیٰ است حقیقتہ کریمہ و اذا مرضت فهو لشفائکم مگر مجازاً منسوب
 بحضرت مسیح فرمودہ و ابرئ الائمہ و الاروص و احیی الموتی باذن اللہ اولاً
 دہندہ او تعالیٰ است حقیقتہ و مجازاً حضرت جبریل میگوید لا ھب لک
 غداً انما نزلکنا مولای حقیقی بحکم اللہ ولی الذین امنوا او تعالیٰ است مگر
 مجازاً ہمکنش منسوب بعبادہ فرمودہ است انما ولیکم اللہ و رسوله و النبی
 اولی بالمؤمنین من انفسہم ہم یحییان معین حقیقی او تعالیٰ است و مجازی
 بندگان را امر فرمودہ است و تعادوا علی البر و التقوی و استقامت از
 عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ و استعینوا بالصبر و الصلوۃ
 بہر نان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بے محابا او را شرک

میگویند و از نام عبد البقی عبد الرسول چه مقدار نیز ار هستند و حق تعالی در قرآن میفرماید و انکو الایمانی و الصالحین من عبادکم دامله که این کرمیه بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود همچنان ب تحقیق پروردگار عالم است و اذکر فی عند ربک - اذکر الامه را بجهاد دیگره راجح از آنکه می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازا فاستغاثه الذی من شیعه علی الذی من عده و واروده است و در حدیث شفاعت آمده است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و آن اینکه وان اسر ادعونا فلیقل یا عبدا لله اعینونی یا عبدا لله اعینونی بتصریح نداء غائب بلفظ یا و استنداد است و نیز امام بخاری رح در ادب المفرد حدیثی نقل میکند حدیثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن سعد قال حدثت برجل بن عمر فقال له رجل اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاحب یا محمد اه عکاکه اندام غائب جائز نبود صحابی جلیل القدر چون عبد بن عمر چنین ندان کردی علاوه برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمان مبارکه الی یومنا هذا السلام علیک ایها النبی میگویند این خطاب کسی که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز اکثر القیامات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا رسول الله گفت او را مشرک و کافر می گویند کبریت کلمه تخریج من افواههم ان یقولون الا کذباً بنجدیان اهل حرین را خصوصاً و تمامی ائمه مرحومه را عموماً مشرک میدانند از ان وجه قتل النفس و نهب مال مسلمانان را جائز نمیدانند و مسلمانان حرین را عیده اشیا طین می نامند و حدیث صحیح

(۱) الامام محمد بن اسماعیل البخاری مات سنة ۲۵۶ هـ. [۸۷۰ م.] فی سمرقند. ممرور

سرور عالم را صلے اللہ علیہ وسلم کہ در شان اہل حرمین فرمودہ است ان
الشیطان قد یئس ان یعبدا فی جزیرۃ العرب و در حدیث دیگر اہل حجاز
را بشارت ایمان داده است و سنگدلی و جفاء را در اہل مشرق کہ بخند
در مشرق حجاز است فرمودہ لفظ حدیث این است غنظ القلوب الجفلا
فی المشرق والايمان فی اهل الحجاز صحیح مسلم۔ و نیز آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بدرگاہ الہی عرض کردہ است اللهم لا تجعل قبری و شأ لی بعد
بعدي و یقین کہ ہمین دعائے او بدرگاہ او تعالیٰ مستجاب است پس
مزار مقدس را بخدیان صنم اکبر نام کردہ اند و در انہام آن میکوشند
ایں چہ مقیدار بے ادبی و گستاخی و تہین آنحضرت است صلے اللہ
علیہ وسلم فائدہ بخدی پرستان را عادت است کہ ہر گاہ آیات قرآنی
و احادیث نبوی در تردید آہنہا پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند
می گویند کہ دلیل از قول امام خود ابو حنیفہ را پیش کن در باب سماع مونی
و استناد و عرس و مولود شریف و بوسہ قبر و غیرہ قول امام خود پیش کن
و این نہایت قول بے بنیاد عامیانه است زیرا کہ مقلدین مذہب
اربعہ خوب میداند کہ در ہر جزئیہ قول امام را جستن خلاف اصول مذہب
است مسائل فقہیہ بسبب امتداد زمانہ روز بروز فوید امی شوند پس
حکم آہنہ از اصول قواعد مذہب علماء وقت پیدا کردن می توانند
مذہب خفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابویوسف و حماد و فرج رحمۃ اللہ
علیہم نیست کہ در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین ہم مذہب خفی
است مولانا مولوی عبدالحی در صفحہ ۶۶ کتاب سعۃ مشکوٰۃ مایید لایانزم
تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الامة فالعلوم تتزائد یوماً یوماً

آن اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب میگویند بمسئین ایضاح المناسک
 امام نووی^(۱) و مناسک ملا علی قاری و جامع قطبی تا این حد که پیشوائی نجدت ابن
 تیمیه و غیره نیز از اجلی تکفیه اند آدمی موجب مذہب خود زیارت آن اضرامی
 گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحلۃ الصدیق از ابن تیمیه میفرماید
 نقل میکند حضرت عبداللہ ابن عمر ہر گاہ کہ حج می رفت پس در مساجد مقامات
 کہ بین الحرمین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بود ندی ماند و در
 نماز ادا میکرد و بچہ حصول برکت و زیر سر درختی کہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید این روایات در صحیح و سنن
 و مسانید و معاجم بحرث موجود است در طبقات ابن سعد^(۲) می نویسد مرثی ابن
 عمر و اضحایدہ علی المنبر یعنی منبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعها علی
 وجهہ ازین وجوہات از حضرت امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ و بوسہ منبر و بوسہ قبر
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم بچہ حصول برکت مروی است شیخ شہرہودی^(۳) در وفاق
 الوفاق جلد ۲ ص ۳۳۳ میفرماید قال الغزالی فی کتاب اللیل و السوالا لیل لعلہ للہ بن
 احمد از والدہ خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یس من منبر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و ینتہک بمسہ و یقبلہ و یفعل بالقبر مثل ذلک رجأ
 ثواب اللہ تعالی قال لا بأس بہ انتہی مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب
 مذہب اربعہ بر ہمیں استجاب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل
 رحمۃ اللہ علیہ شاید بچہ تبکیت و لا بیہ نجدیہ آورده است کہ آہنا بظاہر غوی
 تقلید ہمیں امام جلیل میکنند و تبرک بہ آثار جلیلہ شرک و کفر میدانند از اینجا

مستخرج

سہ ولنعم ما حال العارف الشیرازی فی بستانہ سہ
 اگر بوسہ بر خاک مردان ز سہ * بردی کہ پیش آیدت روشتہ
 کسانیکہ پوشیدہ چشم دل اند * ہمانا کرین تو تیا فاسل اند
 مستخرج من

(۱) الامام یحیی النوری مات سنة ۶۷۶ هـ. [۱۲۷۷ م.] فی الشام.

(۲) ابن سعد محمد البصري مات سنة ۲۳۰ هـ. [۸۴۵ م.]

(۳) نور الدین علی السمرهودی مات سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۶ م.] فی المدينۃ المنورة

معلوم شد کہ دغوی جنبلیت آہنا محض کذب و افترا است۔ علامہ عینی خفی^(۱) در
 عمدۃ القاری جلد ۴ ص ۶۲ میفرماید کہ استادم حافظ زین العابدین عراقی میفرماید
 اخبرنی الحافظ ابو سعید بن العلائی قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء
 قدیم علیہ خط ابن ناصر و غیرہ من الحفاظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل
 قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و تقبیل منبرہ فقال لا بأس بذلك فاریناہ
 للشیخ ابن تیمیہ فصار یتعجب من ذلك و یقول غیبت احمد عندی
 جلیل هذا کلامہ او معنی کلامہ قال و ای عجب فی ذلك و قد سر و ینامن
 الامام ان غسل قمیصہا للشافعی و شرب الماء الذی غسلہ بہ و اذا کان
 هذا تعظیہ لاهل العالم فکیف بمقادیر الصلحۃ و کیف یا ثامر الانبیاء علیہم
 الصلوٰۃ والسلام و ہیں قول را بسبب شہرت امام مقری مالکی در کتاب خود
 فتح المتعال بصفۃ النعال بحسبہ نقل کردہ است ص ۱۸۰ نقلی علامہ مقری اپن
 نقل مے نوید کہ ہیں قول امام احمد رضا ماخوذ است از روایتی کہ او در مسند خود
 نقل میکند کہ حضرت ابوالیوب انصاری رضی اللہ عنہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 روئے خود نہاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذازن و سنگی نیامدہ ام
 بحضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ام این روایت در مسند امام احمد جلد
 ۵ ص ۳۳ موجود است شیخ سہودی و علامہ ابن حجر مکی و امام سبکی نیز طریقی و ۹
 این حدیث بیان کردہ اند در منظم و وفاء الوفاء و شفاء السقام را مطالعہ
 فرمایند۔ انتہی مختصر۔ ایضاً در کتاب باطل شکن می فرماید صحابہ کرام رضی اللہ
 عنہم انجملہ آثار او صلی اللہ علیہ وسلم تبرک می جستند از آب و ہن مبارک او
 از آب پس خوردہ او از آب و ضوئی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری
 در جامع خود بابے قائم کردہ است جلد اول ص ۲۳ باب ما ذکر من درج

(۱) العینی محمود مات سنۃ ۸۵۵ ھـ۔ [۱۴۵۱ م.]

(۲) أحمد المغربي المقری مات سنۃ ۱۰۴۱ ھـ۔ [۱۶۳۱ م.]

بجسب اختلاف حوادث الامة فماله يظهر تصريحهم على خلافه بحكم الجواهر
مؤلف بيكويده عفا الله عنه سلسله اجمال وتفصيل در ادله قطعيه موجود است
بين اجمال قرآن مجيد را احاديث حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و
تفصيل نمود مثلاً حكم قرآن است اقيموا الصلوة بالاجمال واحاديث
تفصيل آن کرد که فصل صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت على هذا
القياس وبحكم ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا قول
وفعل حضور اقدس هم نص قطعي گشت باز در بعض احاديث اجمال بود
تفصيل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب كرام و تابعين اصحاب كرد
وبحكم عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدى و افعال
كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم و خير القرون قرنى ثم الذين
يلونهم ثم الذين يلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نيز چون نص
قطعي گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع
را تفصيل اصحاب مذاهب اربعه در كتب مذاهب خود اصولاً و فروعاً
ثبت کردند و بحكم لعلم الذين يستنبطونه باجماع امت اين استنباط و قياس
از ادله قطعيه گرديد باز اجمال يا عدم ذكر بعض جزئيات مسائل از اصحاب
مذاهب علماء امت هر مذهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصيل
آن اجمال يا ذكر آنچه باقى مانده بود در كتب معتبره خود نوشته ديوان فتوى
کرد و بحكم علماء امتى كانبياى بنى اسرائيل چنانچه انبياى بنى اسرائيل
على نبينا و عليهم الصلوة و التسليمات اصحاب شرايع بودند علماء امت
مروم اصحاب تنبياط و فتوى اند اما مراد از علماء امت آنانست كه
ورثه الانبياء و اصحاب نفوس زكية باشند نه دين فروشان كه رهبران

دین اند و این نیز حجت قطعی است که فردع همان اصول مقررہ صحابہ
نذائب است پس در ہر جزئیہ حادثہ قول امام را طلبیدن عوام را در
مغالطہ انداختن است لاجل کلا قوۃ الآبادیۃ ہدانا اللہ وایا ہم
سواء الصراط۔

اصل ثالث بابہ النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدانکہ
انجیدیان و ہم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا مخاطب یا غائبان
شُرک اکبری نامند اگر بہ نیت حاضر بودن منادی باشد اگرچہ روح مبارک
حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم اٹام غیر مقلدین شوکانی در کتاب خود
در النصیدی آورد تطہیم القبور و خطاب الموتی بالجوائز کفر باز در تطہیر الاعتقاد
صلی طبع فاروقی دہلی می نویسد ومن فعل ذلك بخلق من حی او میت
سواء کان ملکا او نبیا او دلیا صابر مشرکا و ان اخبر باللہ و عبد نقل
از سیف الامراء و بعض و بابیہ فرق می کنند میگویند کہ اگر نداء یا رسول
اللہ عاشقانہ باشد یعنی بغیر ملاحظہ سماع منادی جائز است و اگر با نیت
باشد کہ منادی یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می شنود پس کفر است
مؤلف گوید عفا اللہ عنہ ازین طائفہ کہ فعل سلف اصلح را شرک فاعل را
مشرک می نویسند سوال است کہ مراد شما یان از غائب کدام است آیا مراد
غائب عن النظر است کہ در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معنوم
کہ در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از ان شق اول است پس نداء شما یا
بہ ذات پاک باریتعالی و تقدس اسمہ نیز داخل نمی شود کہ منادی از نظر شما
غائب است و بحکم کریم لا تدسر کہ الابصار ابصار مخلوق طاقت دیدار صر

تعالی و تقدس در این جهان ندارند بلکه نزد و ما بیه از دیدار الهی در بهشت نیز
 انکار است بپس عقیده به شنائی در کتاب سیف الابرار - و اگر مراد شنائی
 است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلوٰة
 و السلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود و تصرف
 و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شد
 است بین تفصیل آن اقوال در اصل سابق - و اگر گویند که قبول و ایم
 که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گویم
 که تردید این قول و تعالی می فرماید و در کریمه فالمدبرات امر را مفسرین ^{مفسرین}
 قاضی بجنایای در تحت آن می نویسد کالمشکة و امر و ام الصلحاء پس آنکه
 تدبیر امور مراد ارواح را در قرآن مجید ثابت شد تدبیر عین تصرف است ثانیاً
 چونکه ارواح از قبیل مجرّات است تصرف آنها در عالم با مر و اذن و تعالی چون
 تصرف ملک که با مراد تعالی در قرآن مجید از قبیل افتاد ایجا و احیا و
 اماتت جا بجا مذکور و مرسوم است از ان فرو تر آمده تصرفات اجنه و شیاطین
 در عالم بنظر انصاف بین که تا کدام حد قوی و پراثر است قصه حضرت سلیمان
 علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعملون له ما یشاء من
 محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قد در سراسیات را بنظر انصاف
 تأمل کن از ان هم فرو تر آمده بین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر
 غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا و
 نظر غائب است و از تموج آن قلل جبال راسیات و عوالی عمارات
 راسخات بر زمین می غلطند و درختان عظیمه نیرنگون می افتند و اجساد کبیره
 ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت تموج هوا که آنرا صرصر گویند از هم

عنه ملک است و تصرف ملک

پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیره لایعجاب تصرفات دارند اگر چه
موجود اثر آنها قدرت قادر عظیم است اما بظواهر افعال منسوب با سبب است
پس اینجمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف ارواح صلیحا چه امر و دو میکنند
اگر آن باذن الهی است این هم باذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند
مصادره و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها بقرآن ثابت
است و اثرات و تصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست تخویم که آیه شریفه
مقلوه فوق اعنی فالله برات امرا را چه فراموش کردی درین محل ذکر
مناظره عالم غیر مقلد با عای مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا
ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالمی از پنجاب
بکوشه بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء و عظمت داده بود و انبوه مردم بر او
سمع و عظت دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب در وعظ سخن باین حد
رسانید که هر که مردنی باشد یا ولی پس از مردن نفع و ضررش به هیچ کس نمی رسد
زیرا که خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور ناقل گوید عرض کردم ای
مولوی صاحب انبیاء علیهم السلام را در حالت حیوة معجزات بودند یا نه گفت
آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیوة کرامات بودند یا نه گفت آری
گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء و اولیاء و عوام مومنین چونکه
موت کسلب است معجزات انبیاء را علیهم السلام و سالب است کرامات
اولیاء الله را رحمة الله علیهم و نزد عوام مومنین بغیر ایمان دیگر چیزی نیست
بر قاعده شما باید که موت سالب ایمان عوام مومنین شود هر گاه از انبیاء و اولیاء
سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی صاحب از جواب

فرومانده جماعه خود را باخراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مراضاب
 کرد انتهى و این قصه را فقیر در رساله تبلیغیه خود واضح تر ازین بیان کرده بحمل
 که در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است - چونکه دلائل این باب
 نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل در روایات
 اند که در اصل دوم یعنی اصل استمداد گزشتند از ان وجه اطباء تخریر مذکور
 مکرر آن نشد - حدیث اعمی و حدیث یا عباد الله اعینونی و حدیث زیارة
 القبور بل فط السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف که اصل این باب اند
 جمله در باب با قبل ازین ابلاستیفاء ذکر شده اند - درین اصل بابی از اتحاد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب زیارت القبور با بخصوص قبر مطهر مکرم فخر
 عالم صلی الله علیه و سلم و علم موتی بر اثر ان خود در تقسیم زائران منقول
 از کتاب جوهر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمه المحققین احمد بن
 حجر الیتمی المکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور للشیخ الاجل و
 الامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی المتفق علی جلالته و درعه و مغرارة
 علمه بدان و فتاک الله تعالی که آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال
 سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین
 مذاهب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیه احادیث این باب را ضعیف
 یا موضوع خوانند گفت و اقوال مشایخ و علماء ائمه خود بر آنها حجت نمیتواند
 شد زیرا که آنها در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاهب جاری میکنند
 بمبن کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و نظر المبین في اعتصام السنة
 ص ۳ ترجمه عبارت هندی او این است چهار مذهب و خاندان قادریه
 و نقشبندیه و چشتیه و سهروردیه کافر و مشرک و بدعتی هستند در اخبار الحجة

و لو اسح الانوار و معیار التقلید بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک
و بدعت و بدتر از سرگین است نقل از کتاب سیف الابرار و اباطیل و بیبه
فائده هتمه احادیث حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم حصر در صحاح
سته و مسند امام احمد و مؤطا امام مالک و جمع الله تعالی نیست بلکه مصنفین
کتاب احادیث شکر الله تعالی سیم جمیع آن حدیثی را در کتب خود
می نویسد که بشرط مقرر اهل حدیث که در سند و رواة حدیث مقرر کرده اند
موافق باشد و اگر بآن شرط موافق نیاید آنرا ذکر نمیکنند چنانچه صاحب کتاب
صحیح بخاری که صحیح الکتاب است بعد کتاب الله خود می نویسد که من از چندین
کتابها احادیث همین احادیث مذکور کتاب را انتخاب کردم و همچنین احوال
دیگر مصنفان پس ازین مستفاد میشود که احادیث همین کتب مشهور متداول
صحیح اند و در آن ضعیف و موضوع نیست الا نادراً اما این مستفاد می شود
که ما سوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا که حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و سلم در مقام تبلیغ بودند روزانه هزارها حدیث بیان میفرمودند
پس هر گاه هر حدیث بسند صحیح رسیده از کتاب خود ذکر نمود زمانه اصحاب
نهایب اربعه قبل از زمانه مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی که صاحب
بخاری را مثلاً بسند صحیح رسیده و در کتاب خود ذکر نکرد یا نقص آن در
کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید که همین حدیث بحضرت امام ابوحنیفه غیر
رضوان الله علیهم جمیع نیز بسند ضعیف رسیده باشد زیرا که آنها جمیع مش
تعالی در زمان خیر اقرون بودند و وسایط کمتر بودند و اهل تقوی و صلاح
بودند و کذب و افتراء در آن زمان نبود الا نادراً پس اصحاب مذاهب وضع
نهایب خود را بآن احادیث صحیح کردند و اصحاب کتب صحاح مش را اگر آن

حدیث بسند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند صحاب مذاهب ازا
 چه قبح چنانچه همین مضمون را حضرت شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
 خود فتح المنان فی اثبات مذهب النعمان بہ بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده
 است من شاء فلیرجع الیہ انصاف اینست کہ اصحاب صحاح جامعین
 اقسام احادیث اند رحمۃ اللہ علیہم و اصحاب مذاهب ناقین اقسام احادیث
 اند رحمۃ اللہ علیہم پس اصحاب صحاح بمنزلہ عطارین اند کہ اقسام ادویہ مراد
 راجع میفرایند و اصحاب مذاهب بمنزلہ حکیمان اند کہ خواص آن ادویہ
 منفردہ شناختہ موافق مزاج ہر مریض آن مفردات را بہم جمع نموده معجون
 تیار میکنند کہ باعث شفائے آن مریض می شود رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم جمیع
 رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر کئی در کتاب جوہر منظم مذکور و فصل سادہ
 ص ۵ طبع مصری نو سیدہ العاشرة ینبغی لہ ایضاً ان یتحصراً قد مناه فی الفصل
 الثانی من حیوۃ المکرمۃ فی قبرہ المکرم و انہ یعلم ہذا اثریہ علی اختلاف
 درجاتہم و احوالہم و قلوبہم و اعمالہم و انہ صلی اللہ علیہ
 وسلم یدل کلہم بمانا سب ما ہو علیہ و انہ خلیفۃ اللہ الذی
 یشاء و انہ لا یمکن احد ان یصل الی الحضرة العلیۃ من غیر طریقہ و ان
 من سئلت لہ نفسہ اللعینۃ شیئاً من ذلک کان سبباً لحرمانہ و تلبیس
 قطعہ و خسارہ و من ثم راہ صلی اللہ علیہ وسلم بعض الصالحین فی
 النوم فقال لہ یا رسول اللہ ما تقول فی ابن سینا قال صلی اللہ علیہ وسلم
 ذلک رجل اراد ان یصل الی اللہ من غیر طریق فقطعہ و لیشہد
 لذلك ان المحققین علی کفرہ و دوام شقاوۃ انتہی و قال رحمہ اللہ
 تعالیٰ فی الفصل الثانی من کتابہ المذکور ص ۳ اعلم انہ مرت احادیث

بجملہ خرافات کہ در مواضع بطریق دیگر و تحت اراۃ تبطین منہا من یشاء و ینعم من یشاء

كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفضائل عظيمة تحصل للنزائر فلا بأس
بشرحها ههنا لتستحضر قرائد ها وترجيحها وندها وهي قوله صلى الله عليه
وسلم من نراسر قبري وجبت له شفاعتي ومعنى وجبت له شفاعتي
انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها وافا دقوله صلى الله عليه و
سلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم
عمله اما بزيادة النعيم واما بتخفيف الازوال عنه في ذلك اليوم واما
بكونه من الذين يحشرون بلا حساب واما برفع درجات في الجنة و
اما بزيادة شهود الحق والنظر اليه واما بغير ذلك مما لا عين رأت ولا
اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة
لا تحصل لغيره ويحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و
الافراد للتشريف والبتقية بسبب الزيادة وان يراد انه ببركتها يجب
دخوله فيمن تناله الشفاعه فهو بشرى بموته مسلما فيجري على عومه
ولا يضمر فيه شرط الوفاة على الاسلام والاله يكون لذكر الزيادة معنى لان
الاسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعه بخلافه على الاولين واذن
اضافة الشفاعه له صلى الله عليه وسلم انها شفاعته عظيمه جليلة
انتهى تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه وسلم فلا اعظم
من شفاعته وقوله صلى الله عليه وسلم من نراسرني بعد موتي
فكأننا نراسرني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني
نراسر الا فعمله حاجه الا نراسرني كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني نراسر كان له حقا
على الله عز وجل ان اكون له شفيعا يوم القيمة وموعنا في الفصل

الاول وسيأتي في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل
 السادس ماله تعلق بذلك فراجع فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب
 العظيم وهو الغفران بتلك الشفاعة العظيمة منه صلى الله عليه وسلم
 لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امر
 اخر مينا فيها وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار قبري بعد فاتي
 كان كمن زارني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار
 قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي ومحبتى وقوله صلى الله عليه
 وسلم من حج فزارني في مسجدي بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي
 وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني الى المدينة كنت له شفيعا
 او شهيدا او قوله صلى الله عليه وآله وسلم من زار قبري اذ قال
 من زارني كنت له شفيعا او شهيدا او من مات في احدى الحرمين
 بعثه الله عز وجل في الامنين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من
 زارني متعمدا أي بان لا يقصد غير زيارتي كما مر في معنى خبر من
 جاءني زارني لا تفعله حاجة الا زارني الحديث كان في جوارى يوم
 القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من سكن المدينة وصبر على
 بلائها كنت له شهيدا او شفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
 من زارني بعد موتي فكانما زارني في حياتي ومن مات باحدى
 الحرمين بعث من الامنين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
 من حج حجة الاسلام فزار قبري وغرغرة وصلى في بيت المقدس
 لوليا له الله تعالى فيا انقض عليه وقوله صلى الله عليه وسلم من
 زارني بعد موتي فكانما زارني وانا حي ومن زارني كنت له شهيدا

وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من مات في احدى الحرمين
بعث من الامنين يوم القيمة ومن زارني محتسبا الى المدينة كان في
جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني ميتا
فكان زيارتي حيا ومن زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيمة
ومنا من احد من امتي له ساعة ثم لم يزرني فليس له عذر وقوله
صلى الله عليه وسلم من زارني في جماتي كان كمن زارني في حياتي و
من زارني حتى ينتهي الى قبري كنت له يوم القيمة شهيدا او قال
نشفيعا وقوله صلى الله عليه وسلم من حج الى مكة ثم قصدني في مسجد
اكتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلى الله عليه وسلم من زار قبري
بعد موتي فكان زيارتي في حياتي ومن لم يزر قبري فقد جفني وقوله
صلى الله عليه وسلم من اتى المدينة زائرا الى حبيبته له شفاعتي يوم
القيمة ومن مات في احدى الحرمين بعث امنا انتهى - مؤلف كويد
عفا الله عنه تعدد روايات زيارت مع تقارب اللفظ والمعنى ان حضر
شيخ ابن حجر شايد برأيه تعضيد وتأيد وتأكيذ زيارت مكرم است
صلى الله عليه وسلم لان الاحاديث يعصدها بعضها بعضا الحال قدرى
از احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم واقتوال
سلف صالح از قول شيخ امام سيوطى نيز بشنو حضرت شيخ در كتاب شرح
الصدور في احوال الموتى والقبور في نويسد باب زياره القبور وعلم
الموتى بنو وارهم ورويتهم لهم - اخرج ابن ابى الدنيا في كتاب
القبور عن عبالله رضي قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
من رجل يزور قبر اخيه ويجلس عليه الا استأنس وروى حتى يقوم

واخرج ايضا والبيهقي في الشعب عن ابی هريرة رضي الله عنه قال اذا مر الرجل بقبر
يعرفه فسلم عليه مراد عليه السلام وعرفه واذا لم يقبل لا يعرفه فسلم عليه
مراد عليه السلام - واخرج ابن عبد البر في الاستدكار والتمهيد عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد
يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عمره في
السلام صححه عبد الحق - واخرج ابن ابی الدنيا في القبور والخصاوي في
المأثبات عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من عبد
يمر على قبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عمره في عمره عليه السلام و
اخرج العقيلي عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال ابو هريرة يا رسول الله ان طرقتني
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليهم
يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانما
انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو هريرة يا رسول الله يسمعون قال
يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا هريرة ان اترفتني ان يرد
عليك بعد دهم من المثلثة ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اي
جوابا يسمعه الجن والانس والافهم يردون حيث لا يسمع واخرج احمد
والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاصنع ثوبي واقول انما
هو ابی وزوجی فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانما شدة على ثيابي
حياء من عمر واخرج الطبراني في الاوسط عن ابی عمرو قال وقف بهول
الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمر حين رجع من احد
فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزورهم و
سلموا عليهم فالذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

الى

(١) الصاوي ابو عثمان النيشابوري مات سنة ٤٤٩ هـ. [١٠٥٧ م.]

(٢) محمد بن عمر العقيلي مات سنة ٣٢٢ هـ. [٩٣٤ م.] في مكة المكرمة

الى يوم القيمة وفي الاربعين الطائفة^[١] روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال انس ما يكون الميت في قبره اذ انزله من كان يحبه في دار الدنيا
واخرجه ابن ابى الدنيا واليهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
بلغني ان الموتي يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده
واخرجه ايضا عن الضحاك قال من زار قبر يوم السبت قبل طلوع
الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لما كان يوم الجمعة
فصل قال السبكي عن الروح الى الجسد في القبر ثابت في الصحيح لسائر
الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن
يصير حيا بها الحيوة في الدنيا احياء بها وهي حيث شاء الله تعالى
فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي للعقل فهذا اي ان البدن يصير
حيا كحيوة في الدنيا مما يحضره العقل وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد له
صلوة موسى عليه السلام في قبره فان الصلوة تستدعي جسدا حيا
وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسرى كلها صفات الاجسام
ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في
الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات الاجسام
التي نشاهد ها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات كالعلم والسماع
فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتى وقال غيره اختلف في حياة
الشهداء هل هو للروح فقط وللجسد معها بمعنى عدم البلاله على قولين
وقال الیهقي في كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم
ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في
مسئلة تراسر الارواح وتلاقيها الارواح شمان منسمة ومعدبة فاما

المعدية فهم في شغل عن التزاور والتلاقي واما المنعمة المرسله غير
المحبوسه فتتلاقى وتزاور وتتذكر ما كان منها في الدنيا وما يكون
من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها
وروح نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى
ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه الميعه
ثابتة في الدنيا وفي دمار البرزخ وفي دمار الجزاء والمطر مع من احب في
هذه الدوره الثلاث انتهى فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف
يكونون امواتا و احياء قلنا عجزنا ان يرزقهم الله في قبورهم اذ احبهم
في جزء من ابدانهم جميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزء
كما يحسن جميع بدن الحي في الدنيا ببرودة او حرارة تكون للجزء من
اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا تنقطع
اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان^(١) في تفسيره عند هذه
الآية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء اوصالهم
دون اجسامهم لاننا شاهد فسادها وفناءها وذهب اخرون الى
ان الشهود حي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن
نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجمال
تخبها جامدة وهي تمر من السحاب ولما نرى النائم على هيئة دهوري
في منامه ما يتنعم به او يتألم قلنا ولذلك قال الله تعالى بل احياء
وليكن لا تشعرين فتنبيه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم

(١) ابو حيان محمد بن يوسف الاندلسي الشافعي مات سنة ٧٤٥ هـ. [١٣٤٤ م.] في مصر

لا يدركون هذه الحياة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد
عن غيره ولو كان المراد حياة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاكلته
سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حياة كل الارباع فما
يقى لقوله وليكن لا تشعرون معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد
ذلك نقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان
فانفتحت طاقة فاذا شخص على سر يروين يديه مصحف يقرأ فيه و
امامه مروضة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء اذ لانه
سرى في صفته وجهه جرحا واورد ذلك ايضا ابو حيان ويشبه هذا
ما حكاه الياقبي في مروضة الرياحين عن بعض الصحاحين قال حضرت
قبر الرجل من العباد في بيتنا انا سوى اللحد اذ سقطت اللبنة من الحقد قد
يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقبعم و
في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع
راسه الى وقال لي اقامت القيمة رحمتك الله قلت لا فقال رد اللبنة
الى موضعها عا فاك الله فرددتها وقال الياقبي ايضا روينا عن حضر
القبور من الثقات انه حضر قبر افاشرف فيه على افسان جالس على
سرير ويده مصحف يقرأ فيه وحمته نهر يجري فغشي عليه واخرج من
القبر ولم يدروا ما اصابه فله يفتق الا في اليوم الثالث وحكى ايضا عن الشيخ
نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن بلفظه فسمع
الميت وهو يقول الاتعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن مرجب ^(٣) رينا
من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعاني بن عمران
وذكره من فضله قال حدثني بعض اخواني ان غائما جاء معاني بن عمران

(١) السهيلي عبد الرحمن مات سنة ٥٨١ هـ. [١١٨٥ م.] في المغرب.

(٢) الياقبي عبد الله الشافعي مات سنة ٧٦٨ هـ. [١٣٦٧ م.] في مكة المكرمة زادها الله شرفاً.

(٣) عبد الرحمن ابن رجب الحنبلي مات سنة ٧٩٥ هـ. [١٣٩٢ م.]

بعد ما دفن فسمعت وهو يلقي في قبرة وهو يقول لا اله الا الله ويقول
 المعافى لا اله الا الله وحكى اليافى ايضا عن المحب الطبري احد امته
 الشافعية وهو مشاير القتيبة انه كان مع الشيخ الاسماعيل الحضر ومقبرة
 نرينية قال المحب فقال لي يا محب الدين اتؤمن بعلام الموتى قلت نعم
 قال ان صاحب هذا القبر يقول لي انا من حشوا الجنة وحكى ايضا
 عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكى بكاء شديدا
 او علاه حزنا ثم ضحك ضحكا شديدا او علاه سرورا فاستل عن ذلك
 فقال كشف لي عن هذه المقبرة فرائقة لهم يعذبون فبكيت ثم تصرعت
 الله تعالى فيهم فقيل لي قد شفعتك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر
 وانا معهم يا فقيه اسمعيل انا فلانة المغنية نقلت وانت فيهم
 فلذلك نخلت - وحكى عبد الغفار في الوحيد اخبرنا القاضى علا الدين
 المصاحب شرف الدين الغائرى ان الشيخ معين الدين جبرئيل
 مات معهود الطريق قبل دخول القاهرة قال فاذا اوصلنا الى عند
 الباب وهم ينعون الميت ان يدخل المدينة رفع الشيخ يدا صيحا
 فدخلنا وحكى ايضا قال حكيلى نرين الدين البوشنى عن الفقيه عبد الرحمن
 النويرى انه لما كان في المنصورة واسر المسلمين وكان عبد الرحمن النويرى
 يقرء القرآن فقلد قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
 امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبد الرحمن
 حضرا احد الفرائخ وفي يده حربة فلكزه بها وقال قسيس مسنين انت
 تقول قال دبكوا نكل احياء ترزقون اين هو فرغ الفقيه رأسه وقال
 حي وراى الكعبة موئين فنزل الفرائخ عن فرسه وجعل يقبل وجهه

وامر غلامه بمجمله معه الى بلدة وفي الرسالة للتقشيري بسنده عن
 الشيخ ابن سعيد الخزاز قال كنت بجملة فرأيت بباب بني شيبه شاباً
 ميّتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد املعلت انت
 الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون من دار الى دار انتهى. وابن باب را
 امام سيوطي به بسط تمام نوشته ان شئت فاجمع اليه الحال قدرى از
 احوال موت وسختى آن وسوال ملكين در قبر وغيره نيز بشو شيخ سيوطي
 هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چند
 از آن بر آن آگاهى برادران اسلام واستعداد موت وما بعده در تحرير
 مى آيند قال السيوطي رحمه الله آخره احمد وابوداؤد في سننه والحاكم
 في مستدركه وابن ابى شيبه في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب
 القبر والطيب السبي والعيد في مسند يمسها وهناد بن سري في الزهد
 وابن جرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب
 قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصاف
 فانتهينا الى القبر ولما يلحد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 جلسنا حوله وكان على رؤسنا الطير وفي يده عود ميتك به في الارض
 فرفع راسه فقال استعبدوا بالله من عذاب القبر مرتين او ثلاثا ثم
 قال ان العبد المؤمن اذا كان في القطع من الدنيا واقبال من الآخرة
 نزل اليه ملكة من السماء بيض الوجه كات وجوههم الشمس معهم
 اكفان من كفن الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلس من مد البصر ثم
 يجي ملك الموت حتى يجلس عند راسه فيقول ايته النفس الطيبة
 اخرجني الى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدها
 في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك
 الخنوط ويخرج منها كاطيب نفحة مسك وجلات على وجه الارض قال
 فيصعدون بها فلا يتردون على ملاء من الملائكة الا قالوا ما هذا الشئ
 الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في
 الدنيا حتى ينتهوا بها الى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا
 من كل سماء فيقرّبونها الى السماء التي تليها حتى ينتهي بها الى السماء
 السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبي في عليين واعيده الى الارض
 فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعادر وجهه
 في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ديني
 الله فيقولان له ماديتك فيقول ديني الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل
 الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له وما علمك به فيقول
 قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادي مناد من السماء ان
 قد صدق عبدى فانزله من الجنة البسوه من الجنة وافتحوا له باباً
 الى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه
 رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الرائحة فيقول بالبشر بالذي
 يشترك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول له من انت فوجهك الوجه
 الذي يحبني بالخير فيقول انا عمك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب
 اقم الساعة حتى ارجع الى اهلي ومالي قال وان العبد الكافر اذا كان
 في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملئكة
 اسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجيئ ملك الموت

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من
الله وغضيب فتمترق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الطول
المبلول فيأخذها فاذا اخذها لو يدعوها في يده طرفة عين حتى
يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كاتر ريح جيفة وجدت على وجه
الارض فيصعدون بها فلا يمدون بها على ملاء من المثلثة الا قالوا
ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التي كان
يسمى بها في الدنيا حتى يشتهر بها الى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له
ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء
لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب
في مجيئين في الارض السفلى فتطرح روحه طر حاتم قرأ رسول الله صلى
الله عليه وسلم ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير
وتهوى به الريح في مكان سحيق فتعادر روحه في جسده ويأتيه المكان
فيولسا نه فيقولان له من ربك فيقول هاهاه لا ادرى فيقولان له
ما دينك فيقول هاهاه لا ادرى فيقولان له ما هذا الرجل الذي
بعث فيكم فيقول هاهاه لا ادرى فينادي مناد من السماء ان كذب
عبدى فاضربوه من النار والبسوه من النار وانفخوا له بابا الى النار فنيا
من حرها ومومها ويضيق عليه قبره حتى تتلف فيه اضلاعه يأتيه
رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتر الريح فيقول البشر بالذي يسوءك
هذا ايوماك الذي كنت توعده فيقول من انت فوجهك وجه الذي
يحيى بالشر فيقول انا عمك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة - واخرج
ابو يعلى في مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد الرقاشي عن انس

فاذا قبض ملك الموت روحه يقول الروح للجسد جزاك الله عن خير القدر
 بن سريرا الى طاعة الله تعالى بطيئاً عن معصيته فهنيئاً لك اليوم فقد
 نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبلى عليه بقاع
 الارض التي كان يطعم الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه
 عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملكة روحه اقامت الجسد
 مائة ملك عند جسده لا يتلبس بنوا دم لشق القلب الملكة قبله وعلته
 بالكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته الى باب
 قبره صفان من الملكة يستقبلونه بالاستغفار ويهيج اليه عند
 ذلك سمحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنده الويل لك
 كيف خلص هذا العبد منك فيقولون ان هذا كان معصوماً فاذا
 صعد ملك الموت روحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام في
 سبعين ألف من الملكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى
 ملك الموت الى العرش خربت الروح ساجدة الى ربه فيقول الله
 لملك الموت انطلق برح عبيدي وضعه في صدره مخضوذاً وطلح
 منضوذاً وظل حمداً وماء مسكوباً فاذا وضع في قبره جاءت الصلوة فكان
 عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكر فكانا
 عند رأسه وجاء مشيه الى الصلوة فكان عند رجله وجاء الصبر فكان
 ناحية القبر ويبحث الله له علماً من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول
 الصلوة وراؤك والله ما زال واتباعك كلهم وانما استراح الان حين
 وضع في قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه

له اي طائفة - سه اي نقبا -

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتي العذاب من ناحية
فيلتمس هل يجد اليه مساعداً الا وجد ولي الله قد احضرته الطاعة
قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما
انه لم يمنعني ان اباشرة انا بنفسى الا الى نظرت ما عندكم فلو عجزتم
كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتم عنه فانا ذخركم له عند الصراط وعند
الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف
واصواتهما كالسرعد انقاصف وانبايهما كالصياح وانفاسهما
كاللهب يطآن في اشعارهما بين منكبي كل احد منهما مسيرة كذا
وكذا قد نزعتم منهما الرقة والرحمة الا بالموثنيين يقال لهما منكرا
وتكثير في يد كل احد منهما مطرقة لواجتماع عليهما الثقلان لوليتهما
فيقولان له اجلس فيستوى جالساً في قبرة فتسقط الكفانة في حقويه
فيقولان له من ربك وما دينك وما نبينا فيقول ربى الله وحده
لا شريك له والاسلام ديني ومحمد صلى الله عليه وسلم نبي وهو
خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفعان القبر فيوسعانه من
بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم
يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان
له هذ منزلك يا ولي الله لما اطعت الله قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم فوالذي نفسي محمد بيده انه لتصل الى
قلبه عند ذلك فرجة لا تتردد ابد فيقال له انظر تحتك فينظر تحتها فاذا
هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولي الله نجت من هذا فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انه لتصل الى قلبه

عند

له قرون البقر ١٢

عند ذلك فرجة لا ترتد ابداً او يفتح له سبعا وسبعين بابا الى الجنة يأتيه
من ريجها وبردها حتى يبعث الله من قبره قال ويقول الله تعالى ملك
الموت انطلق الى عدوى فأتني به فأتني قد بسطت له في سريره وسريره
بنعستي فأتني الامعصيتي فأتني به لا انتقم منه اليوم فينطلق اليه
ملك الموت في أكره صورة ما رآها احد من الناس قط له ثلثة عشر
عيناً ومعه سفود من نار كثير الشوك ومعهم مائة من الملائكة معهم
غاس وجهم من حجر جهنم ومعهم سياط من النار تؤجج فيضربه ملك الموت
بذلك السفود ضربة فيفب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل
كل شعرة وعرق من عروقه قال ثم يلويه لياً شديداً فيخرج روحه من
أظفار قدميه فيلقيهما ما في عقبه فيسكر عدو الله عند ذلك سكرة
وتضرب الملائكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم تجذب به جذبة تنزع
روحاً من عقبه فيلقيهما في ركبتيه فيسكر عدو الله سكرة وتضرب
الملائكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم كذلك الى حقويه ثم كذلك
الى صدره ثم كذلك الى حلقه ثم تبسط الملائكة ذلك الغاس و
جهر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخبريها النفس اللعينة
الملعونة الى موم وحميم وظل من يحميها لا باراد ولا كبريم فاذا قبض ملك
الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عني شرّاً فقد كنت معاً
بي الى معصية الله تعالى بطيئاً بي عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت
ويقول الجسد للروح مثل ذلك وتلحنه بقاع الارض التي كان يعصى الله
عليها وتطلق جنود ابليس اليه يبشرونه بانهم قد اوردوا عبداً من
له اي الحديدة المعوجة - ثم تجبذه حبذه -

بنى آدم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف
 اضلاع فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله
 اليه حياته وهما فتأخذ باسر نبتة وابهام قد ميه فتقوضه حتى تلقي
 في وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك
 ومن نبتك فيقول لا ادري فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه
 ضربتين يطأثر الشاهر في قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر
 فاذا باب مفتوح الى الجنة فيقولان له يا عدو الله لو كنت اطعت الله
 كان هذا منزلك فالذي نفسى بيده انه لتصل الى قبره عند ذلك
 حسرة لا تترد ابداً ويفتح له باب الى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك
 لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون باباً الى النار يايتها حرها و
 سموها حتى يبعث الله من قبره يوم القيمة الى النار واخرج ابن حبان
 والبيهقي عن ابى هريرة رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال حضر
 الملك فاذا كان الرجل صالحا قال اخرجي ايتها النفس الطيبة التي كانت
 في الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب راض غير
 غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح
 لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحباً بالنفس الطيبة
 كانت في الجسد الطيب ادخلي حميدة والبشرى بفرح وريحان وارب
 راض غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تنتهي الى السماء
 السابقة واذا كان الرجل السوء قال اخرجي ايتها النفس الخبيثة التي
 كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمة والبشرى بحميم وغساق واخر من
 شغل انزواج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء

فيستفتح لها فيقول مَنْ هَذَا فيقال فلان فيقال لا مرجأ بالنفس
 الخبيثة كانت في الجسد الخبيث ارجعى ذميمة فانك لا تفتح لك ابواب
 السماء فتوصل من السماء ثم تصير الى القبر ومهدين باب شيخ امام سيوطي
 رحمه الله عليه ميفر ما يدراوى ابن ابى شيبة عن ربعي بن حراش قال اتيت
 فقيلا في وفات اخوك فجيئت سريرا وقد سبى بثوبه فانا عند رأس اخي
 استغفر له واسترجع اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم
 قلنا وعليك السلام سبحان الله قال سبحان الله الى قدمت على الله
 بعدكم فلقيت برؤوح وريحان ورب غير غضبان وكساني ثيابا خضرا
 من سندس واستبرق ووجدت الاموال ليس مما تظنون ولا تتكلموا فاني
 استأذنت ربى ان اخبركم وابشركم احمولنى الى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فانه عهد الى ان لا يبرح حتى اتيه ثم طفى مكانه واخرج ابو نعيم عن
 ربعي قال كنا اربعة اخوة وكان ربيع اخى اكثرنا صلوة واكثرنا صياما ما دانه
 توفي فبينما نحن حوله اذ كشف الثوب عن وجهه فقال سلام عليكم فقلنا
 وعليك السلام ابعد الموت حياة قال نعم انى لقيت ربى بعدكم فلقيت
 ربى غير غضبان فاستقبلنى برؤوح وريحان واستبرق الادان ابا القاسم
 ينتظر الصلوة على فجعلونى ولا تواخرونى ثم طفى فتموا الحديث الى عائشة
 فقالت اما انى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل
 من امتى بعد الموت قال ابو نعيم حديث مشهور واخرجه البيهقي في
 الدلائل وقال صحيح لا شك في صحته واخرج جويرى في تفسيره عن ابان
 بن ابي عياش قال حضرنا وفات مورق العجلي فلما سبى وقلنا قد قضى

رأينا نوراً ساطعاً قد سطع من عند رأسه حتى خرق السطح ثم رأينا
 نوراً قد سطع من قبل رجله مثل الاول ثم رأينا نوراً أقد سطع من وسطه
 فكشنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئاً
 قلنا له نعم واخبرناه بما رأينا فقال تلك سورة السجدة قد كنت
 اقترها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسه اربع عشرة
 آية من اولها والنور الذي رأيتم عند رجله اربع عشرة آية من اخرها
 والنور الذي رأيتم في وسطى آية السجدة بنفسهما صعدت تشفع لي
 وبقيت سورة تبارك تحرسني ثم قضى واخرجه ابن ابى الدنيا في كتاب
 من عاش بعد الموت من طهر اخر عن موزق العجلي قال كان عند نازك
 قد انمى عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخزته ففضى ثم خرج نور من
 سترته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجله حتى فعل مثل ذلك ثم
 افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذي خرج
 من رأسه فاربع عشرة آية من اول آله تنزيل واما النور الذي خرج
 من سترتي فآية السجدة واما النور الذي خرج من رجله فاخر سورة البقرة
 فذهبن يشفعن لي وبقيت تبارك عندي تحرسني وكنت اقترهما كل
 ليلة واخرج عن معيرة بن خلف ان مروبة ابنة السبحان ماتت ففسلواها
 وكفوها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشر واخافني وجدت الامر
 اليسر مما كنتم تخفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن
 خمر ولا مشرك واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن
 وسبح في خزان الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم في هذا المسجد
 يلصقون اياكم وعمر ويتبرون منهما الذين جاؤني يقبضون روعي

يلعنونهم ويتبرؤون منهم ثم عاد ميتا كما كان وأخرجه من طريق آخر
 هن عبد الملك بن عمير وعن ابي الخطيب بشير ولفظه دخلت على ميت
 بالمدائن وعلى بطنه لبننة فبينما نحن كذلك اذ وثب وثبة ندرت
 اللبننة عن بطنه وهو ينادي بالويل والثبور فلما را ذلك اصحابه تصعدوا
 عنه فذنوت منه فقلت ما رايت وما حالك قال صحبت مشيخة من
 اهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سبب ابي بكر وعمر البراءة منهما
 قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ينفعني وقد انطلقوا بي الى مخلي
 من النار فأريته ثم قيل لي انك ستخرج الى اصحابك فتحدثهم بما
 رايت ثم تعود الى حالتك الاولى فما ادرى انقصت كلمته او عاد ميتا
 على حاله الاولى وأخرج ابن عساكر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل
 بالمدينة فلما وضع على مقتله ليقتل التوى قاعدا ثم اهوى بيده
 الى عينيه فقال بصري عيني بصري عيني الى عبد الملك بن مروان
 والى الحجاج بن يوسف يسعيان معا ثمما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان
 وأخرجه ابن ابى الدنيا عن زيد بن اسلم قال اني على السور بن مخزوم ثم
 افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبد الرحمن
 بن عوف في الرفيق الاعلى عبد الملك والحجاج يجزان معا ثمما في النار
 وكانت هذه القضية قبل دلاية عبد الملك والحجاج بدهرات
 السور توفي بمكة يوم جاء نعي يزيد بن معاوية سنة اربع وستين و
 دلاية الحجاج بعد السبعين وأخرج ابن ابى الدنيا بسند فيه منهم عن
 ابى هريرة قال بينا نحن جلوس حول مرصق لنا اذ هدهد سكن حتى
 ما يتحرك منه عرق فنبيناها واغصناها واسرسلنا الى ثيابه وسدنا

وسريع فلما ذهبنا بنفسه تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قد
قال اني قد مت وذهبت بي الى قبري فاذا انسان حسن الوجه طيب
الرائحة قد وضعني في الحدي وطواه بالقرطيس اذ جاءت انسانة
موداء منتنة المريح فقالت هذا اصاحب كذا وهذا اصاحب كذا
اشياء والله استحيي منها كما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك
الله ان تدعني وهذه قالت انطلقى غاصمك فانطلقت الى دار فيها
واسعة فيها مسطبة من فضة وفي ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلي
فقرأ سورة الفل فترددت في مكان منها فقوت عليه فانقتل عن الصلوة
فقال السورة معك نعم قال اما انها السورة النعم قال ورفع
وسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدت له السودا فقال
فعل كذا افعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايد كذا سني
فقال الرجل عبد ظالم لنفسه وليكن الله تجاوزا عنه لمؤمجي اجل هذا
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين
فاجزالي ما رايت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذا يان الوجه
قال فلما كان يوم الاثنين صبح حقه بعد العصر ثم اتاه اجله فمات -
واخرج ابن عساكر من طرق عن قررة بن خالد قال عرج بروح امرأة
من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك في رجليها
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات
في تلك الايام التي لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيته
في السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف في كفانه وهم
يقولون قد جاء المحسن قد جاء المحسن - واخرج ابن ابى الدنيا عن

صالح بن حي قال اخبرني جاري ان رجلا عرج مريضا فخرج من عليه عمله
 قال فلما راني اجلاني استغفرت من ذنب الاعقر لي ولم ارضني لم استغفر
 منه الا وجمدة كما هو قال حق حجة رمان كنت التقطها يوما فكتب لي بها
 حسنة وقمت ليلة اصلي فرفعت صوتي فسمع جاري فقام فصلى فكتب
 لي بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لما عظم الامن
 اجلهم ووجدته لالي ولا على واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال
 عرج بروح ابني الماجشون فوضعه على مري الغسل وقتلنا للناس فخرج
 به فدخل غاسل اليه فزاعرا قائما يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه
 فلما كان بعد ثلاث استوى جالسا فقال ايتوني بسويق فاتي به فشر به
 فقلنا له اخبرنا بما رايت قال لغوا نه عرج بروحي فصعد بي الملك حتى
 اتى السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا في السموات حتى انتهى
 الى السماء السابعة فقبل له من ملك قال الماجشون فقبل له ليراي
 له بقي من عمره كذا وكذا ثم يهبط فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم
 ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبد العزيز
 بين يديه فقلت للذي معي من هذا اقال او ما تقره قلت اني اجبت
 ان اثبتت قال هذا عمر بن عبد العزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق في زمن الجور وانها عمل بالحق
 في زمن الحق واخرج ابن ابى الدنيا والحاكم في مستدركه والبيهقي في دلائل
 النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم ابن عبد الرحمن بن عوف
 ان عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه مريض مرضا فاني عليه حتى
 ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثراقات

فقال انه اتاني ملكان قطان غليظان فقالا انطلق بنا نحو ملكك الى العزيز
الامين فذهبنا بي فليقيهما ملكان هما ارق منهما وارجح فقالا امين
تذهبنا به قالوا نحاكمه الى العزيز الامين قالوا دعاه فانه ممن سبقت
له السعادة وهو في بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفي ورضي الله
عنه واخرج ابو بكر الشافعي في الفيلانيات عن سلام بن اسلم قال انزلت
الفصل بن عطية الى مكة فلما رحلنا من فيدا نبهني في جوف الليل
قلت ما تشاء قال اسريد ان اوصي اليك قلت وانت صبيح قال رأيت
في منامي ملكين فقالا انا امرنا بقبض روحك قلت لواخر قاني الى
ان اقضي نسكي فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما
للاخر اقطع اصبعيك المسبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان
ملأت خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من
الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال
سعيد بن منصور^(١) في مسنده حدثنا سفيان عن عطاء بن سنان اصحاب
مسكا فاستودعه امرأة فلما حضرته الموت قال ابن الذي كنت استودعك
قالت هوذا قال فادفنيه بالماء ورشه حول فراشي فانه يحضر في خلق
من خلق الله لا ياكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح
واخرج ابن ابى الدنيا عن ابى مكين قال اذا حضر الرجل الموت
يقال للملك شم لاسه قال اجد في رأسه القران قال شم قلبه قال
اخذ في قلبه الصييام قال في كتاب من عاش بعد الموت عن داود بن
ابى هند انه مر من مهنا مشددا فقال نظرت الى رجل قد اقبل فنفخ
المهامة فنفخ المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم الرط قال فلما رأيت

ثم قد صم قال اجد في قد صم القيام قال حفظ نفسه حفظه الله واخرج ابن ابى الدنيا

استرجعته وقلت تقبضي هل انا كما قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك
اسود قال فبينما انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقص ثم انفجر حريقا
السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه احرقصارا اثنين نصا
بالاسود فادبر وجعل ينظر الى من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد
عند رأسي والاخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين
المس فلس بين اصابعي ثم قال له كثير النقل بها الى الصلوة ثم قال صا
الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواقي ثم قال رطبة من ذكر الله
واخرج الحكيم الترمذي^(٢) الاصول من طريق التصريحين صعيد عن ابى قلابة
انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلو يعيده في مرضه فلما كان
في السوق قال ابو قلابة هو ابن اخي و امره الى الله شهر عند تلك الليلة
فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معها عتلت فهبطت من سقف البيت
قال ابو قلابة فاسمع احد هما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل
تجد عنده شيئا من الخاف قال فلما دنا من ابن اخي شتم رأسه ثم شتم
بطنه ثم شتم قدميه ثم ذهب الى صاحبه فاسمعه يقول شتمت رأسه
فلما اجده في رأسه شيئا من القران وشتمت بطنه فلم اجده صاموا
وشتمت قدميه فلم اجده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم
شم كفيه ثم شم بطنه ثم شم قدميه فاسمعه يقول ان هذا العجب ان
هذا اكتبه الله من امته محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه
المخال خصلة ثم ابصر ففتح فميه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه
يقول الله اكبر اجد له تكبيرة كبرها بانطاكيا مخلصا فتفخ منه ربح المسك
فقبض روعه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متمق دران نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت۔

اصل رایج در بیان تقلید شخصی بدان اے غریز و فقلک الله للتعادة
و جتنبک عن مواضع الضلالة کہ احکام شرع شریفاً دور افتاده گانرا بذرینج
علماء را چنین و صلحا کالمین رسیدہ اند و آہنہا دو طائفہ اند محدثین و مجتہدین کا و محدثین
رحمہم اللہ تعالیٰ تنقید لفظ حدیث است و کوشش در محبت روایت و جماعت سرآمد
اینہا در مقصد خود بفضل الہی کامیاب شدہ اند جز اہم اللہ عن اخیر البحراء و کا مجتہدین
استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم
و سرآمد اینہا نیز در مقصد خود بفضل الہی کامیاب گشتہ اند و معلوم ذوی العقول
کہ عمل بایمان در عبادات و معاملات بر احکام است و بسبب بعد زمان نامعلومی
تاریخ و منورخ و حکم و مادل و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اہل حق را درین
زمان بجز تقلید مجتہدی کہ موصوف باشند باوصاف قرب زمان و دور علم و
کثرت روایت و کمال تقوی و جودت ملکہ استنباط چارہ نیست حضرت سفیان
بن عیینہ را قول است الحدیث مضلۃ الالفقہاء چنانچہ ابن الحاج مالکی
در مدخل نوشتہ است وہم اعلم بمعانی الاحادیث باشد چنانچہ ترمذی در ابواب البخاری
آوردہ و ابن حجر در قلاء و خود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین
می نویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فیہ شرط
الاجتهاد الی آخرہ در گفایہ می نویسد العامی اذا سمع حدیثا لیس لہ ان ینقلہ
بظاہرہ لجواز ان یکون مصر و فاعن ظاہرہ او منسوخاً بخلاف الفتوی
و ہمچنین در تقریر شریح تحریر و دران بعد از لفظ منسوخ می نویسد بدل علیہ

(۱) سفیان بن عیینہ مات سنۃ ۱۹۸ ہ۔ [۸۱۴ م.] فی مکة المکرمۃ زادہا اللہ شرفاً.

(۲) ابن الحاج محمد الفاسی المالکی مات سنۃ ۷۳۷ ہ۔ [۱۳۳۷ م.]

الرجوع الى الفقهاء سيدهم ^[۱] نحمد الله وعقد فريدي نوسيد وقد قال بحق
 الحنفية الكمال بن الهمام ^[۲] رحمه الله عليه نقل الامام الرازي اجمع المحققون
 على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعد هم الذين
 يسروا ووضعوا دونه نوا صاحب مسلم الثبوت ^[۳] في نويسه اجمع المحققون على
 منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباع الذين يسردوا وبقوا وهذا
 ونقوا وفرقوا وعللوا وفضلوا وعليه استنى ابن الصلاح منع تقليد غير
 الائمة ودر شرح منهلج الاصول است قال امام الحرمين في البرهات ^[۴]
 اجمع المحققون على ان العوام ليس لهم ان يعملوا بمذاهب الصحابة
 بل عليهم ان يتبعوا مذاهب الائمة پس هر كه اين اجماع را مي شنود
 اورا گمراه بايد گفت زيرا كه صحابه كرام بسبب مشغولي امور جهان و ترقی اسلام تدوين
 كتب تفاسير و احاديث را فرصت نيافته بودند و انوار رسالت بر قلوب آنها
 آنقدر جلوه گر بودند كه ضرورت كتاب نداشتند هر كس بروشنائي همان نور بر
 راه راست مي رفت چونكه زمان خيرا لقرون با فرسيد و اختلافات بسيار
 شد هر كس خلاف ديگرى نقل از اصحاب و اتباع ميكرد طابان حق را
 كمال پريشاني دست داد حق تعالى بفصل خود از امت مرحومه چهار نفر علماء
 سلما و اتقيا را برگزيد و طاقت استنباط كمال احتياط آنها را اعطا فرمود و خلق را
 بسبب تقليد آنها از تيم غوايت بجا ده هدايت آورد و ذلك فضل الله يؤتيه
 من يشاء الحال حكم الهى در باب وجوب تقليد بشنو قوله تعالى يا ايها الذين
 امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم و مراد از اولى الامر علماء
 مجتهدين است و علماء مجتهدين همين چهار بزرگوار معروف و مشهور اند در اين دعا

(۱) على السمهوى الشافعى مات سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] فى المدينة المنورة

(۲) محمد كمال ابن الهمام الحنفى مات سنة ۸۶۱ هـ. [۱۴۵۷ م.]

(۳) مسلم الثبوت فى فروع الحنفية للشيخ محب الله البهارى الهندى المتوفى ۱۱۱۹ هـ.

[۱۷۰۷ م.]

(۴) امام الحرمين عبد الملك الشافعى مات سنة ۴۷۸ هـ. [۱۰۸۵ م.] فى نيشاپور

(۵) من اهل السنة و الجماعة و هم اهل المذاهب الاربعة (عقود الجواهر المنيفة)

و شق است شق اول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است شق دوم اینکه
 علماء مجتهدین ہیں چہاں امام مذاہب اربعہ مشہورہ اند ثبوت شق اول کہ مراد از
 اولی الامر علماء مجتہدین است ہم از قرآن بشنو قوله تعالی و لور دہ الی اللہ و
 الی الرسول و الی اولی الامر منہم لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم یعنی
 اولی الامر آنانند کہ علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی
 الامر حکام وقت داشته شوند چنانچہ رائے بعض است پس درین رائے
 تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچہ
 خلفاء الراشدین المہدیین و عمر بن عبد العزیز بودند پس مسلم است من حیث
 الاستنباط لا من حیث الحکومتہ و اگر حاکم جاہل یا فاسق یا کافر بود و خلاف
 امر الہی حکم و اطاعت او واجب نیست لحدیث لا طاعة لمخلوق فی معصیة اللہ
 و کریمہ و ان جاهدک علی ان تشرب کبیا مالیس لک بہ علمہ فلا تطعہما پس ہم مراد
 غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است بان دین
 داری روایت است اخبرنا یعلی حدثننا عبد الملك عن عطاء قال
 اولی الامر ای اولی العلم و الفقه و تفسیر القرآن امام سیوطی میگوید عن
 ابی طلحة عن ابن عباس قال اولی الامر اهل الفقه و الذین اخرج ابن
 جریر و المنذر و ابن ابی حاتم و الحاکم عن ابن عباس و عن مجاہد ہم
 اهل الفقه و الذین و یحیی بن اسحاق و تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۳۵ و
 در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحہ ۱۲۴ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس با وجود
 ثبوت قرآنی و اقوال علماء ائمہ از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتہدین
 قول غیر منقولین کہ بجز خدا و رسول اطاعت دیگرے شرک و بدعت است چہ
 مقدار غلط و بے معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این بحث بشنو حدیث اول

(۱) عبد الله الدارمی السمرقندی مات سنة ۲۵۵ هـ. [۸۶۹ م.]

(۲) ابن جریر محمد الطبری ۳۱۰ هـ. [۹۲۳ م.] فی بغداد

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعث الى اليمن قال
 كيف تقضي اذا عرض لك قضاء قال اتقني بكتاب الله قال وان لم
 تجد في كتاب الله قال اتقني بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة
 رسول الله قال اجتهد برأى ولا آو قال فصر ب رسول الله صلى الله
 عليه وسلم على صدره وقال الحمد لله الذي وافق رسول الله صلى الله عليه وسلم
 به رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه الترمذي والبيهقي والدارمي
 پس ازین حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است و اطاعت او
 مرضی رسول الله است صلی الله علیه وسلم حدیث دوم العلم ثلثة آية محكمة
 او سنة قائمة او فريضة عادلة رواه ابو داود وابن ماجه شيخ عبد الحق محدث
 دہلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فريضة عادلة آن است که مثل
 عدل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند
 از ان و باین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت فرمود و تعبیر از ان
 بفريضة عادلة از ان وجه که تنبیہ باشد بر آن که عمل با آنها واجب است چنانچه
 بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهار اند کتاب
 و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما دلی شرجان
 القضاء قال لہ انظر فی ما تبین لك فی کتاب الله صریحا فلا تشل عنه
 احدا و ما لم یبیین لك فی کتاب الله فاتبع ما فیہ سنة محمد صلی الله
 علیه وسلم وان لم یبیین لك فی السنة فاجتهد فیہ برأیک رواه البيهقي
 حدیث چهارم کان ابو بکر رضی الله عنه اذا اورد علیه المخم نظر فی
 کتاب الله فان وجد ما فیہ یقضي بینہم قضی به وان لم یکن فی الکتاب
 و علم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلك الامر سنة قضی به

فان اعياءه خرج فسأل المسلمين الى ان اذا اجتمع رأيهم على امر قضى به
 سواه الدارمي حديث پنجم كان عبد الله بن عباس اذا سئل عن الأمر فكان
 في القم ان اخرج به فان لم يكن في القم ان وكان عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اخرج به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن فيه امر به
 وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به سواه الدارمي ۳۳ و ۳۴
 ثبوت شق ثانی وآن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهور اند
 اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون الى زماننا هذا بقرینه
 و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع ائمتی علی الضلالة و ید الله علی
 الجملة و من شذ شد فی النادر لائل کافی اند بر صحت همین اجماع و دلیل دوم
 برائے وجوب تقلید قوله تعالی یوم ندعو کل اناس بامامهم قاضی بقیاضی
 در تحت این می نویسد ای من امتوا به من نبی او مقدم فی الدین و همین مضمون
 در تفسیر مدارک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن
 عباس قال بامام زمانهم الذی دعاهم الى ضلالة او هدی و عن
 سعید بن السیب کل قوم یجتمعون الى رئیسهم فی الخیر و الشر و تفسیر
 حسیني است یا مقدمیکه در مذہب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندانند
 یا شافعی یا حنفی انتہی پس در اختلاف امت هر که مقتداء او کامل و بمثل
 باشد او شفیع خواهد بود مراتب خود را امام شرعی^(۱) و مرئزان می فرمایند و لما
 مات شیخنا شیعہ الاسلام ناصر الدین اللقانی^(۲) رحمه الله سواه بعض
 المصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بک فقال لما اجلسنی
 الملكان لیسئلان اناهم الامام مالک فقال امثل هذا یتحاج الی
 سوال فی ایمانه بالله ورسوله یتحاج عنه - فتلتحقا عنی باز و همین کتاب

(۱) الامام عبد الوهاب الشعراني مات سنة ۹۷۳ هـ. [۱۵۶۶ م.]

(۲) ابراهيم اللقاني المالكي مات سنة ۱۰۴۱ هـ. [۱۶۳۲ م.]

ميفرمايد ان الصوفية والفقهاء كلهم يشفعون في مقلد يهيم ويلاحظون
 احد هم عند طلوع روحه وعند سوال منكرو وكبيره وعند الحشر و
 النشر والحساب والصراط ولا يعقلون عنهم في موقف من المواقف الى اخره
 واذا كان مشاخر الصوفية يلاحظون اتباعهم ومريد يهيم في جميع الحوال
 والمشاخر في الدنيا والاخرة فكيف بائمة المجتهدين وهم ائمة المذاهب
 الذين هم اوتاد الارض واوتاد الدين وامناء الشارع على امة فطب
 نفسا يا اخي وقر عيننا بتقليد كل امام ماشئت منهم مطلب امينك
 روز قيامت هر شخص بنام امام او خواسته مي شود پس هر كه امام او عالم مجتهد
 متورع و تقى باشد او شفاعت خواهد كرد مقلد و تابع خود را بيمين او صاف
 در هر چهار امام رضوان الله عليهم اجمعين بطريق اتم و كامل موجود اند و
 حق تعالى مي فرمايد و اتبع سبيل من انا ب الى و هميس بزرگواران با تقى
 امت مرحومين بدين الى الله اند و متابعت شان بر ايمان واجب و دليل
 سوم بر وجوب تقليد قول الله تعالى و من يتبع غير سبيل المؤمنين نوله
 ما تولى و فصله جهنم دسات مصيرا در تفسير كبير جلد ثالث ص ٢٤
 نوشته است ان الشافعي سئل من اية في كتاب الله تعالى تدل على
 ان الاجماع حجة فقرأ القرآن ثلاث مائة مرة حتى وجد هذه الآية
 و تقرير الاستدلال ان اتباع غير سبيل المؤمنين حرام فوجب
 ان يكون اتباع سبيل المؤمنين واجبا و در تفسير مدارك زير اين آية
 نوشته است و هو دليل على ان الاجماع حجة لا يجوز مخالفتها كما لا يجوز
 مخالفة الكتاب والسنة و در تفسير بصياني در معنى آية مذكوره مي نويسد
 والآية تدل على حرمة مخالفة الاجماع الى ان قال و اذا كان اتباع

(١) صاحب المدارك عبد الله النسفي الحنفي مات سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٥ م.] في بغداد. غير سبيل

غیر سبیل المومنین محمد ما کان اتباع سبیلهم واجباً پس هرگاه تقلید را علماء
 و صلحاء امت واجب نوشته اند و لا نهی را سخت گناه نوشته اند بخلاف
 جمله علماء مصادوم و مخالف همین آیه شریفه است زیرا که حق تعالی همین امت را چنان
 وصف کرده است که منتهی خیر امت اخذجت للناس تا مومنون بالمعروف و
 تنهون عن المنکر الا آیه و علماء امت ترک تقلید را مستکرّمیده از ان نهی فرموده
 اند پس هر که ترک تقلید را جائز داند و خلاف قول علماء رود منکر آیه شریفه
 خواهد بود معاذ الله من ذلك اگر گویند که در فرق غیر مقلدین چون دلبامیه و مزارئیه و
 بنجریه نیز جماعت مومنین است اتباع آنها کافی است گوئیم که علماء این فرق
 غیر مقلدین از چهار اصول شرع دو اصل را بر عزم خود گرفتند و در ترک کردند
 و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعه اهل سنت و اجماعه دور افتادند پس
 اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست ورنه هر صاحب هوا چون رافضیه و حائزیه
 و معتزله و جبریه و قدریه همین دعوا دارند که ما تابع علماء مذہب خود هستیم پس
 هر چه جواب غیر مقلدین برائے آنها است همان جواب مقلدین است برائے
 غیر مقلدین - دلیل چهارم بر وجوب تقلید قوله تعالی فاستلوا اهل الذکر
 ان کنتم لاتعلمون یعنی پرسید اهل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را درین
 آیه سه امر غرض طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اهل الذکر نه از کس
 و ناکس سوم این سوال وقت جهالت و نادانستن است پس هر که از قرآن
 و حدیث مسئله واقعه دستیاب نشود پس اولاً لازم است که از مجتهد مذہب خود
 سوال کند پس هر که سوال کرد و بر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال نکرد
 یا بقول مجتهد عمل نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است که
 اهل ذکر کسیت آیا امام مذہب است یا هر نیم خوانده درین باب حدیثی مروی است

اخرج ابن مردويه عن النس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 ان الرجل يصلي ويصوم ويحج ويفتر وانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا دخل
 عليه النفاق قال لطعن على امامه وامامه اهل الذکر پس معلوم شد که مراد
 از اهل الذکر همان اولوالا امر است که در دلیل اول مذکور شده است و اولوالا امر
 بقول صحیح علماء راجحین و امامان مذاهب اربعه اند که در شان آنها کريمه و مايد نکم
 الا اولوالباب و انمايتذکر اولوالباب و باعتبار و اياولى الابصار صادق
 آيد نه آنکه چند طور از فارسی و اردو خوانده باشند و از کوفه زهد و تقوی و علماء
 ربانیتین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه برائے خود و کنند
 حدیث من قال فی القرآن بغير علم فليتبؤ مقعده من النار رواه الترمذی
 و حدیث اذ الم یبق عالما اتخذ الناس رؤسا جهلا فانسئلوا فانوا بغير
 علم فصلوا و اصلوا متفق علیه را مصداق باشند فی مشکوٰۃ عن جابر رضی
 الله عنه قال خرجنا فی سفر فاصاب منا حجر فتجیح فی راسه قال لا صحابه
 هل عبدون لی رخصه فی التیم قالوا ما نجد لك رخصه وانت تقد علی الماء
 فاغتسل فمات فلما قدما الی النبی صلی الله علیہ وسلم اخبرناه بذلك
 قال قتلوه قتلهم الله الاسألو اذا لم تعلموا فاما شفاء العی السوال الحدیث
 هرگاه صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین بسبب تنوی برائے خود بغير سوال از
 مجتهدین صحابه این قدر معاتب حضور انور شدند که مورد قتلهم الله گشتند پس و ا
 بر حال نیم خواندگان این زمان که اقوال علماء راجحین را گذاشته برائے خود تفسیر
 قرآن و حدیث میکنند و ایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را
 رهبران دین بایکقت بخانا الله سبحانه من سوء عقیدتھم عن ابن
 مسیرین قال ان هذا العلم دین فانظر داعمن تاخذون دینک رواه مسلم

له ای فاصحاب واحدی منا غیره

فان

والدار فی صحابی جلیل القدر حضرت ابو موسی اشعری در حضور حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما فتویٰ فی داد و منی فرمود لا تسالونی ما دام هذا الخبر فیکم مشکوٰۃ۔
 زیر آنکه ابن مسعود افقہ و اعلم بود از ابو موسی رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی با وجود
 جلال قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہما ترک قنوت
 فجر و نعلین در نماز میکرد کسی دریافت این معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع
 هذا الامام اکثر من ان نظهر خلافه بخصر الخ مرقاة شرح مشکوٰۃ و غیرہ این
 غلط و شوکت حضرت امام اعظم ماجہ باید کرد شافعی داری مروی باید کہ آن
 عظمت را پند کہ او را در قبر زنده دانستہ در حضورش خلاف مذہبش علی نفرمود آری
 تفقہ فی الدین آن نیک مردان را بہتما حاصل بود و مصداق حدیث شریف
 من یرد اللہ بہ خیراً یفقہہ فی الدین رواہ البخاری بودند پس احکام شرع
 شریف را از فقیہ کامل و مجتہد مذہب باید پرسید نہ از اہل حدیث و اہل تفسیر
 بموجب کل میسر لما خلق لہ ہر کس را بہر کارے ساختند اہل حدیث را بہر
 تصحیح احادیث و تنقید رواۃ ساختند و اہل تفسیر را برائے بیان معانی قرآن
 کریم ساختند و ہر دو قوم جزا ہم اللہ عنہا خیر ادر وظیفہ مقررہ خود بکمال جد و جہد
 کوشیدند و بمقتصد و مطلوب خود رسیدند و فقہا را برائے استخراج احکام از
 نصوص شرع آن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایہ استخراج احکام شریعت را
 بہ نقطہ آخر رسانیدند و راہ را بر ما دور افتادگان آسان کردند بہ دفور علم و تقوا
 خدا داد خود تناقص نصوص را تطابق کردند حکم را از مآول شناختند و مخر را از مقدم و
 ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجہ کافہ امت مرحومہ شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً
 تقلید این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیہ برداری این مقتدایان را سعادت
 خود دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اوداد و جملہ طالبان راہ

حق جلیتانه و عاشقان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خود را باین شهرسواران
میدان شریعت بکی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتهدین
بههم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان در افتادگان
اقتدایان امان دین واجب است و راه نجات همین است یا بموجب
هوائے نصافی خود تفسیر قرآن شریف بر راس خود و تقریر احادیث مصطفوی
بزعم فاسد کاسه خود کردن راه نجات است لا والله راه نجات پیروی مقتدایان
دین است اولئک الذین هدی الله فہم اہم اقتدہ نص قرآن
است و بس سوال اگر غیر مقلد گویند قبول کردیم کہ مراد از اولوالامر کہ امامان و بابا
طاعت آنان می باشیم علماء مجتهدین اند و اہل الذکر ہمیں بزرگان اند و تقلید اینها
بر ما واجب اما تقلید یکی از اینها بشخصه دون الاخر او جمیع از کجا معلوم شد
بلکہ اگر عمل ما خارج از این چهار امام نباشد و تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو
یا سه یا ہر چہار امام ممکن نیست باین وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در فروع
احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر بجهان فعل را حرام میگوید
مثلاً اخرج و دم ناقض و ضواست نزد امام اعظم رحمہ اللہ و ناقض نیست نزد
امام اعظم و علی ہذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل
رحمۃ اللہ علیہما پس اگر عمل بقول امام اعظم کند غیلف دیگران شد و اگر
عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائل اختلافی
غیر ممکن و ہمین حال است در تقلید سے امام و دو امام پس نماز در صورت تقلید
مگر تقلید یک امام از این ہر چہار و ہمین است تقلید شخصی و اگر گویند کہ در
بعض مسائل تقلید کی و بعض تقلید دیگرے و بعض تقلید سوم و بعض
تقلید چہارم می کنیم ہر حال از دائرہ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این تلباع

امام شافعی در مسئلہ ناقض نزد امام شافعی ناقض نیست نزد

است در دین و آن ممنوع و حرام است و در حدیث شریف است مثل
 المناق کمثل الشاة العائرة بین الغنین لغير الى هذه مرة والى هذه مرة
 رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه
 وهو لای بوجه رواه البخاری وصادق می آید بر او قوله تعالی اغا الناس نریاذا
 فی الکفر یصل به الذین کفروا یعلونہ عاماً و یخفونہ عاماً یک چیز ایک
 سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زمانت
 به علماء خلافتیه قبل ازین دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام
 می گفتند و کرسی نشینی و مبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا
 آن جمله را حلال میگویند و بعمل می آرند و هجرت بملک افغانیه فرض میباشند
 و بان هزاره را خلق الله را به خان و مان کردند و بشش ماه تقریباً آن حرام
 شد و علی هذا التیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست آحاد خند
 عبارت علماء را چنین در وجوب تقلید شخصی بشو شیخ ابن الهمام در تحریر الاصول
 و شیخ ابن الحاجب^[۱۳] در مختصر الاصول و صاحب در مختار^[۱۴] در کتاب و در مختار بالفاظ
 صاحب بحر الرائق می نویسد فوجب علی مقلد فی حقیقة العمل به ولا یجوز له العمل
 بقول غیره کما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحه عن جمیع الاصولیین انه
 لا یصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق و مسلم الثبوت از عبد البر
 مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غیر جائز بالاجماع و در
 مجمع البحار می نویسد لکن منع الاصولیین للمصلحة و حکمی عن بعض
 الائمة ان من اختار من کلی مذاهبها هو اهلون یفسق امام شعرائی و غیره
 می نویسد سمعت سیدی علیا الخواص رحمة الله علیه یقول امر علماء
 الشریعة بالتزام مذاهب معین تقریباً للطریق شاه ولی الله محدث

تصانیر و غیره ان الرجوع عن التقليد بعد العمل محرم بالاتفاق

(۱) عثمان ابن الحاجب المالکی مات سنة ۶۴۶ هـ. [۱۲۴۸ م.] فی الأسکندریة. و بلوی

(۲) صاحب در المختار علاء الدین مات سنة ۱۰۸۸ هـ. [۱۶۷۷ م.]

(۳) صاحب بحر الرائق ابن نجیم زین العابدین مات سنة ۹۷۰ هـ. [۱۵۶۲ م.]

(۴) قاسم بن قطلوبغا الحنفی مات سنة ۸۷۹ هـ. [۱۴۷۴ م.]

وہلوی در انصاف می نویسد بعد المائتین ظهر فیہم التذہب للجمہدین
 باعیا نہم و قتل من کان لا یعتمد علی مذہب مجتہد بعینہ - و کان ہذا
 ہن الواجب فی ذلک الزمان انتہی - راقم گوید چونکہ در ان زمان واجب بود
 در این زمان بطریق اولی واجب است ملا علی قاری در رسالہ تشیع الفقہاء
 نوشتہ است بل وجب علیہ ان یعین مذہبا من ہذا المذہب و تفسیر احری
 نوشتہ است اذا التزم مذہبا یجب علیہ ان یدوم علی ذلک و لا یتقل
 عنہ الی مذہب اخر شیخ ابن الہمام در فتح القدیر می نویسد فہذا اظهر ان
 الصواب ما ذہب الیہ ابو حنیفۃ وان العمل علی المقلد واجب الانقاء
 بغيرہ لا یجوز لہم درعا لکبری می نویسد حنفی ارتحل الی مذہب الشافعی
 یعز رکذا فی جواهر الاخلاطی حموی در شرح اشباہ می نویسد و فی الفتح قالوا
 ان المنتقل من مذہب الی مذہب بالاجتہاد والبرہان آثم فیستو
 التعزیر فلا اجتہاد و برہان ادلی قہستانی و نقایہ شرح ہدایہ در کتاب
 القضاء می نویسد قال ابو بکر الرازی لوقضی بخلاف مذہبہ مع العلم لہ
 یجوز فی قولہم جمیعا و شرح مسلم الثبوت ص ۶۲۲ می نویسد غیر المجتہد
 المطلق ولو کان عالما یلزمہ التقليد المجتہد ما امام شہرانی در صفحہ ۲۲ میزان
 می نویسد فان قلت فہل یجب علی المجوب عن الاطلاع علی العین الاولی
 للمشریعة التقليد بمذہب معین فالجواب یجب علیہ ذلک لئلا یضلل نفسہ
 ویضلل غیرہ در رد المحتار جلد چہارم ص ۲۸۸ می نویسد لیس للعامی ان یتول
 من مذہب ویستوی فیہ الحنفی و الشافعی مولف گوید عامی دین عبارت
 بمقابلہ مجتہد است چنانچہ از عبارتہائے فوق ظاہر است ملا علی قاری در شرح
 عین العلم می نویسد فالو التزم احد مذہبا کابی حنیفۃ و الشافعی فلا یقلد

(۱) أحمد منلاجیون الهندی الحنفی مات سنة ۱۱۳۰ هـ. [۱۷۱۸ م.]

(۲) أحمد الحموی الحنفی مات سنة ۱۰۹۸ هـ. [۱۶۸۶ م.]

(۳) محمد القہستانی الحنفی مات سنة ۹۶۲ هـ. [۱۵۵۵ م.] فی بخاری

(۴) احمد ابوبکر الرازی الحنفی البغدادی مات سنة ۳۷۰ هـ. [۹۸۰ م.]

غيره في مسألة من المسائل شاه ولي الله در عقداً مجيدى نويسيد اذ المعجم
 الآت (الاجتهاد لا يجوز له العمل على الحدوث بخلاف مذهبه (لانه لا يدري
 انه منسوخ مآدلى او محكم على ظاهره ومال الى هذا القول ابن حاجب^(١) في
 مختصره وقابضه - ايضاً شاه ولي الله دهلوى در رساله فيوض الحرمين نويسيد
 عرفنى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المذهب الحنفى
 طريقة انيقة وهى اوفى الطرق بالسنة المعروفة التى جمعت ونقحت في
 زمان البخارى واصحابه حضرت داتا گنج بخش لاهورى در كتاب كشف المحجوب
 مى نويسد كه حضرت يحيى معاذ راسى رحمه الله عليه در خواب زيارت حضرت شمس
 مقبول صلى الله عليه وسلم كرد عرض كرد كه اين اطلبك يا رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قال عند علم الى حليقة صاحب تحريره در كتاب خود مى نويسد
 لا يرجع عما قلد فيه اى عمل به اتفاقاً مولسنا بعب السلام در شرح جوهره
 مى نويسد ان عقد الاجماع على ان من قلد في الفروع ومسائل الاجتهاد واصل
 من هؤلاء برى عن عهدة التكليف به فيما قلد فيه حضرت امام ربانى مجدد
 الف ثانى رحمه الله عليه در رساله مبدا و معاد ميفرمايد آخرا الامر الله تعالى
 ببركت رعايت مذهب كه نقل از مذهب الحاد است تحقيقت مذهب حنفى در
 ترك قرأت ماموم ظاهر ساخت الى آخره حضرت شاه عبدالعزير دهلوى در
 تفسير خود تحت آية ولا تجعلوا الله انداداً مى نويسد كسانى كه اطاعت اينها
 بحكم خدا فرض است شش گروه اندازان جمله معتبدان شريعت و مشائخان طريقت
 حضرت امام غزالي رحمه الله عليه در كتاب كيمياى سعادت در بحث آداب
 الامر مى نويسد مخالفت مذهبى كردن نزديك پاكس روانباشد حضرت شيخ
 عبدالحق دهلوى در شرح سفر السعادت مى نويسد خانه دين اين چهاراندي كه

(١) عثمان ابن حاجب المالكي مات سنة ٦٤٦ هـ. [١٢٤٨ م.] في اسكندرية

(٢) يحيى بن معاذ الرازى توفى سنة ٢٥٨ هـ. [٨٧٢ م.] في نيشابور

(٣) الامام الزباني أحمد الفاروقى الحنفى التوفى سنة ١٠٣٤ هـ. [١٦٢٤ م.] في الهند.

راہی ازین راہ ہا ووری ازین در ہا گرفت و اختیار نمود براہ دیگر فتن ووری
 دیگر گرفتن عیث و لہو باشد و کار خانہ عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن
 است و از راہ مصلحت بیرون افتادن است انتہی باز دیگر جامی نویسد
 قرار داد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذہب است ضبط
 و ربط کار دین و دنیا ہم در ای صورت بود از اول خیر است کہ ہر کدام راہ کہ اختیار
 کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار کیے بجانب دیگر رفتن تو ہم سوظن
 و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علماء برین
 و ہو الخمار و فیہ الخیر امام ہستانی^(۱) در شرح مختصر وقایع قبل کتاب الاشر بہ می نویسد و
 اعلم ان من جعل الحق متعددًا کالمعتزلة اثبت للعالمی الاختیار فی
 الاخذ من کل مذہب ما یشاء و من جعل الحق واحدًا کالعلمائنا
 المنزہ للعالمی اما ما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحہ صد
 فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیہ سعید ابن مسعود سوال اگر کسی
 گوید سئل کہ تلخیص مذہب تملع فی الدین است و ہر کہ ہر مذہب ازین
 مذہب چہارگانہ المتفق علی وجوب العمل بہ اختیار کرد باز ادرا جائز
 نیست کہ نقل بہ دیگر مذہب کند اما خفیان را مثلاً التزام مذہب امام ابو حنیفہ
 نمودن و آنرا حق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلامرجح است و
 ہمچنین شافعیان را مذہب امام شافعی حق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح
 بلامرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب
 خفیان این ست کہ ما مذہب خود را حق بالاتباع میدانیم و بر خود التزام
 ہمیں مذہب معین کردہ ایم و این ترجیح بلامرجح نیست بلکہ ترجیح را مرجح
 ہست الحال وجہ ترجیح بشنو اول اینکہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان

بن ثابت رحمته الله عليه اعلم واقدم وافقه وادرع امامان مذاهباست حضرت امام
شعراي رحمه الله تعالى اگر چه شافعي المذهب است از روی انصاف اوصاف
حضرت امام اعظم راجنين می نویسد فلا ينبغي لاحد الاعتراض عليه (ای علی
ابی حنیفة) لكونه من اجل الامثة واقدم مهم قد وينا المذهب اقربهم
مسند الى النبي صلى الله عليه وسلم ومشاهد الفعل الكابر التابعين وكان
متقيت ابا كتاب والسنة ومتبرئا من المرائي مؤلف گوید چون امام شعراي
شخصی که از علماء ربانیتين شمرده می شود در امتیرا من الراي می نویسد بعض
اهل حدیث اورا واصحاب اورا اصحاب الراي لقب می دهند عفا الله عنهم
وسامعهم ما اجرهم علی تقيص اکابر الدين حضرت شيخ ابن حجر کلي شافعي رحمه الله
تعالی کتابی علیه در مناقب حضرت امام ابو حنیفة تصنیف کرده است سنی
خیرات الحسان فی مناقب النعمان مشهور و معروف است حضرت شيخ السید ابن
عابدین زحفي در رد المحتاری نویسد وجبت من مناقبه استهار مذہب
ما قال قولا الاخذ به امام من الامثة الاعلام وقد جعل الله الحکام
اتباعه من زمانه الى هذه الايام وقد اتبعه علی مذہب كثير من الاولياء
الکوام الخ ای فی عامة بلاد الاسلام بل كثير من الاقاليم والبلاد لا يعرف
الامذہب کبلاد الروم والهند والسند وما وراء النهر و سمرقند و
قوله من زمانه الى هذه الايام فالدولة العباسية وان كان مذہبهم
مذہب جد هم فاکثر قضائهم ومشائخ اسلامها حنفية يظهر ذلك من
تصفح كتب التواريخ وكان مدة ملكهم خمسة سنة تقريبا واما الملوك
السلجوقيون و بعد هم الخوارزميون فكلهم حنفيتون وقضاة مالکهم

له والفصل ما شهدته الاعلاء قال الشعراي فی کتابه المسمى
بلاط نصف المن يقول الفقير الى الله تعالى عبد الوهاب بن
احمد بن علی الشعراي الشافعي عفا الله عنه

حالبا حقیقتہ الخ علامہ محمد طاہر حنفی^(۱) در مجمع البحاری نو لیسید ویدل علیہ ما
یستر اللہ لہ من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولہ لم یکن للہ تعالیٰ سرٌّ فیہ کما
سطر الاسلام علی تقلیدہ - ملا علی قاری ہروی در رسالہ ردّ قال نو لیسید
و اتیان ابی حنیفہ قد یماد حدیثا ففی الانز دیاد فی جمیع البلاد میعان فی بلاد
الترکوم وما وراء النہر ودلاۃ الہند والسند و اکثر اہل خراسان و
عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفاق و اظن انہم یكون
ثلثی المسلمین بل اکثر عندا المہند سین بالاتفاق مع ان السلاطین فی
کل زمان و مکان ثابتون علی مذہب النعمان فی کل عصر و دہر حضرت
امام ربانی قطب دوزانی شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ در
مکتوبات شریف خود میفرماید مثل روح اللہ مثل امام عظم کوفی است کہ ببرت
ویر و تقوی و دولت متابعت سنت در جہلیا در اجہتا و استنباط یافتہ
است کہ دیگران در فہم آن عاجز اند و مجتہدات او را بواسطہ رقت معانی
مخالف کتاب و سنت دانند و او را اصحاب الرئی پندارند کل ذلک لعدم
الوصول الی حقیقۃ علمہ و درایتہ و عدم الاطلاع علی فہمہ و دراستہ
مگر امام شافعی علیہ الرحمۃ از فقہائے او علیہ الرضوان شہدہ یافت کہ گفت الفقہاء
کلہم عیال ابی حنیفہ فی الفقہ بواسطہ ہمیں مناسبت کہ بروح اللہ وارد
تواند بود آنچه حضرت خواجہ محمد یار سار رحمہ اللہ در فصول شہ نوشتہ است
کہ حضرت عیسیٰ بعد از نزول بجدہب امام ابو حنیفہ حکم دحل خواہد کرد الغرض
علما و صلحاء اکثر امت مقلدین مذہب حنفی اند غیر مقلدین بنبت جنین فرد
کامل عالم و عامل آنچه یاوہ گوئی نامیکند و مقلدین مذہب را حکم کفر میدہند
بلکہ میگویند کہ از خواندن کتب فقہ موکافر میشود و در کتب این قوم چون الحج

(۱) محمد طاہر الفتی الہندی مات سنۃ ۹۸۶ ھـ. [۱۵۷۸ م.]

(۲) محمد یار سار الحنفی مات سنۃ ۸۲۲ ھـ. [۱۴۱۹ م.] فی المدینۃ المنورۃ

على البخيفة: وبوئے غسيلين وغيره بتصریح نوشته است معلوم نیست که این کم
 نصیبان را چه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و محترم و در حقیقت دشمنی
 او دشمنی اکثر ائمه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم را اسم مؤلف گوید عفا الله
 عنه در این اصل رابع اکثر روایات مرقومه منقول است از کتاب المجید فی
 وجوب التقليد تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سوری در
 وقت نبندی از کتاب من کبیر امام ابو حنیفه رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم
 بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شیخ موصوف و ردیبا چر کتاب
 مذکور در مناقب حضرت امام ابو حنیفه رحمه الله علیه چنین می نویسد الباب
 الاول فی ذکر شی من فضائله التي تفرد بها اجماعنا فنقول وبالله
 التوفيق مناقبه و فضائله كالحصى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى
 لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولم يشترك اجماعا من بعد
 فيها فخصرناها في عشرة انواع الاول في الاخبار والآثار المروية في مدحه
 دون من بعده الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد
 رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعده الثالث في انه روى عن
 اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعده الرابع في
 تبرزه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و
 علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من
 التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من الاصحاب العظام المجتهدين
 ما لم يتفق لاحد من بعده الثامن في انه اقل من استنبط حكم الاحكام
 واسس قواعد الاجتهاد التاسع في انه لم يقبل العطايا عن خلقه البرايا
 بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشر في وفاته و

شهدادته بسبب تورعه عن الدنيا وجاهاها أما الاول فقد اخبرني
 الصدوق الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن احمد المكي بن خازم
 قال اخبرني جدي الصدوق العلامة ابو الطير الموفق بن احمد المكي قال انا
 الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد
 الكرابيسي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصبي ثنا ابو محمد الحسن بن
 محمد ثنا ابو سهل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابني ثنا ابو القاسم يوسف بن
 طاهر البصري حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد الراعظي في رباط ابراهيم
 بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله
 المامون بن احمد بن خالد نا ابو علي بن احمد بن علي الخفي ثنا فضيل بن
 موسى الشيباني عن محمد بن عمر عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله
 تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي
 رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيامة وبه سند الخوارزمي
 عن محمد بن عمر بن علقمة بن وقاص الليثي عن ابي سلمة عن ابي هريرة
 رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي
 رجلا وفي حديث اخر في امتي رجلا اسمه النعمان كنيته
 ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي وبسند عن
 ابان بن ابي عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سيأتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى
 ابلحنيفة ليحيي دين الله سنتي على يديه وبسند عن نافع عن
 ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر
 من بعدي رجل يعرف بابي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه وبسند

عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب هو الله عنه يقول الا ابتلكم برجل من كوفان من بلد تكثر هذه ومن كوفكم هذه يكنى بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في آخر الزمان الغالب عليهم التنازع يقال لهم البناية كما هلكتم هذه بابي بكر وعمر هو الله عنهم انتهى مختصرا مؤلف كويد عفا الله عنه اگر بعض اصحاب حديث اعتراض کند گوید که رواة این احادیث مجهول الحال هستند گوئیم جمل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد و اگر گویند که این احادیث در صحاح سه نیامده اند گوئیم احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم محدود در صحاح سه نیستند قطع نظر از این احادیث حدیث ترمذی در مناقب حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است این این است عن ابهريرة رضا قال سمنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم ولما يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لو يلحقوا بنا فخر بكم قال وسلمان الفارسي فينا قال فوضع هر رسول الله صلى الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذي نفسي بيده لو كان الايمان بالثبوت للتنازع لهرجال من هؤلاء الحديث يعني من اهل الفارس و در روايت ديگر لو كان العلم بالثبوت للتنازع لهرجال من اهل فارس و معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چوں امام اعظم کسی در فارسیان صاحب علم و اجتهاد نگذشته است از آن وجه شیخ عبدالحق در لمعات مینویسد و لقد ظهر بسطة العلوم والاجتهاد في التابعين ما لم يظهر في غيرهم و تابعیت حضرت امام در نفع ثالث

سنة ثمانين وتحت مع ابي سنة ست وتسعين وانا ابن ستة عشر سنة فلما
دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال
حلقة عبد الله بن الحارث بن جبر الزهري صاحب النبي صلى الله عليه
وسلم فتقدمت فسمعت يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من تفقه في دين الله كفاه الله همة ورزقه من حيث لا يحتسب وبسند
من يحيى بن قاسم عن ابي حنيفة قال سمعت عبد الله بن ابي اذني يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كحفص قطاه بنى
الله تعالى له بيتا في الجنة وبسند ه الى ابي سعيد الجندي عن ابي حنيفة
قال سمعت داود بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لا تظهر شفاعة لايخيك فيعافيه الله ويبتليك وبسند ه عن يحيى
بن معين ان ابا حنيفة صاحب الراي سمع عائشة بنت عمر تقول قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله في الارض الجراة الاكله ولا
احرمه فهو لاء الخمسة من الصباية وامرأة من الصبايات واما من قال
بانهم سبعة من الصباية فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزني وفيه
كلام لان معقل مات في خلافة معاوية ومات معاوية في سنة ستين
وجابر بن عبد الله الانصاري وظن انه سمع منه ولم يكن سمع منه لانه
معنر واما انس بن مالك وغيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد
اشتهرت الروايات في ذلك فان انس بن مالك رضى الله عنه
مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين
فيكون عمر ابي حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق واما النوع
الاربع من مناقبه فانه قد ثبت بسند ه المتصل الى يحيى بن معين قال

سمعت علي بن مسهر يقول خرج الاعمش الى الحج فشيقة اهل الكوفة وانا
 فيهم فلما اتى القادسية ستر اوه مغموعا فقالوا في ذلك فقال علي بن مسهر
 شيعة قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة ابي حنيفة
 فقال ارجع الى مصر وسل ابا حنيفة ان يكتب لي المناسك فرجعت برسالة
 فاملا علي ثم اتيت بها الاعمش وبسته قال ثنا ابو يوسف قال لقيني
 الاعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له
 فيما يخالفه قال قال عبد الله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس
 بيع الامة لطلاقها قلت له انت حدثنا عن النبي صلى الله عليه
 وسلم انه لم يجعل بيع الامة طلاقها فقال الاعمش واين حدثت ذلك
 قال قلت له انت حدثنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت
 الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم خير بيرة فقال ابو يوسف رحمه
 الله فلو كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخيير معنى لان عائشة ^{منه} ام المؤمنين
 رضي الله تعالى عنها اشترت ما فلو كان بيعها طلاقا لما خيرها النبي صلى الله
 عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم قال محمد
 وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه
 الدقيقة وغور خواص العلوم الخفية سراها ابو حنيفة في ظلمة
 اماكنها من فهم ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو
 سراج امتي - انتهى مختصرا - واما النوع الخامس من فصائله رواية
 الكبار عنه فبسته الخوازمي الى الاستاذ الى محمد بن عبد الله بن محمد
 بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل علي
 فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمرو بن دينار فانه من شيوخ

ابي حنيفة وكبار العلماء وقد رُو عنه ونظره واشباهه كعبد الله
 بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعني البخاري روى
 عنه عباد بن العوام وهشيم وكيع وهمام بن خالد وابو معاوية
 الضرير وقد روى عنه عبد العزيز بن ابي سراد وعبد المجيد بن عبد العزيز
 ابن سراد وسفيان بن عيينة وفضيل بن هياض وداود الطائي و
 ابن جريج وعبد الله بن يزيد المقرئ روى عنه تسعة مائة حديث
 وسفيان الثوري وابن ابي ليلى وابن مبرمة روى عنه حديثا واحدا
 ومسعر بن كدام واسماعيل بن ابي خالد وشريك بن عبد الله وحمزة بن
 حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابي الجود امام القراء وشيخ
 ابي حنيفة كان يسأله ويأخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و
 كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا. انتهى مختصر. وأما النوع السادس
 من مناقبه انه تلمذ عند اربعة آلاف من شيوخ ائمة التابعين فيسند
 الخوازمي الى ابي حفص عمر بن الامام ابي بكر انه قال وقعت مناقرة
 بين اصحاب الامام الاعظم ابي حنيفة واصحاب الامام المعظم الشافعي
 ففصل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبد الله بن ابي حفص الكبير وهو
 امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدا وانشأ الشافعي كلامهم فعدوا
 فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخا فقال لهم فعدوا وانشأ ابي حنيفة
 فعدوا هم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وتسندهم الى الترمذي بن
 يقول دخل ابو حنيفة رضي الله عنه على امير المؤمنين ابي جعفر المنصور
 وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا عالم الدنيا
 اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

(١) ابو عبد الله ابو حفص الصغير محمد بن احمد توفي سنة ٢٦٤ هـ. [٨٧٨ م.]

(٢) ابو حفص الكبير احمد البخاري تلميذ محمد الشيباني توفي سنة ٢١٧ هـ. [٨٣٢ م.] في بخاري

(٣) الخليفة ابو جعفر المنصور توفي سنة ١٥٨ هـ. [٧٧٥ م.]

بن الخطاب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب على بن ابي طالب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن اصحاب عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك - واما المتنوع السابغ من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده فبسنده الى قاضي القضاة البريك عتيق بن داود اليعاني رحمه الله في ترجيح مذهبه البيهقي رحمه الله عليه على سائر المذاهب في كلام طويل فصيح الى ان قال هو امام الامة وسراج الامة ضخم للدييد السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايداه الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة ما لم يجتمع في عصر من الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذو الفقار والذراية ابويوسف^(١) يعقوب بن ابراهيم الانصارى ومنهم العالم الرباني محمد بن الحسن الشيباني ومنهم ذو النركاء الباهر زفر بن هذيل النهمي الضبيري ومنهم الفاضل^(٢) الفزيه الحسن بن زياد اللؤلؤي ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داود بن نصير الطائي ومنهم حفص بن غياث النخعي ومنهم الامام بن زكريا بن ابي نراثة ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد السعدي وغانيه بن يزيد الاودي وجبان ومندل ابنا علي وعلي بن مسهر و القاسم بن معمر واسد بن عمر والبجلي وروح ابن ابي مريم وغيرهم قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاورهم وناظرهم وحاورهم وسالهم فيسمع ما عندهم من الاجبار والاثار

ونقول

(١) محمد بن حسن الشيباني مات سنة ١٨٩ هـ. [٨٠٥ م.] في الري

(٢) وكيع بن جراح الكوفي الخفي مات سنة ١٩٨ هـ. [٨١٣ م.]

(٣) عبد الله بن المبارك مات سنة ١٨١ هـ. [٧٩٧ م.]

(٤) ابو عمرو حفص بن غياث قاضي بغداد مات سنة ١٩٤ هـ.

ويقول ما عندنا ديننا ظاهريهم شهرا او اكثر حتى يستقر احد الاقوال
فيثبتته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبتت الاصول على هذا المنهج
شورى لانه تفرد بذلك كغيره من الأئمة - والدليل على ذلك
ما اخبرني فلان عن فلان (وساق المسند) قال كنا عند وكيع ابن
الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال وكيع وكيف يقدر
ابو حنيفة ان يخطئ ومعه مثل ابى يوسف ونزف وحيد في قياسهم
اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائدة وخفص بن عياض نجاشي
ومندل ابن ابي علي في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن
يعني ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود في معرفته باللغة والفقه
وداود بن نصير بطائي وفضيل بن عياض في زهدهما ودرعهما من
كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن يخطئ لانه ان اخطاء شروا الى الحق
ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فسرهم
ان الحق فيمن خالف ابا حنيفة اقول له ما قال الفخر في الجريد اولئك
ابائى فجمعتي بمنهم واد اجعتنا بالجرير المجاسح - واما النوع الثامن من
فضائله التي لم يشارك فيها من بعده فانه اول من دون علم الشريعة و
سرقه ابوابا ثم تابعه مالك بن اشر رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم
يسبق ابا حنيفة احد لان الصحابة رعنوا الله عليهم والتابعين لهم
باحسان لم يفتخروا في علم الشريعة ابوابا بلوبة ولا كتباً مرتبة وانما كانوا
يعتمدون على قوة حفظهم فلما رافى ابو حنيفة العلم منتشراً خاف عليه
من الخلفاء سوء ان يضيقوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله
لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء

(١) داود الطائي مات سنة ١٦٥ هـ. [٧٨٢ م.]

(٢) فضيل بن عياض مات سنة ١٨٧ هـ. [٨٠٣ م.]

جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويضلون فلذلك دونه الوحيفة
فجعله ابوابا وكتباً فيبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم سائر العبادات
ثم المعاملات وهو اقل من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل
ابي حنيفة خمسمائة ألف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع
تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشقة على دقائق الفهم والحساب
ما يتعب في استخراجها العلماء الصريفة والمجاهد والمقابلة وفنون الحساب
وهو اقل من استنبط حكم الاحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل
الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس
عيال على ابي حنيفة في الفقه وبسند^(١)ه الى يحيى بن معين يقول سمعت
يحيى بن سعيد القطان يقول لا تكذب على الله تعالى ما سمعنا بحسن
من رأى ابي حنيفة وقد اخذ نايلاً لثرا قوله - انتهى مختصراً - وأما النوع
التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى كان يتعش بكمسب الحلال ويفضل
على جماعة المشايخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما
اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) الى مسعر بن كدام قال كان
الوحيفة كلما اشترى شيئاً ليعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا
اكتسب ثوباً فعل ذلك وبسند^(٢)ه الى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت
مع ابي حنيفة في طريق يعود مريضاً فآراه رجلاً من بعيد فاخترت
منه واخذ في طريق آخر فلما علموا ان ابا حنيفة بصرة فجعل وقف
فقال له ابو حنيفة لم عدت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف
درهم وقد طال الوقت وامتد ولم اقدر ان اودي فقال له
الوحيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك كله

كله انظارهم الى

واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت
انه زاهد حقيقي - واما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشارك فيها
احد من بعده انه مات مظلوماً ومجسماً ومسموماً والدليل على ذلك
ما انبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث
المصور الى ابي حنيفة وسفيان الثوري وشريك بن عبد الله
فادخلوا عليه فقال لهم ليرادكم الاخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود
فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البصرة فخذ الحق بها وقال الشريك
هذا عهدك على قضاء الكوفة فخذ الحق بها وقال لابي حنيفة هذا
عهدك على مدينتي هذه ثم قال لحاجبيه وجّه معهم اذ كما قال
فمن ابي فافترقه مائة سوط فامشرك فاحذ عهدك ومضني واما سفيان
فاخذ عهده وتركه في المنزل وهرب الى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل
العهد فضرب مائة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء
على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال
بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء
آخروا والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت
الخطيب في تاريخ بغداد من المطا عن ابي حنيفة ما يعارض ما
ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال
والخامس من حيث التفصيل - قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه - قد
اطنب المصنف اعني الخوارزمي واجاب فاحسن واجاد لكتبت تركت لقلد
لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فليد بالمسند
الكبير لا اني احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

(١) القاضي شريك النخعي مات سنة ١٧٧ هـ. [٧٩٣ م.]

(٢) الخطيب البغدادي احمد الشافعي مات سنة ٤٦٣ هـ. [١٠٧١ م.]

الخامس قال فيها ما شنع هو وغيره على ابي حنيفة رضي الله عنه انه لا يعمل
بالتجبر واذا قيل بالرأي وهذا قول من لا يعرف شيئاً من الفقه ومن شتم
رايهم وانصف اعترف ان ابا حنيفة رضي الله عنه اعلم الناس بالاخبار واتباع
الاتار والدليل على بطلان ما قاله من وجه ثلاثة نحد ها ان ابا حنيفة
رضي الله عنه يرى المراسيل حجة ويقدر بها على القياس خلافاً للشافعي
رضي الله عنه والثاني ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو
الذي يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس المتأثر
وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه
وهو ان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية
والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد.
وبالحقيقة واصحابه رحمهم الله قالوا بان قياس الشبه والاختالة باطل و
اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زيد الكبير بان
قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رضي الله عنه بان انواع
الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيراً ومن ذلك قولهم
الخل ما لمع لاسي القنطرة على جسمها فلا يزال النجاسة كالدهن وان لم
يكن ذلك مؤثراً فجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصفة
وبالحقيقة رضي الله عنه جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في انزلة النجاسة من
الترقيق بالمجاورة والشيوع بالذلك والتقاطر والزوال بالعصر ولذلك
امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رضي الله عنه لا يستعمل الانواع اذ نوعين من
القياس والشافعي رضي الله عنه يستعمل الانواع اربعة ويراهما حجة ويقول الخطيب
وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا

نهاي المسألة

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الحق فمن عرف مأخذ ابي حنيفة رحمه
 واصحابه عرف بطلان ما قاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة
 قال القهقهة في الصلوة ناقصة لحديث الاعرجي الذي وقع في البركة
 فضحك بعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا من قهقهه منكرو فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان
 ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك قياس القهقهة في الصلوة على غير
 الصلوة خلافا للشافعي فانه اخذ بالقياس وقال ابو حنيفة يجوز ^{صوت} الزوال
 ببنيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الحق وان كان ضعيفا فقد اخذ
 به ابو حنيفة وترك به قياس النبذة على سائر الاشارة خلافا للشافعي
 فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة يقدّم الاجادith الضعيفة
 على القياس ولكن راي الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة ^{بعض} العمل
 الاجادith التي اخذها الشافعي في وطنه تركها بالقياس ولم يعلموا
 انه انما تركها لاجادith اصح منها فتمها قوله عليه السلام اذ ابلغ المساء
 قلتين لم يحل خبثا تركه ابو حنيفة لانه ليس في الصحيحين ولا في القلة ام
 مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان
 البخاري ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ثم
 يتوضاء منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هاني انها
 كرعت ان يتوضاء بالماء الذي يبلى فيه شئ تركه ابو حنيفة لان
 ام هاني روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا الحديث
 الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه وهو حديث ام عطية قالت
 فويت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها

بسد راجع في الاخيرة كافوراً فلهذا الحديث الصحيح قال ابو حنيفة
 بان اسم الماء المطلق اذا نزل باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور و
 الاشنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي ومثلهما
 احاديث ورويت في عدم جواز الوضوء بفصل وضوء المرأة ليس شئ منها
 في الصحاح تركوا العمل بهذا الحديث الصحيح الذي ذكره الترمذي في جامع
 وهو حديث ميمونة قالت اجتنب لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاغتسلت في جفنة ففصلت فصلته فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ليغتسل منها قلت بنى اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جناية ولا
 يجنبه شئ فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذي رحمه الله هذا حديث
 حسن صحيح فلهذا اقال ابو حنيفة رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض
 اصحاب الحديث - ومنها الاحاديث العامة التي ورويت في نجاسة الماء
 بموت الحيوان تركها ابو حنيفة في موت ما ليس لدم سائل كالبلع والذباب
 والنمل نا يبرو العقارب للحديث الخاص الذي اخرجه البخاري في صحيحه
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم
 فليغسله كله ثم ليطرحه فان في احد جناحه شفاء وفي الاخر داء ومنها
 العمومات التي ورويت في الميتة تركها ابو حنيفة في جواز دباغ جلد
 خاصة للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه وهو حديث ابن
 عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا
 استنفعتم بها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال اتأخروا عنها
 فلهذا اقال يظهر جلد ها بالدباغ خلافا للجماعة - ومنها هذه
 العمومات الواردة في الميتة ايضا تركها ابو حنيفة رحمه الله بهذا الحديث

الصحيح وهو قوله انها حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها وقربنها ومرفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومثما احاديث وردت في هذا وجوب غسل المتى وجواز القرص والفرك فظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث قال بجاسة المتى ولم يتركها بل عل بها فقال يجرى الفرك في اليابس ويجب غسل السرط للحدِيث الصحيح الذي اتفق الشيطان على اضراره وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرني عائشة رضي الله عنها انها كانت تغسل المتى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلي وانا انظر الى البقع في ثوبه من اثر الغسل فلهذا اقال انه نجس خلافا للشافعي ومثما حديث ابن عمر بقت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه وسلم على حاجبة مستقبل القبلة مستدير الشام فظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به بل قال ابو حنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضي حاجته فلما ابتدء في قضائها استدبر القبلة جميعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي اتفق الشيطان على اضراره وهو حديث ابي ايوب ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا وغيروا فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة في قضاء الحاجة في العمارة والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث ومثما الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم تضاء ثلاثا ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم يترك اداء المسح مستحبا و ابو حنيفة رحمه الله قال الموضوع هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس ^{موضوعا} ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث علي رضي الله عنه انه حكى موضوع رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه انه

سمر برأيه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي
وردت في تعجيل المغرب وكراهة تأخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل
بها حيث قال للمغرب وقتان كساثر الصلوات و ابو حنيفة يقول يكره تأخيرها
لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التأخير على انه ليس له وقت جواز الاداء
كتأخير العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اذاه قبل غيبوبة
الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال اذا قدم العشاء فابدأ به قبل ان تصلوا صلاة المغرب ولا
تعبوا عن عشاكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها
الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اهل الوقت فظنوا ان
ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار فضل وانما جهر ابو حنيفة بينهما
لاحتمالها وبين الحديث الصحيح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه قال اصبحي بالصبح فانه اعظم الاجر قال الترمذي هذا حديث
حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعاً بينه وبين الحديث الآخر
الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان اخر الوقت ايضا رقتها
واما قوله اهل الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات
اشارة اليها ابن الجوزي في كتاب التحقيق ولم يصح بكونه موضوعاً وقد صرح به
غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلوة الوسطى صلاة الجهر فظنوا
ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابو حنيفة
موجب الحديث الصحيح الذي اخرجه الشيخان عن علي رضي الله تعالى
عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملأ الله قلوبهم
دقيورهم ناراً كما شغلوا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس

فلهذا

لهذا اسفر ١٠١

(٢) ابن الجوزي عبد الرحمن مات سنة ٥٩٧ هـ. [١٢٠١ م.] في بغداد.

فلهذا قال الوسطى صلاة العصر خلا فاللشافعي فانه قال الفجر ومنها الاتحاد
 التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا ان ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل
 بها لانها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما عن
 بعض الصحابة فقد صح عنه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي
 بن عمر الدارقطني حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وادرج فيه
 احاديث موضوعة فانكر عليه ذلك المحدثون وروهة عن قوس واحد فلما
 قدم مصر قال له بعض المالكية انا شذك الله الذي لا اله الا هو هل
 صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية فقال
 لا فلهذا لم يعمل بها ابو حنيفة وانما عمل بالمحدث الصحيح الذي خرجه
 الشيخان عن ابن بن مارك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وخلف ابي بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون ببسم الله الرحمن الرحيم
 وفي لفظ فكانوا لا يستفتحون القراءة ببسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال
 رحمه الله لا يجهر خلا فاللشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة
 غير قوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرأ فيها
 بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث
 قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرأ غير هذا
 لم يعملوا انما عمل بها ابو حنيفة وانما جمع بين الكل ابو حنيفة لانه قال
 الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا
 فهو عاص وصلوة ناقصة غير تامة وان كان تركها ناسيا يجزئ سجد
 اسهمو وقال لا صلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطل بترك
 الفاتحة للمحدث الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول واتفق الشيخان على

اخراج ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المسئ للصلوة فارتفعها كلها
فقال كبرتم اكثر ما يتيسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب
الله تعالى حيث قال فاقرؤا ما يتيسر من القرآن فلهذا اقال لا تبطل
الصلوة بتركها خلا فالشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس
رضي الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة
انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضي الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عبيد
الترمذي اصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد
حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه الكثر اهل العلم من الصحابة
والتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلاة فليبن
على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به
فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتحرى الصواب
علا بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيوخ في صحيحهما عن النبي صلى الله
عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاة فليترك الصواب خلا فالشافعي رحمه الله
ومنها الاحاديث التي وردت في القنوت في صلوة الفجر ظنوا ان ابا
حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل
عليه ما اخرج الشيوخ في الصحيحين عن انس بن مالك قال قلت رسول
الله صلى الله عليه وسلم في الفجر ثم رايد عوا على ايام من العرب ثم
تركها ومنها الجمومات الواردة في صلاة الجنازة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله
خالفها برأيه حيث كره صلوة الجنازة في الاوقات المذكورة الثلاثة وانما
لخصتها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذي اخرج مسلم في صحيحه عن
عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان فيها نار رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان نصلي فيهن وان تقبر فيهن موتانا - ومنها قوله عليه السلام عفوت
عن امتي عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل
برأيه واما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرج به الشيخان البخاري
ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل يطهاها
تغفراً ثم لم يمنع حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فهي لذلك ستر فلذا
قال في الخيل زكاة خلافاً للشافعي ومنها قوله عليه السلام افطر الحاجم
المجروح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم
معناه وتأويله فعمل بمعناه والمجامة لا تقطر للحديث الصحيح الذي اخرج به
الترمذي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احبهم وهو صائم
قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذي اوردته مسلم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه
حيث قال القرآن افضل واما رجع ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي
اخرجه الشيخان في الصحيحين عن النبي قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمرة ومنها قوله عليه السلام لا ينكح المحرم
لا ينكح ولا يخطب الفرح مسلم باخرجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به
بالقياس واما عمل ابو حنيفة بالحديث الذي اتفقوا على صحته واخرجاه
في صحيحيهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج
ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفعة فيما لم يقسم ظنوا ان
ابا حنيفة تركه بالقياس واما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق
الشيخان على اخرجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجارح يسبقه
ومنها العروم الواردة في الحديث على نوازل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالتقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث
الصحيح ولكن اصوم وافطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني
ومنها العمومات الواردة في اشتراط الولي في النكاح نحو قوله عليه السلام
لا نكاح الا بولي ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالتقياس حيث قال
بانه يصح النكاح بغير ولي في البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح
الخاص الذي اخبر به الترمذي في جامعه ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذا
صامتا وبالحدوث الصحيح الذي رواه البخاري ان خنساء زوجها
ابوها وهي كارهة وكانت ثيباً فزوج النبي صلى الله عليه وسلم نكاحها
فلهذا قال ابو حنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن
خلافاً للشافعي رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشتراط التسمية
في النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالتقياس وانما عمل ابو حنيفة
بالحديث الصحيح الذي رواه الترمذي في جامعه ان امرأة انت عبد الله
بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يعرف من لها صديقاً قال
يدخل بها فقال عبد الله ارى لها مثل صداق نسائك ولها الميراث
وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي ان النبي صلى الله
عليه وسلم قضى في تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به
عبد الله قال الترمذي هذا حديث صحيح فلهذا قال ابو حنيفة
رحمه الله يصح النكاح خلافاً للشافعي رحمه الله ومنها العمومات الواردة
في اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالتقياس حيث
قال بمحنة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح

اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عمر تطلق امرأته في
حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال مرة
فليراجعها ثم يسكنها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم
ان شاء اسكنها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي
امر الله تعالى ان يطلق لها النساء وشمها جريان القصاص في كس
السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ~~ابا حنيفة~~ رحمه الله قال لا يقا
واما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرجه البخاري في صحيحه
وهو حديث انس ان الربيع بنت النضر عمته لطمت جارية فكسرت
سنتها فغضوا عليه هم الارش فابوا اذا عرضوا عليه هم الغضوا فابوا النبي
صلى الله عليه وسلم فامرهم بالقصاص الحديث بطوله - ومنها العمومات
الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة من عمل به اهل بالقياس حيث
قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العيان خلافا
للشافعي رحمه الله واما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه
الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولا في بعض مقار في رسول
الله صلى الله عليه وسلم فانكره رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل
النساء والصبيان قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات
الواردة في اباحتها صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بسل
بالقياس حيث قال بانه لا يؤكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا
للشافعي رحمه الله في احد قوله واما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث
الصحيح الذي اخرجه الشيخان ان عدي بن حاتم سأل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا

اكل فلا تأكل فاغماصك على نفسه ومنهها الرد على ذوى السهام
 الأعلى الزوج والنزوجة وعند الشافعي رحمه الله يوضع في بيت المال
 ظنوا ان ابو حنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس وانما اعتمد ابو حنيفة
 بالحديث الصحيح الذي اخرجه البخارى ومسلم وهو حديث ابى هريرة
 رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين
 امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بغرة عبد اوامة ثم توفيت المرأة التي
 قضى لها بالغرة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينهما
 وزوجها وان العقل على عصبتها واحاديث آخر اخرجه مسلم في
 صحيحه فغلغل بهذا كله ان الذى قاله الخطيب وغيره ان ابو حنيفة كان
 يعمل بالقياس والرواى دون الاخبار بهت واقتراء وهو صاحب برآء وانما
 يعملون بالقياس عند عدم الحديث وكذلك جميع المجتهدين رضوان الله
 عليهم اجمعين - انتهى ما قاله الخازنى رحمه الله - مؤلف كوفي عفا الله عنه
 اگرچه در اين اصل رابع سخن بطول کشيد اما برائى برادران اخاف از
 فوائدهاى نيست که اکثر کم علمان الحديث غير مقلدين همين وظيفه و در زبان
 دارند که امام ابو حنيفة قياسي و راي خود را بر حديث مقدم ميکنند معاذ الله
 من ذلك که امام ابو حنيفة قياسي خود را بر قول صحابي هم مقدم نميکنند چنانچه
 مشهور است که خليفه منصور بطرف امام اعظم رحمه الله نوشت که من شنيدم
 که تو قياسي خود بر حديث مقدم ميکنى امام در جواب نوشت ليس الامر كما
 بلغك يا امير المؤمنين انما اعمل اولاً بكتاب الله ثم بسنة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم اقضيه ابى بكد وعمر وعثمان وعلى ثم اقضيه بقية
 الصحابة رضى الله عنهم ثم اقيس بعد ذلك - وبان سخن محض از تعصب

و تحسب نسبت امام عظمی رضی اللہ عنہ نزد جهل و حجت میگیرند و بعض مواضع است که
نکر آنها بغور رأی حضرت امام نمیرسد و بدقائق استنباطات خدا داد او و رحمه الله تعالی
نمیتوانند رسید زیرا که ابتداء عروج این جماعه تا صحاح سه است و زمانه صحاح
سه بعد از زمانه حضرت امام عظمی است رحمه الله تعالی بقدر صد سال زیاده کم پس
اگر کدام حدیثی در زمانه صحاب صحاح ضعیف باشد از ان لازم نمی آید که همان
حدیث در زمانه امام عظمی هم ضعیف باشد بجهت احتمال آنکه طریان ضعیف آن
حدیث از سبب رواة مستأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت
شیخ عبدالحق محدث دہلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شیخ عبدالحق
اول کسی است بعد خیر القرون خلط و ملط در آرائے عالم بموم پیدا شد و زمان
رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نیگرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک
رسول این مأمون برای جیه بود

خاتمته در اهل رساله تحریر یافته که در میان دو فرقه اندوای حقیقی که خود را
ابودریث میگویند و مقلدین مذاهب اشرکین و کفار و مباح المال و الدم میدانند
چون نجدیان و بعضی افراد و بیابان هند و بنام حضرت امام ابوحنیفه رحمة الله
علیه سخت توهم و طعن و لعن در کتب خودی نویسد چون ابو القاسم بناری
نوشتم که کتابی تسمی به البحر علی ابیحنیفه تألیف کرده است در آن مینویسد که او
یعنی ابوحنیفه قرآن و حدیث نخوانده بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقاً نمیدانست
و او مانند شیخ چلی خیالات داشت و از او یک حجاج بهتر است و فقه او فقه
بے علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم باو نرسید
و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیه و جهیمه زندیق
بود و مرجیه از اسلام خارج اند و احقیان هم از اسلام خارج اند و ابیشرک

و کما یومض علی وجهه فی حقیرنا و غیر محققین تعلیمات و غیر محققین سببها در هند مبتنی بر ادعای تئوریک است که از آن شیخ مذکور اند و حقیر هم همینهاست که

قائم کرد لهذا و مشرک شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود
 و نه در او شروط اجتهاد موجود بود و او قرن الشیطان است و ادبانی است و از
 او هیچکس در مسلمانان زیاده رذیل و مخوس نگذشته. باطیل و با بیه نقل از البحر علی
 ابی حنیفه طبع سعید المطابع بنارس ۱۳۳۰ و چون عبد الجلیل سامردی که کتابی بنام
 بوی غلیلین در ۱۳۱۹ طبع کرده و در آن هم دادگستاری داده است و با فو دیگر
 متقدمان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبد الهادی و مقتدایان
 متأخرین اینها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسماعیل دہلوی و صدیق حسن خان
 بھوپالی و غیر هم اینجمله به نسبت فقه امام ابو حنیفه چیزی نوشته که ذکر آنها نهایت
 تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند بگویم که کرمه انوار
 من اتخذ الله هواه و اصله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل
 علی بصره عشاوة فمن يهد به من بعد الله کیست گمراه که او تعالی راه براه
 راست آورد اما سوال در اینجا از فرق ثانیه و با بیه که خود را در لباس حقیقت
 پوشانیده عوام و کم علمان را از راهی بر ندانند و این را پر سیم که راست بگویند که آیا
 شما این عقائد و اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر
 نیک و مستحسن دانید پس بحکم حدیث المؤمن مع من احب شما نیز جزو لا
 ینفک آنها می باشید و دعوی حقیقت شما این بتناق است پس آیا شما فقیر
 کفار که در ادل رساله تحریر یافته است بر شما این هو بهر راست و صادق می آیند
 و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناجائز میدانید پس قسم به ذات پروردگار
 شما را داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شما این که کدام کتابی
 کدام رساله کدام تحریری در ردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است نشان
 چیست و منتفیست کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت میسانی

شمایان چه مقدار است۔ از جماعت اولی کہ مقلدین را خطابہائے شرک و کفر و غیرہ میدہند سوال است کہ شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسماعیل دہلوی و صدیق حسن خان بھوپالی بی کشیدہ یا اگر میکنید شمایان ہم مقلدین ثابت گشتہ فرق ما و شما اینست کہ مایان مقلدین امام ابوحنیفہ و شمایان مقلدین شوکانی و غیرہ نسبتی کہ از شرک کفر و بدعت بجا آید مقلدین مذہب میکنید بر شمایان ہم راست می آید و اگر پیروی آنها نمیکنید پس چنانچہ الجرح علی ابیحنیفہ و غیرہ منوید کہ ام جرحی ہم بر آنها نوشته اید یا نہ اگر نوشته اید کدام است و اگر نہ باعث شصیت و اگر گویند کہ مایان پیروی احادیث رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم میکنیم پس در اینجا سوال اینست کہ آیا شمایان را صحبت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام حاصل شدہ است و بخوش خود از حضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم احادیث شنیدہ اید یا نہ اگر شق اول است ثابت کن صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکہ کہ رسانید اگر گویند کہ احادیث مایا ترا مصنفین کتب احادیث چوں صحاح ستہ و غیرہم رسانید پس سوال نیست کہ اصحاب صحاح و غیرہم از روایانی کہ نقل احادیث میکنند معتدین و موثقین بودند یا نہ اگر موثقین بودند بر قول و روایت آنها عمل کردہ خطا است و اگر موثقین بودند کدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکہ بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و ابو عیسیٰ ترمذی و یحییٰ بن یعین و حاکم و ابن جوزی و امام سیوطی و غیرہ ہم آنها را معتدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد للہ شہما روشن دل باشد کہ این عین تقلید شخصی است کہ معنای تقلید قبول کردن قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس کہ برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کردہ و تراشیدہ خود شمایان پیش می آید کہ تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است

(۱) الحاکم محمد النیشابوری مات سنة ۴۰۵ هـ۔ [۱۰۱۴ م.]

(۲) یحییٰ بن یعین مات سنة ۲۳۲ هـ۔ [۸۴۶ م.] فی المدینة المنورة

آنرا علاج چسبیت در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثه میکنم گوش
 بهوش بشنو حدیث اول حدیث افراق الامه است در صحیح ترمذی بروایت
 عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لياثين على
 امتي ما اتى على بني اسرائيل حذ والنفل بالنفل حتى ان كان منهم من
 اتى الله علانية لكان في امتي من يصنع ذلك وان بني اسرائيل تفرقت
 على ثنتين وسبعين ملة تفرق امتي على ثلاث وسبعين ملة كلهم
 في النار الا امته واحدا قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه اصحابي
 وفي رواية احمد والبيهقي داود عن معاوية ثنتان وسبعون في النار واحدة
 في الجنة وهي الجماعة وانه سيخرج في امتي اقام تتجاري بهم تلك الاهواء كما
 تتجاري الكلب بصاحبه لا يبق من عرق ولا مفضل الا دخلته اين حدیث
 شریف جنگ هفتاد و دو دولت را صلح نهاد رسول مقبول آیه کریمه و اینطبق
 عن الهوى ان هو الا وحى يوحى زيت بخش كلام مبارك اوست فرموده است که
 امت من چون بنی اسرائیل بر هفتاد سه ملة متفرق خواهند شد از ان جمله
 هفتاد و دو فرقه با تش دوزخ بروند مگر یکى اصحاب عرض کردند که اے
 پیغمبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که ناجیه باشد فرموده آنانکه بروند بران
 که من و اصحاب من بر آن راهیم سوال آیا این هفتاد و دو فرقه در امت
 دعوتند یا در امت اجابت گوئیم که در امت اجابت است که در حدیث
 لفظ امتی مکرر آمده است و علی زائغه که اهل قبله نیستند آنها را امته انصره
 گفته نمی شود و علماء علم کلام هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمرده اند و ثابت
 کرده اند که فرقه ناجیه همین سرقه اهل النته و الجماعه است که مقلید مذاهب
 اربعه اند در اینجا سوالی بس عظیم و سخت پیچیده در میان امت و آن

اینست که جمله طوائف مهتاد و سه فرقه کلمه گو هستند و هر کدامی از اینها همین حدیث
 شریف را قبول دارند سوال اینست که هر یکی از این مهتاد و سه فرقه دعوی این
 میکنند که فرقه ناجیه بنم و ما انا علیه و اصحابی در حق من راست است حالا
 کدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و ائمن شده فیصله حق کند و اگر
 کسی فیصله هم نکند کدام فرقه باشد که خلاف مقصود خود آن فیصله را قبول کند
 پس مایان اهل سنت و الجماعه علاجی دیگر ندانسته همان رسول مقبول اصله
 علیه و سلم این قبول کردیم که او را مومن از زنیغ و باطل یافیمم بالتجا و ازاری
 عرض کردیم که اے رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم تو فیصله این مهم
 بفرما دیدیم که بفضل خدا هم در این حدیث فیصله پیدا شد و آن جمله و بی
 الجماعه است بر دایه ابو داود و احمد و لفظ جماعه در نام اهل سنت و الجماعه موجود
 است و مراد از جماعه کثرت افراد امت است و کثرت افراد اهل سنت به نسبت و
 مقابله هر فرقه ازین فرق مهتاد و دو بدیسی است اگر کسی را باور نشود آدم شری
 عالم را که بحکم حکام وقت فیصل میشود پیش نظر بند تاحق حق شود و باطل باطل
 گردد بلکه افراد اهل سنت و الجماعه که پابند و مقلیدند از ارباعه اند اگر بمقابل
 جمله مهتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم بفضل الهی زیاده هستند اگر کسی گوید که مراد از
 جماعه در حدیث کسانی اند که بر راه صواب باشند گو تعداد افراد کم باشد چنانچه
 بعضی محروین را همین گمان است گوئیم که فیصله این قصه باز هم رسول مقبول
 صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد از لفظ جماعه کثرت افراد
 است و آن این است عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجتمع امتی او قال امه محمد علی صلا
 و ید الله علی الجماعه و من شد شد فی النار و اه الترمذی و عن

ابی بصرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربی ان لا یجتمع آتی
 علی غللة فاعطا ینہا رواہ الطبرانی وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فمات مات میتة جاهلیة رواہ البخاری
 بازیم اگر کسی گوید در این احادیث تشریف اگر چه لفظ اجتماع ائمه و لفظ جماعة آمده
 است اما بازیم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم وعن ابن عمر رضی الله عنہما
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من
 شد شد فی النار رواہ ابن ماجہ وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان الشیطان ذنب الانسان کذنب الغنم یاخذ
 الشاة القاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامۃ رواہ احمد
 وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة
 شبوا فقد خلع ربة الاسلام عن عقد رواہ احمد والوداؤد ومشکوۃ تشریف
 لفظ سواد اعظم وعامه تصریح است بکثرت افراد و کثرت افراد در مقابلہ جمیع
 فرق اہل قبلہ مراہل السنۃ والجماعۃ ومقلدین مذاہب اربعہ را است پس
 ثابت شد کہ فرقہ ناجیه ہم فرقہ اہل السنۃ والجماعۃ است بحدیث دوم
 مروی است از حضرت عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان الاسلام بدائع یبأ و سنیو و غریباً کما بدئ فطونی للغرباء
 ترمذی فی باب ما جاء ان الاسلام بدائع غریباً ص غریب در صطلح عرب
 مسافر و تنہا را گویند یعنی دین اسلام را بدائع ضعیف بود و از ضعف رفتی
 بقوت کرد تا کہ رسید بحد کمال قوت بعد از ان رو بنزدک کرد تا کہ رسید در این
 زمان بحد کمال ضعف و ہنوز تنزل او یوماً فیوماً در زیادت است و این صفت
 نیست در تمامی اہل قبلہ مگر اہل السنۃ والجماعۃ را زیرا کہ معلوم و مشاہد ہر فریق ہم

است که تمامی فرق زائعه چون شیعه و خارجی و بابیه و غیره در این
 زمان یوآفیو ما در ترقی است اگر کسی را شک آید آدم شماری ده سال سابق را با
 آدم شماری حال مقابله کند و بیند که فرق زائعه چه مقدار سال بسال زیاده میکنند
 و این زیاده از کجای آید از افراد اهل سنت و الجماعة کم میشوند و سبب اخراج عوام از
 تقلید و خویش در فرق زائعه معلوم است که در آن طرق پابندی اکثر محارم
 شرعی نیست هر کس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هر چه خواهد آن کند و
 نفوس اماده این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند از آن وجهی
 تقلید از گردن بای خود انداخته لاندی اختیار میکنند و مطابق خواست نفوس
 خود بلا لومته لائم و ادقش پروری داده و خود را در مقتضیات نفوس باخیر میسازند
 پس ازین حدیث شریف معلوم شد که اسلام حقیقی همین جماعت اهل سنت و
 الجماعة مقلدین مذاهب اربعه است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد که
 غربت بر ترقی رسید و باز از ترقی رو بغربت نهاد و فالج شد علی ذلك انما شد
 انما لیه راجعون اگر کسی گوید که در حدیث شریف لفظ اسلام است اسلام
 در مقابل کفر مشتمل میشود پس معنائی حدیث چنان باشد که اقتدار و حکومت اسلام از
 ضعف بقوت رسید و از قوت باز رجوع بضعف خواهند نمود گوئیم آن حاکمان
 ذوی الاقدار اسلامیه که بودند آید بابیه غیر مقلدین بودند آیا شیعه و فخری بودند آیا
 مرزائی و نجدی بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدین یک از مذاهب اربعه بودند پس
 ضعف آنها در مقابل کفار باز هم ضعف جماعت مقلدین شد حدیث سوم عن النبی
 رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم متى قیام الساعة فقال النبی صلی الله علیه وسلم
 الی الصلوة فلما قضی صلوته قال این السائل عن قیام الساعة فقال الرجل

نه
دادنه
سنگ

انا یا رسول الله قال ما اعدت لها قال یا رسول الله ما اعدت لها کثیرا صلو
 ولا صوم الا انی احب الله ورسوله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء
 مع من احب وانت مع من احببت فما رايت فرح السالمین بعد الاسلام فرحهم
 بنها هذا حدیث صحیح ترمذی ص ۳۳۳ مقتضوا حدیث شریف آنکه هر که در
 دنیا کسی را محبوب دارد و عقوبت بهمه او و در صف او و در درجه او خواهد بود پس کسانی
 که دعوی حقیقت میکنند و با نجریان محبت قلبی دارند و اطفال شنیع آنها را
 مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اهل حرمین و تنگنات الله و تخریب عمارت
 یرا و لقب غازی و موصدا کامل و عظمت السلطان می نهند و تولای آنها
 میکنند پس حکم هم حدیث شریف حکم کریمه و من یتولهم منکوفانه منهم
 این کلمه گویان خفتی نما در روز قیامت در صف آنها و در درجه آنها خواهند بود
 پس به دعوی حقیقت آنها کسی فریفته نشود که اینها عقیده عین آنها اند
 ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت
 الوهاب اللهم ارزقنا حبک و حب من یحبک و حب عمل صالح یقرربنا الی
 حبک و حب عبد صالح ید لنا الی حبک و ارزقنا اطاعتک و اطاعة
 رسولک و اطاعة عبادک الصالحین فقد قلت و قولک حق و من یطعم الله
 و المرسلین فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء
 و الصالحین و حسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله و کفی بالله علما و لیکن هذا
 آخر ما اردنا تحریریه فی هذا المقام و صلی الله علی سیدنا محمد و آل و صحبائه بارک سلیم
 و کان الفراغ من تحریر الرسالة صفحۃ الاثنین الثامن عشر من شهر جمادی الاولی
 المنسلکة فی شهر سنة ست و اربعین بعد الالف و ثلاثمائة و انا الفقیر الی الله
 محمد حسن الخرجی الفاروقی اللهم استم لنا و لمن نظر فیها بعین الاقباب الخیر السعادت باذن الجبروت العزیز

۱۹۲۸

تمت بالخیر

تألیف ۱۳۴۶

تقرئ حضرت علامة العصر رأس العلماء مولانا عبد الباقي صانقاني
بلاد سندھ و بلوچستان سجادہ نشین درگاہ عالی حضرت مفتی دیار سندھ
استاذ الآفاق علامہ مولانا محمد عبد الغفور الہامی فی علیہ الرحمۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى الله واصحابه
الذين هم المرصون عنده. اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة
بالاصول الاربع في ترجيد الوهابية التي ضمنها الجهر المقام والبحر المطهر
حافظ آيات القرآن يا شراح احاديث رسول الرحمن - المقتدى في مذهب
الامام النعمان - حضرة سيدي ومولائي الحاج محمد حسن جان لازالت
شعبي افاضة ساطعة - ويدرر افادة لامعة - فوجدتها بحمد الله
حادثة على حقيقتات انيقة - وشاملة على تدقيقات رشيدة ماسمعتها
الاذان ولا رأيتها الاعين ولا خطرت على قلب بشر - مشيدة بالدلائل
الساطعة ومؤيدة بالبحر القاطعة نافعة نفعا جادا - وفاخرة قلوبا غلفا و
اعينا عموما واذا ناضما ولا ريب في انها ماء زمزم يشربونه بنيل
الشفاء من كان قلوبهم غلفا - وتنكشف افئدتهم بها انكشافا
يقتربهم الى الله زلفا - وماء الحيات يحيي به صدد ورا موق - وكل الجواهر
يبصر به عيون اهل العنى - فلهذا درس مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و
حقيقتات كافية - فباليت شعري هذا الكتاب ينطق عليكم بالحق والصواب -
ولعمري ان هذا هو القول الفصيل في الباب وفصل الخطاب - فمن اعز من
بعد هذا الحق وكان من مرض القلب غلبا فاقه في شأنه قوله تعالى
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا - واخره عونا ان الحمد
لله رب العالمين وسلام على جميع عباده الله الصالحين خصوصا على سيدينا
وشفيئنا خاتم النبيين وعلى الله واصحابه اجمعين -

انا الفقير عبد الباقي الهاماني

عفا الله عنه

سترگون افتادند و خالقیت او تعالی شان را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور
 کردند همچنین در بیان نیز در توحید اسلامی تصدیق و تقریط و تحریف نموده تعظیم غیر
 الله را اگر چه در حد اجازت شرعی محمد و ولوده بهشت منافی توحیده و مرادف
 شرک و کفر دانستند کما صرحوا به فی کتبه المولفة فی ذکر التوحید النجدي - بعد از
 شکر باری تعالی بجا آورده می شود که در این زمان سادات اقران ذات ملک صفات
 حجة الخلف بقیة السلف رأس المشايخ الکرام ورثت العلماء العظام مولانا و مقتدا
 حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فائز فی مجددی سجاده نشین دیگاہ شدہ سائندہ
 زیدت برکاتہ و فیوضاتہ در تردید احوال و بیان کتابی سخی بہ الاصول الاربعہ
 فی تردید الوجودیہ تالیف نموده مسلمانان عالم را از شرین طائفہ مفسدہ نجات
 بخشیدہ است فیادروایہا الطلاب الی مطالعتہ ہذا الکتاب فانہ عظیم النظیر فی
 ہذا الباب مشتمل علی الحق و الصواب - وانا الفقیر محمد حسن الکتاباری عفا عنہ الباری
 حیث من علی كافة المسلمين بما يفيد حفظ عقائدہم و اذعانہم بحیان و اشروع المتہودین
 من ارباب المذہب الباطلۃ بذهب متابع ایمانہم و شفی من غلیل العقائد المیثۃ
 من کان علی شفا - وادفع من مراسم الدین ما قد تغیر و عفا - و لیس ہذا سبب
 مستثناة استثنایہا المؤلف المحبر الخیر بر بل احقاق الحق و ابطال الباطل سنة قدوة
 فی بیت ہذا الشیخ الکبیر مستمرة فیہم عن الاکارالی الاصاغر یرویہا الاخلاف
 عن اسلاف العشائر کیف لا ہو من نسل من هو الفارق بین الحق و الباطل صبا
 الدرة و الاحساب - الذی وضع الله الحق علی لسانہ و جعل رأیہ موافقا للوحی و
 الکتاب و من ادلا من هو الامام المرتبانی و المجدد للالف الثانی رحمۃ الله علیہ
 الذی صنف کتابہ المسمی بتحقیق النبوة حین رأى بعض متغلبۃ زمانہ عذب
 کثیرا من علماء الاسلام بقصد یدات و تعدیبات لا یناسب ذکرہا لمرسوخہم
 فی متابعة المشرک و اذعان المرسل و بلع الامرالی ان یحجم المقصر یحی باسم خاتم
 الانبیاء علیہ الصلوٰۃ و السلام فی مجلسہ و منع ذبح البقرہ و هو من اجل شعائر
 الاسلام فی الهند و خرب المساجد مقابر اهل الاسلام و عظم معابد الکفار
 و مر سوماتہم و عباداتہم و صنف کتابہ فی التردید علی الرافض حین رأى
 فتنہم قد فشت فی الهند و کناہم بالخلف الصالح من اتم بسمات آیاتہ
 اتصف بصفت کبرانیہ لیکون انصاف بتلك الصفات علی صحة انتسابہ
 برہاناکبیر - و من لم یصف فکانہ لریات بما ینکون علی ما ادعاه سلطانا

نصیرا۔ فیافاض الحجود یا غایۃ کل مقصود آفص علینا من برکات هذا
 الشیخ المؤلف واجزه عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی غناءه و یجازی ثناءه
 من جمیل الثناء والنصالح الدلاء واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین واصلوا
 والسلام علی سید المرسلین وعلی آل وصحبہ اجمعین لکنته الفقیر محمد قاسم
 المتوطن فی بلدہ کرطھی یاسین ضلع مکلہر سندھ

تقریظ جناب قیوۃ السالکین علامہ مخدوم بصر اللہ صاحب سیوستانی

بسم الله الرحمن الرحيم ۞ الله تعالى دسر مولانا المؤلف الشیخ الکامل۔ والعالم العا
 المشتهر فی المشارق والمغرب۔ صاحب المقامات العلیة والمناقب۔ حیث یفاد بعبارة

بسم الله الرحمن الرحيم الشیخ محمد

مخدوم فیاض علی سولہ الکریم وعلی آل وصحبہ اجمعین۔ اما بعد پس چونکہ دستور قریش کہ قبل
 شروع کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازویاد بصیرت ناظرین ذکر کردہ می شود بنابر آن
 نبی از حالات بابرکات حضرت مؤلف این کتاب درج کردہ می آید والله الموفق والمعين
 مخفی نماید حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جہان صاحب قبلہ
 سجادہ نشین درگاہ شہ سائینداد مظلہ العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قبلہ الوقت
 غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی می باشد۔ درخاندان عالی
 سلسلہ فیض وبرکات وعلوم ظاہری وباطنی اباعن جد سلسلہ دستوارت جاری است بتایخ
 ویشوال شہ ۱۲۰۶ھ حضرت مولانا المؤلف در دارالرشاد قدس روفی اذ در عالم وجود گشتند و
 ایام طفلی تحصیل بہ کمالات از خدمت والدہ بزرگوار خود مشغول شدہ علوم درسیہ و کتب ابتدائیہ
 از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کیمیا اثر حضرت ایشان باعلی مباح کمال رسید تا کہ در ایام
 انقلاب دلت افغانیہ و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمبعہ تہامی الہدیہ
 در ۱۲۰۹ھ بمجرہ ارادہ وطن و سکونت بطرف عربستان ہجرت فرمودند و ہمہ آن زمان حضرت
 مؤلف قبلہ با وجود صغر سن و رغبت ذات اسلامیہ در صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شد
 شامل زمرہ و المجاہدین فی سبیل اللہ باموالہم و انفسہم می شدند و چون گذر حضرت
 ایشان بر ملک سندھ افتاد حسب استدعاء غلصلین صادقین آن دیار چندی در قریہ محضر از
 توالج حیدر آباد سندھ توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیہ نقلیہ از حضرت علامہ الحاج
 الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند و چون بمبعہ جمیع قبایل و عشائر در سندھ

بلا و صوم شریفین رسیدند در آن بلاد متبرک کریم سال اقامت بکین شدند و از مشایخ علمای
 کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد و حلال و حضرت شیخ رحمة الله ماهر مندی بحمل
 علوم خصوصاً استفادہ در کشف غصه علم حدیث و اجازت روایت صحاح سته حاصل نمودند
 و با وجودیکه خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جملہ عالمه و قافلہ و رفعاء سفر که مشتمل بر عیال
 و اطفال و زانده از شخصیت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مولف قبله
 تا سمح بجای آوری حق الخدمت در ادائے سعی و طواف حج و عمره و زیارت مشاهد و مسائر
 متبرکه و درین علوم و کسب کمالات و حصول سعادت شب و روز کوشانی بودند و بعد
 آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق بحض بلطف الهی و حسن سعی و عالی همتی خویش
 بدولت حفظ کلام الله شریف شرف شدند بعد از مدت پنج سال حبس الام حضرت

والد السراج الاولیاء قدس سره باز بملک سنده معاوت فرمودند و در قریه کھر تقریباً ده
 سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در سنه ۳۱۵ هجری بجزار رحمت الهی پیوستند
 حضرت مولف قبله با اتفاق اعزّه و علماء و مریدین و مخلصین مستند آرائی طریقه آباد اوجده
 شدند و در قریه سنده ساکنند و اخافاه و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند
 و در سنه ۳۲۰ هجری باز داعیئے سفر حرمین شریفین را که بمبیه مرکز خاطر عاطری باشد آواز شد
 و باجماعت مخلصین و مجبین سفر بسمت اتر بخیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز
 در سنه ۳۲۵ هجری معاودت حج و زیارت نمودند و بوقت چهارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء
 براه عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاهد و زیارات
 متبرکه را زیارت نموده بعد از حج زیارت روضه مطهره براه شام و بیت المقدس
 معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السلام مشرف و فیضیاب شدند محالاً
 بجاییه و غریبه که دین اسفار مشاهد شد جلد در سفر با بهائے خود مفصلاً مرقوم فرموده
 و الحال برخانقاه شریف که مادی الخراب و مرجع الفقراء و الصلحاء است در سنه
 سائده ادا کتانه شده محمد خان ضلع حیدرآباد سنده به ارشاد و هدایت بندگان
 مشغول اند و اوقات شریفه بوظائف عبادات و خیرات و مبرات مسمو و معروفی خصوصاً
 در خدمت خلق الله و همدمدی بنی نوع انسان و حمایت مذہب اہل سنت و جماعت و
 قمع مذہب باطله و ضلالت شائع که به هر طرف عالمگیر شده اند وجود شریف
 حضرت ایشان در انجمن زمانه قوط الرجال از مستقامت عزیزه و نعماء عظمیه است
 مع الله المسلمین بطول بقائه و افاض علینا من فیوضه و برکاته آمین - و حضرت
 ایشان با وجود کثرت مطالعه و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینیہ و قدرت بر تالیف

و تصنیف بحال سلامت و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چند
 رساله ها منتهی مختصر و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماء بعضی از آنها مرقوم
 می شوند. امین المومنین است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و
 خارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است. انسان بالانجام
 در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه دران بیج فرموده
 رساله تحلیلیه در معنی کلمه طیب و بیان عقاید مذہب اہل سنت و الجماعت و این رساله
 تالیفات خود را بسی غرض طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اند بسیار
 اند منها شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال و تقویات بحضره منہما رساله

رد قادیانی منہما رساله عالم برزخ در بیان روح عربی منہما رساله تحقیق المجموعه
 فی القرمی عربی منہما اشارہ الی البشارہ در تردید احوال متعین بر محکوبات
 شریف منہما سفر نامه و شرح جبل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از
 شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منہما شرح حکم شیخ عطاء اللہ اسکندرانی منہما
 ترجمہ عہود و مواعیت شیخ عبدالوہاب شعوانی فارسی و منہما الاصول الاربعہ عربی
 تردید الوہاب منہما رساله فی احکام الطاعون عربی منہما سرور المحزون فی اللغات
 عربی منہما رساله فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرق المولف بطلاقاتہم منہما
 رساله فی عجائب مصنوعات اللہ تعالی فارسی و غیرہ و اخیر دعوتنا
 ان الحمد لله رب العلمین والصلوٰۃ علی سید المرسلین والہ وصحہ
 اجمعین

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لَا اِلهَ اِلَّا اَللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اَللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا
 كَرِيمُ فَاغْفِرْ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَحْفَنِي
 بِالصَّالِحِينَ اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِاَبَائِي وَاُمَمَّائِي وَلِاَبَائِهِمْ وَاُمَمَّائِهِمْ زَوْجَتِي
 وَلِاَجْدَادِي وَجَدَّائِي وَلِابْنَائِي وَبَنَاتِي وَلِاخْوَتِي وَاَخَوَاتِي وَلِاَعْمَامِي
 وَعَمَّائِي وَلِاَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِاَسْتَاذِي عَبْدُ الْحَكِيمِ الْاَرَوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ
 وَالْمُؤْمِنَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللّهِ تَعَالٰی عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ»
 بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْاِسْتِغْفَارِ

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 عرض تبریکات عید اضحی و سلام دل آواره برای محترم
 مولانا حبیب حسین حکیمی
 سعید تاشمولی

مبارک باد میگویم برایت عید اضحی را
 سلام و احترام مابرد باد صبا سویت
 حضور آن مکرتر ز جان دل بهر میدان
 به مولانا حسین از دل که باشد مرد حق
 همه بخوای من این است که ملحد در کجاست
 سلام مردم آوارگان مرز افغانی
 چه گویم بنقد گویم ز سوز میهن اسلام
 یتیمان و سید روزان همه در لوح و زاری
 (مسلمانان مسلمانان! مسلمانی مسلمانی)
 «فغان ما در عید می آید بگوش من»
 «بشهر خود چرا گسترده بنیم دامن ماتم»
 بیا بشنوز قبرستان زین طرفه در میهن
 گذشت ترا اگر جاب شیران دین واد
 «یتیم طفل شک نگر در پرپر لاله»
 چو شام تیره کام تلخ دامان عدو گردد
 «مسلمانان پس از نه قرن می بار دکنش»
 چنانا موسی اسلام و وطن فرشته خونین

به پنهان دل گیتی مسلمانان دنیار
 بهم پیوسته یکجا در نظر خون جگر مار
 سلام دل بپاخیز ز سوی خنجر گلزار
 بگویم راز پنهانی چو سالک پیر دانا را
 هر کس فتنه دین است مهد ملکت
 نثار ما ترابا دایم شهر زیار
 که در خون خفته بنی شهر و دشت و ترار
 چو قندیلی بای عرش سیم آه دلهار
 که ملحد شده خون است ویران کرده غار
 درین شب ای عید ما شنو ماتم سر آمار
 مگر آنجا نگر مگر زبا افکنده دلهار
 که موج راکت و بم ها کشیده تنهار
 بروی خاک و خون افتاده بنی پا و سر مار
 ز نقش خون ما دارد فلک اثر نگار
 سجدت آورد روز و زم جوین صف
 کجی بخش اثر گر محشری بر پا کند مار
 چراغ حق نه شکسته این دیو کلسار

بحکم و عقیم ای مومنان با یک صف مخصوص
 خوش آیت دلی مامردمان سر کجف مارا،،